میکروفیلم تهیه شد

نفیس

باز بین شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب ... صراط الجنة

~~مصنف~~ / مؤلف ... [illegible] بسطامی

خطی / چاپی ... مختلف الخط والسطر

سال طبع یا تحریر ... ——— عدد اوراق ... ۹۸

جزء کتب ... [illegible] خطی شماره ... ۲۰۸

شماره عمومی ... ۲۵۵۱ شماره قبض ... ۴۰۰۰۸

واقف ... [illegible] تاریخ وقف ... [illegible] ۱۳۱۵

طول ... ۲۰ عرض ... ۱۰.۸ سانتیمتر قطع ۹

خط مؤلف در [illegible] از این نسخه دیده [illegible]

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

اخلاق

نسخهٔ اصل حرافظ الجنه
و بسر فرو افراز رحمه
ابیعید سبع ساعتی
شهوی کجا نوی ابادی

عدد اوراق ۹۸ ورق
مختلت الخطوط

۲۳ (۱۸)

طلسم فن هفت ضرب با این نوع است

۲۹۹	۳۰۲	۳۰۵	۲۹۱
۳۰۴	۲۹۲	۲۹۸	۳۰۳
۲۹۳	۳۰۲	۳۰۰	۲۹۷
۳۰۱	۲۹۶	۲۹۴	۳۰۶

دفتر ۲ شمیمیان کتابخانه آستان قدس
۲۳ فروردین ۱۵

۴۰۰۸
نفس

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد
بازبین شد
۱۳۵۳ خ

كتابخانه آستانه قدس
كتابخانه آستان قدس
موزه خطی

صراط الجنة

صراط الجنة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الدنيا سجن المومنين وجنة الكافرين وصير الاخرة
نعيم المتقين وجحيم الفاسقين وكل نفس ذائقة الموت وما الحيوة الدنيا
الا متاع الغرور وجعل الموت للمومنين راحة وسرورا فطوبى لمن دام
فكره فيه لانه قاطع اللذات وهياله اسباب المغفرة والطاعات
واندفع منه جميع الشهوات فذكر الموت للمنهمكين في الشهوات والمعاصي
دواء وللفاسقين والمنحرفين عن قبول المواعظ والنصايح شفاء وللغاصبين والظالمين
لاتمام الحجة البالغة اذا تلقى الامام المعصوم المظلوم النقي ذكر الموت
حين شرب الخمر الرجس الشقي المتوكل الناصبي لكي اثر في قلبه المنكوس
الشقي فنالها من نزع الروح ودمان الفراق والتفت الساق بالساق
وقيل من راق وحين نقلوا الى القبور من القصور ومن فناء البساتين
وانواره الى اللحد الديجور ومن ملاعبة الجواري الحسنة والزوجات
المليحة الوضية الى الابتلاء بالهوام الموذية والديدان والعقارب
فذكر الموت هادم اللذات والغفلة عنه تدعوا الى المعاصي والشهوات

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازدید شد

والصلوة والسلام على محمد واله الطاهرين الاخيار الذين يذكرون الله
قياما وقعودا وفي اناء الليل واطراف النهار سيما سيد الوصيين وقايد
الغر المحجلين امير المومنين لانه عليه السلام دائما يقول يا دنيا يا دنيا
الي تعرضت ام الي تشوقت هيهات هيهات غري غيري لا حاجة لي فيك قد طلقتك
ثلثا لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك يسير واملك حقير اه اه من قلة الزاد
وبعد السفر ووحشة الطريق وعظم المورد ولعنة الله على اعدائهم ومبغضيهم
ومعانديهم وغاصبي حقوقهم الى يوم الدين **اما بعد** چنين گويد خاطر زار
وگرفتار الام وهموم دنياي غدار نود ودر علي بن حاجي محمد با فر بسطامي كه شبي
سحري در حين گرفتاري هموم وغموم ومبتلى بودن بكثرت عيال واولاد وعدم
معين وناصر ومددكار وكج روشيهاي روزگار ونفاق اهل ان از اقربا واهل
ديار با خود در تفكر وتحير بودم كه بچه قسم خود را فارغ از الايش اهل دنيا نموده بلكه
بتوانم از چنگ خيالات فاسده رهائي يابم ودر مامن امن وامان طريقه بيضاء
صفاي شريعت نبوي صلى الله عليه واله راهي بر منزل نجات برم وباده روان
ان طريق طريقه طريقت وشريعت پويم وبر رفاقت ان بزرگواران اسوده كردم وچند زماني
اسوده حال وخالي از خيال فارغ از ملال گشته بلكه بتوانم از وساوس نفس و
خيالات فاسده رهائي يابم در اين اثناء عقل گه راهنماي ساحل نجات است
بانگ زد كه اگر راحت دنيا وخلاصي از هموم والام را طالبي و تصدق واخلاص

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازدید شد

این مقام را جوانی رجوع نما بخبر در جنود عقل و جهل در ذخیرة المعاد تو نشته
که یکی از جنود عقل راحت است و ضد آن تعب است که از جنود جهل است پس
شخص عاقل هرگاه در دنیا طالب راحت و آسودگی است خود را از الایش
زخارف دنیا پاک سازد و شیوه قناعت پیش گیرد تا از هموم و غموم وارهد زیراکه
معلوم است که هرچه الایش در دنیا بیشتر هموم و غموم بیشتر میباشد و همه
غمها و دردها و فتنه و فسادها و دعواها (وجدالها) از الایش دنیا میباشد پس کسی که ٢ — الایش و ابتلاآت
درد و المش بیشتر است چنانچه گفته اند هر که مالش بیش دردسرش بیشتر — دنیوی او افزون تر است
هر که بامش بیش برفش بیشتر و این معلوم هر عاقلی میباشد که هر کس در طریقه
معاش خود از اکل و شرب و تناکح و تزویج و منزل و اسباب منزل که لازمه
دنی حیوانی میباشد و از جمله مشتهیات دنیست و از دنیا محسوب میشود
زیراکه تحصیل اینها لازم است هرگاه در اینها قناعت نماید و بطریق اوساط
مردمان باشد مثاب و ماجور خواهد بود و از الام و تعب و درد و الم دنیا
خواهد شد زیراکه عمل بفرموده حضرت صادق ع نموده است فرموده اند
المؤمن حسن المعونة خفیف المؤنة جید التدبیر بمعیشته لا یلسع من جحر مرتین
و در حدیث دیگر است فرموده اند جعل الخیر کله فی بیت و جعل مفتاحه الزهد
چون این نوید دلگشا و مژده غم زدا از عقل شنیدم مشعوف شده پس نفس
اماره بدبها و گرفتاریها علایق دنیا و از دوزها عتاب نمودم که تا چند

در شهوات

در شهوات و لذات دنیای دنی فرو رفته و چشم از عالم بهجت و سرور عیش آخرت
بسته ای پست فطرت تا بکی در حظوظ خسیس نفس بهیمه مشغولی و تا چند در بادیه — نمایندهای
جهالت و غرور سرگردانی هرگاه ترا بمقام مومنین کامل راهی حاصل نمیشود و نمیتوانی
بجناح شوق بمرتبه مقربین و مخلصین پرواز نمائی پس خود را شبیه بمقام حزین بریند — حقیقی چون ... زعفاری
رباچی نما که از قید نفس برهی شاید رها شده بوصال ملاقات عقل کل حقیقی
شرفیاب شده راه جنان یابی و بمقام بخ بخ لک یا حر آزادی نشستن یابی و هرگاه
ای نفس خبیث از این مقام نیز تغافل داری و در قید عادات نفس اماره و شیطان
مکاره گرفتار شده و زخارف دنیوی و هوا و هوس نفسانی ترا مقید و مغلول
ساخته پس سعی نما که شاید مثل بشر حافی که پا از دایره عبودیت و فرمان برداری
حضرت باری بیرون نهاده بود در یک کلمه بلی هو حر که از مخبر صادق شنید بطریق بندگی
قدم نهاده و از جمیع لذات و شهوات دنیوی چشم پوشیده بمرتبه رسید که حیوانات
احترام جای قدم او را مینمودند و از خوف خدا دل و بتن طبعش پاره شد و نصرانی
بواسطه او مسلمان شد و با ازای نفس اماره هرگاه ترا باین مقام راهی نیست و شب
روز در این مرتع شیطان بلذات و مشتهیات نفس چرا میچرائی ای نامرد دنی کمتر
مشو چون شعوانه که اول در بصره فاحشه بود که ضرب المثل شده در بدکاری و زناد — زنی
لهویات و معاصی و مناهی مشهور آفاق گردیده و مورد لعن و طعن مردم شده بود بیک
موعظه قیامتی و تفکر در عذاب و عقاب اخروی بمرتبه پا در دایره عبودیت و بندگی

هادکه ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیدای نفس چنین تا بکی بر دوام
معصیت وارزو و امال و شهوات و لذات کرفتاری و از عاقبت کار خود خبر
نداری که اخر بچه دردها و المها در این دنیای فانی مبتلا خواهی شد تا روز قیامت
بر تو چه وارد شود و چه قدر ندامت و حسرت بری که ای وای کاشکی در دنیا چاره مینمودم
و عملی از من صادر میشد که امروز باین سختیها و عقابها مبتلا نمیشدم ای نفس
چنین شوم سلحشوا نیست بحسن العین و همه مردم از او احتراز مینمایند و در
نزد مردم اعتباری ندارد حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند که ده صفت خوب در سک
میباشد که اگر در یکنفر از این صفات جمع باشد مؤمن کاملی میشود ۹ گفت مولای ما
امیرالمؤمنین ÷ هادی کل منع عین الیقین ÷ ای خوشا ان مؤمن زاهد سرشت ÷
کو صفات سک بجا اورد از بهر بهشت ÷ زانکه ده خصلت نکو در وی بود ÷ انکه در وی نیست
صفت خوب سک اینست
مؤمن کی بود ÷ ای اعتباری نزد مردم ۲ فقر توکل قناعت وفا سکوت شب ندیده داری
کرسنکی عدم توجه بغیر راضی بودن بقلیل از صاحبش ۱۰ عدم مالی که موجب ارث شود
۹ تا بکی ای فاضل بحث قرین ÷ لاف بی داری ز بی دردی دین ÷ از صفات سک
تو را بود نشان ÷ از سک نفست تو را و در عکس ان ÷ ای مسلمان زاده از سک باز کمتری ÷
تا شوی ز اوصاف او بد مبتری ÷ ورنه از سک کمتری ای بیحیا ÷ واکذار این سبحه و زهد
و ریا ÷ سک ز بعد مردنش کردد تراب ÷ نه سوال قبر دارد نه حساب ÷ ضغطه قبر
سوال هولناک ÷ کردهای انتشر صحرا نار ÷ اتش و خوف و عذاب دوزخ ÷ هر تو

خواب ندیدن شب بعلم الرحمن دو باش ترس از خلق از تو ترس

بباشد

میباشد ای جان عزیز ÷ پس کسی که میخواهد که الایش و کرفتاری دنیا را از خود
دفع نماید و بر او این امر مشکل باشد باید خود را مرده تصور نماید و با نفس خود
عتاب نماید که ای نفس چنین تا بکی مرا در کرفتاریهای دنیای غدار و در این
سنکلاخ ناهموار میدوانی فرض کن که امشب اول امدن تو است بسوی این مکان
موحش پر مار و مور تنها و بی یاور تو را در اینجا کذاشتند و ورثات تو برکشتند بر
منزلها و اموال و اوضاع و اسبابی که راضی نبودی احدی بانها نکاه نماید حال چه
میکنی باین قسم نفس خود را عتاب نموده موعظه فرماید تا بتواند نفس خود را
مطمئن نموده از الایش و زخارف دنیا دست بردارد و بکوید ای نفس یقین است
که هر کسی میمیرد و این یقینی است که شکی و ریبی در ان نیست و یقین است که این
مال و اسباب و زخارف بتو به که دل بانها بسته با تو در قبر نخواهند کذاشت و
یقین است که بر فرضی هم که با تو بکذارند چه ثمر از برای تو دارد تو بمنزله جمادی و بعد
از چند زمانی کندیده میشوی چه کونه کند و بوی بدی که انسان طاقت استشمام هر
بوی بدی دارد سوای استشمام این کندیده متعفن که طاقت استشمام از ان ندارد
بلکه بنا هست که این بو او را ناخوش و هلاک میسازد با وجود این مرحله دل بستکی تو
باینها چه ثمر دارد بجز از غم و الم و مشقت و درد پیدا کردنش بمشقت و زحمت و نکاه
داشتنش بزحمت و مشقت و هکذا و این معلوم است که شخص عاقل با وجود این
مراحل دل باین زخارف بتو به نمی بندد پس تامل نماید در حدیثی که در بحار الانوار است

۲ اینست حال اینست که سک دزد و او را نیست و نه بیت
و ا طعمه لذیذ و انکه خورد بالیاذ و او ... ثانی دان
احوال یا ... که بدست دیکران واقع میشود ÷

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند افضل الزهد فی الدنیا ذکر الموت
و افضل العبادة ذکر الموت و افضل التفکر ذکر الموت فمن اثقله ذکر الموت وجد قبره
روضة من ریاض الجنة پس از این حدیث شریف معلوم میشود که تفکر و ذکر
مردن بهترین عبادات است و شخص عاقل پیوسته در فکر مردن و تهیه اسباب
آن باشد و ساعتی از آن غافل نباشد تا از هموم و آلام و مشقتهای دنیوی
رهایی یابد خصوص اشخاصی که در دنیا زندگانی بسیار نموده اند و مردن پدر و
مادر و اولاد و اقوام و قبیله و عشایر و رفقا و جلسا دیده اند باید از مردن آنها
متنبه شود و خود را موعظه از مردن ایشان نماید تا بتواند نفس سرکش را آرام
نماید چنانچه در حکایت حضرت داود پیغمبر از مجلا در روایت شده که حضرت
داود شدید الاجتهاد و کثیر البکا بود و شبها را بعبادت قیام مینمود و نصف
دهر روزها خود را روزه میگرفت و در هر روز و شبی چهار هزار نفر او را پاسبانی
مینمودند و چهار هزار نفر از کسب دست او اکل و شرب مینمودند و بعد از چند
سطری میفرماید که از برای او کنیزی بود که درهای منزل او را می بست و کلیدها را
نزد حضرت داود می آورد و آن بزرگوار بعبادت قیام می فرمود تا اینکه شبی آن
کنیزک درها را بست و کلیدها را آورد خواست بعبادت قیام نماید دید مردی را
که در میان منزل او ایستاده است حضرت داود با او گفت که تو را که داخل نمود و حال
اینکه درها همه بسته شده گفت منم آن کسی که بر پادشاهان بدون اذن داخل میشوم

پس

کتابخانه آستان قدس

پس شنید حضرت داود که گفت او که منم ملک موت پس داود گفت چرا بسوی من رسولی
نفرستادی که زمان مردن تو رسیده است تا من مهیای مردن شوم حضرت ملک الموت
گفت من رسول بسوی تو بسیار فرستادم حضرت داود گفت رسولان تو چه کسانی
بودند که من آنها را نشناختم حضرت ملک الموت گفت پدرت و برادرت و همسایگان
و رفقا و جلسای تو کجایند داود گفت مرده اند ملک موت گفت اینها رسولان من
بودند بسوی تو که تو میمیری چنانچه اینها مردند الی آخر الحدیث مترجم گوید واقعا
بهتر از رسولی و منبهی از برای شخص نمی باشد علاوه بر این اعضا و جوارح که رو بتنزل
میگذارند همه رسولند ضعف قوه و کم نوری چشم و کمی قوت دست و پا و اعضا و جوارح
همه بزبان حال هر ساعت و هر روز شخص را آگاه مینمایند بر رفتن چنانچه جنین در رحم
مادر همینکه از خون حیض نمو نمود و اعضا و جوارحش قوت و حرکت گرفت لابد است
که از رحم مادر باین دنیای غدار بیاید و نشو و نما یابد زیرا که اگر از این بیشتر در رحم مادر
گنجایش ماندن ندارد و همچنین هر گاه در دار دنیا زندگانی نمود و بسن کهولت رسید
موافق آیه شریفه و من نعمره ننکسه فی الخلق در اعضا و جوارح او نکس و اندراس
و انطماس حاصل میشود و رفته رفته روی بانهدام مینهد و میمیرد و باید از این
دنیا لامحاله برحم قبر برگردد و این در وقتی است که به پیری برسد و الا از اول بدنیا
آمدن تا زمان پیری این قدر آفتها و مرضها و دردها بر این بدن وارد میشود
که از هزار نفر تخمیناً یکنفر بسر حد پیری نمیرسد تا آنکه بر این قلوب قاسیه هر گاه

فرا رسد سؤال مردن بر او وارد شود هیچ تأثیر ننماید ۹ بر سینه دل چو خواندن

وعظ ٭ بر دود بیخ آهنین بر سنگ ٭ بر فرضی که اجابت رسولها نماید باید بقلب

اجابت نماید نه بزبان بلکه بگریه‌ها و نالها و فریادهائی که از قلب خارج شود بی

ثمراست عمده توجه قلب است چنانچه در حدیثی وارد شده است که حضرت موسی

گذشت بر قریه از قریه‌های بنی اسرائیل دید که اغنیای ایشان لباسهای پلاس

پوشیده‌اند و بر سرهای خود خاک میریزند و بر پا ایستاده و اشکشان لاینقطع از

دیدهای ایشان جاری بر گونهای ایشان روان است حضرت موسی از احوال

ایشان متأثر شد گریست پس بدرگاه خداوند عالم عرض نمود الهی اینها بنی

اسرائیل میباشند چنین ناله مینمایند مثل کبوتران و مثل مگسها صدا ملبند

مینمایند و مثل سگها فریاد مینمایند پس وحی نمود بسوی موسی خداوند عالم که

چه باعث شد ایشان را که چنین داد و فریاد و ناله و گریه دارند مگر خزانهای من

تمام شده با اینکه انچه را من قادر بودم حالا نمی‌توانم و کم شده است قدرت من

ایا من نیستم ارحم الراحمین ای موسی بلکه من عالم بانچه بندگان من در سینهای

خود مخفی نموده‌اند ای موسی میخوانند مرا و حال اینکه دلهای ایشان غایب است

از من و مایل شده بسوی دنیا اری والله هرگاه قلوب توجه بحق ننماید فریاد

ناله و فریاد شخص نماید ثمری بر ان نیست و از برای هر چیزی علامتی است

علامت خوف از خدا و شدید ان این است که شخص برسد دفع خوف ان بر اید و

همچنین

همچنین هرگاه کسی سفری که دو منزل بیشتر نباشد اراده رفتن داشته باشد

تهیه ان سفر را درست مینماید که وقتی که باین منزل برسد استراحتی داشته باشد

و بر او بد نگذرد و لا محاله سفره اکلی و چهارپائی سواری و پوشاکی و انچه در ان منزل

بکار دارد بر میدارد که بر او بد نگذرد بلکه هرگاه شغلی بوالی ان شهر یا بزرگ ان قریه

دارد بقدر مقدور ارمغانی و سوغاتی و هدیه از برای او بر میدارد که ان امری که در

نظر اوست زود تر درست شود پس این سفری که منازل مخوفه دارد چرا تو بر میداری

سفریست که باز گشت در ان نیست و دور و دراز است و خوفش از همه خوفها

زیادتر است منزل اول تو قبر است که اگر همه عالم را بتو بدهند راضی نمیشوی که یک شب

در انجا توقف کنی پس ای غافل جاهل در ان منزل چه میبری و چه اماده نموده چندین

خانه و عمارتها از برای دو روزه عمرت بنا مینمائی و غافلی که بعد از مردن تو دشمنانت که

راضی نبودی که انها بخانه و عمارت تو نگاه کنند می نشینند و زن تو را و دختر تو را نکاح

میکنند و خوشحالی مینمایند و بکجا ترا از این عمارت در حال حیوة نفرستادی که در

قبر تو بسر برند بگذاری ای وای از این غفلت و نادانی اخر چه چیز مهیا نموده از برای

این منزل و چه هدیه از برای قبر و نکیر و منکر مهیا نموده که انها را از خود خوشحال

نمائی در بعضی از کتب معتبره حدیثی از لب اللباب نقل نموده بود که حاصل الحدیث

این بود که شخصی بخدمت سراسر سعادت حضرت رسولخدا مشرف شد و عرض

نمود که یا رسول‌الله چه کنم که من ارزوی مردن نمایم انسرور در جواب او فرمودند

که مرگ میآید قطعاً و احتیاج باید بود به توبه و سفر بسته و در ورود از ورود این
سفر که بکرا داده رفتن میباید سزاوار است که از برای ده چیز از اشیا هدیه بردارد
این شخص عرض کرد آن ده چیز که از برای ایشان هدیه باید برداشت کدامند فرمود
اول هدیه حضرت عزرائیل و قبر و نکیر و منکر و میزان و پل صراط و مالک جهنم و رضوان
خازن بهشت و هدیه جهت پیغمبر ص و جبرئیل و حضرت اقدس الهی جل شانه میباشد
اما هدیه حضرت عزرائیل پس چهار چیز است راضی نمودن خصمها که بر تو حق دارند
و بجا آوردن عباداتی که بر تو واجب بوده و بجا نیاورده و شوق بلقاء الله و آرزوی
مرگ و اما هدیه قبر پس آن نیز چهار چیز است ترک نمامی یعنی خبرکشی نمودن و استبرا
نمودن از بول و قرائت قرآن و نماز شب و اما هدیه نکیر و منکران نیز چهار چیز است
راستگویی و ترک غیبت و گفتن حق و تواضع نمودن از برای هر کسی و اما
هدیه میزان آن نیز چهار چیز است فرو گذاشتن غیظ و غضب و ورع با صدق و رفتن
به سوی نمازهای جماعت و تدابی به سوی چیزها که باعث امرزشها میشود و هدیه
صراط پس آن نیز چهار چیز است خلوص در عمل و حسن خلق و بسیار ذکر خدا نمودن
و متحمل اذیتها شدن و اما هدیه مالک پس آن نیز چهار چیز است گریه از خوف
خدا و صدقه دادن در پنهان که کسی مطلع نشود و ترک نمودن معاصی و نیکو
نمودن بجمر ربان و هدیه رضوان پس آن نیز چهار چیز است صبر نمودن بر مکاره
و بدیهای دنیا و شکر نمودن بر نعمتهای خدا و انفاق مال بر طاعت خدا و حفظ

امانت

7

امانت در وقت مترجم گوید مراد از حفظ امانت نماز است بقرینه وقت یعنی نمازها
را در وقت فضیلتش بجا آورد و هدیه قبر نیز چهار چیز است محبت آل رسول و پیروی
نمودن سنت آل رسول و دوست داشتن اهل بیت آل رسول را و حفظ نمودن زبان را
از فحشا و چیزهای بد و هدیه جبرئیل پس آن نیز چهار چیز است کم خوردن و کم خوابیدن
و مداومت نمودن بر تهجد و کم سخن گفتن و هدیه خداوند جل و اعلا آن نیز چهار
چیز است امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت نمودن بمخلوقات و ترحم و تعطف بر همگی
از مخلوقات مترجم گوید که این چهار چیز ماده نظام عالم است زیرا که نصیحت
نمودن و مردم را براه حق دعوت نمودن و دفع کدورات و ناملایمات از بین
مردم نمودن و الفت بین ایشان واقع ساختن دخیل در نظم عالم است و همچنین
مهربانی نمودن با امثال بلکه بحیوانات باید دخیل در نظم عالم است زیرا که در
حدیثی دیدم که حضرت موسی ع بره ای که از گله فرار نموده بود با مهربانی او را
بگله بر گردانید خداوند عالم او را اکرام و اعظام نمود و بمرتبه نبوت مشرف فرمود
و همچنین امر بمعروف و نهی از منکر که این دو عمده در نظم عالم میباشند
این مراتب را در ذخیرة المعاد نوشته ام باری هر کس یقین بمعاد دارد باید جمع
اسباب این سفر هولناک نماید و هر چیز را چاره و هر دردی را دوائی است
پرسیدند که مالی لا احب الموت فقال ع الک مال قال نعم قال ع قدمه قال لا قال
فمن ثم لا تحب الموت تصور نما در این کلام دُرربار که آن معدن علم و حکمت و وقار

[illegible]

چه قسم علاج فرمودند و چه جواب فرمودند کلام الملوک ملوک الکلام
شکی نیست که هر کس بچیزی که دلبستگی دارد نمیخواهد از او جدا شود چه زن
چه اولاد چه باغ و چه زراعت و چه پول و چه اسباب وغیره و مراتب محبت
مختلف است هر چه محبت بیشتر جدا شدن از او مشکلتر است بجائی میرسد
که هر گاه او را یک دقیقه نبیند مهموم و مغموم و گریان میشود و کار بجائی
میرسد که قریب بجنون میشود احوال او و از ندیدن محبوب خود پس از محبوب
پیش فرستد بان منزلی که میخواهد برود تا رفتن بان منزل باو صعب نشود بلکه
خوشحال میشود از رفتن بان منزل بلکه در کمال شعف و سرور بمرگ خطاب میکند
و میگوید ٭ مرگ اگر مرد است گو نزد من آی ٭ تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ ٭ من از او عمری ستانم جاودان ٭ بلکه در کمال
سرور و شعف میخندد چنانچه حضرت سید المظلومین حضرت امام حسین
علیه السلام روزی که شمر را دید که بر بالین آن سرور وارد شد و یقین بشهادت خود
نمودند خندیدند و سه وجه از خنده آن بزرگوار در امواج البکاء ذکر نموده ام
و از حضرت ابوذر روایت نموده اند که حضرت ابوذر فرمودند که شما چون پرسید
بتعمیر دنیای خود بودید و هیچ در صدد آبادی آخرت خود بر نیامدید لهذا چون آخرت
شما خراب است میل ندارید و ناخوش دارید که از منزل آباد دنیا بمنزل خراب آخرت
بروید و بعد سؤال نمودند از ابوذر که چگونه می بینی ورود ما را بر خداوند عز و جل

وعلا

و علاوه فرمودند خوبان و نیکوکاران شما مثل مسافری که بر اهلش وارد شود و در
کمال شعف و سرور باشد در وقت ملاقات اهل خود چنین میباشد و بدکاران
شما مثل بنده گریخته که از آقای خود بگریزد و بعد از مدتی خواسته باشد
نزد آقای خود برود چنین است حال او و از خوف آقای خود لرزان و ترسان
است و این حدیث شریف سرمشقی است از برای احوال ما مقصران و بطالت
که روز و شب در تضییع عمر گران بها مشغول هستیم و هیچ در فکر آخرت و تعمیر
آن نیستیم و پیوسته بلذات و شهوات دنیای دنیه اشتغال داریم و چاره این
نیست مگر اینکه تأمل نماید و عمل کند بفرمایش حضرت صادق علیه السلام که فرموده اند
ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفلة و یقوی القلب
بمواعد الله و یرق الطبع و یکسر اعلام الهوی و یطفی نار الحرص و یحقر الدنیا
و هو معنی ما قال النبی صلی الله علیه و آله فکر ساعة خیر من عبادة سنة
زیرا که تفکر در این ساعت هر گاه با بصیرت باشد میرساند او را بمقامات عالیه
و درجات رفیعه و در جنت رفته از این نتیجه فکر و تأمل در عواقب امور و نفع و
ضرر آن سعادتها و فیضها تحصیل خواهد نمود انشاء الله مروج طریقه سنیه
نبوی و محیی شریعت بیضای محمدی صلی الله علیه و آله حسین بن علی بن
ابیطالب علیهما السلام طریقه تفکر را این قسم تلقین فرموده اند چنانچه
از کتاب ارشاد نقل نموده اند که آنسرور فرمودند تفکر نما و بگو این ملوک الدنیا

وارثان اینها انچنان ملوک وارباب که تعمیر نمودند خرابهای دنیا را وحفر نمودند
نهرها را وکاشتند درختها را وبنا نمودند شهرها را وحال رفتند ازاین دنیا
مفارقت نمودند از همه اینها در حالتی که ناخوش بود مفارقت اینها بر ایشان
ووا گذاشتند اینها را از برای طایفه دیگر واین طایفه نیز بایشان در زمان کمی
ملحق خواهند شد وبدیگران وا خواهند گذاشت ای فرزند ادم یاد کن مصرع
خود وقبر خود ومضجع خود را ایستادن خود را در نزد خداوند عز وجل روزی که
گواهی دهد اعضا وجوارح تو بر افعالی که از تو صادر شده از نیک وبدی که
از انها صادر شده در روزی که میلغزد قدمها وبلغ القلوب الحناجر و
تبیض وجوه وتسود وجوه وتبید السرائر ویوضع المیزان للقسط یعنی
ومیرسد دلها نیز بنزدیک گلوها وسفید میشود بعضی صورتها وسیاه
یعنی نوازع اعمال
میشود بعضی دیگر از صورتها وظاهر میشود مخفیها وبر پا میشود عدل
ای فرزند ادم یاد کن مصارع ابا وابنای خود را اگر چه گونه بودند وچه اعمال
از انها صادر میشد وحال در کجا میباشند وگویا عنقریب تو هم بایشان
ملحق خواهی شد وبان محلی که دارند تو هم بان محل خواهی رفت اگر اعمال و
کردارت مثل ایشان بوده ومیگردی محل عبرت عبرت گیرندگان واز جمله
کلمات دردناک انحضرت است که در کتب معتبره اکثر صراحت نقل شده که فرمود
عاشورا میخوانید ٩ وان كانت الدنيا تعد نفيسة فدار ثواب الله اعلى و

وان کانت

٩

وان كانت الابدان للموت انشئت فقتل امرئ في سبيل الله بالموت افضل
وان كانت الارزاق قسما مقدرا فقلة سعي المرء اولى واجمل وان كانت الاموال
للترك اجمعت فما بال متروك به المرء يبخل يعنی اگر چه دنیا را از چیزهای
نفیسه میشمرند پس بدانکه خانه بخششهای خداوند فیاض بلند تر وزودتر رسیدن بمراد
است واگر چه بدنها را از برای مردن خلق شده است پس کشته شدن مرد در راه خدا
بشمشیر بهتر است واگر چه روزیها را خداوند بتقدیر معلومی قسمت فرموده است
در روز اول پس کم سعی نمودن بنده در طلب روزی بهتر ونیکوتر است واگر چه مال
ومنال دنیوی را مرد همان بجهت واگذاشتن برای دیگران جمع مینماید پس چه جهت دارد
که بخل میورزند در انفاق ان چیزی که ترک مینمایند وبجود نمیورزند وبهما قسم
یدبند گواه است ودر طریقه تفکر نمودند که عنقریب ذکر خواهد شد واز جمله
مواعظ حضرت امیر المؤمنین ع چنانچه در بعضی از کتب معتبره دیدم این کلمات بود
ايها الناس ايقظوا القلوب عن مراقد الغفلات واعدلوا النفوس عن موارد
الشهوات وداموا ذكر الموت في مواطن الخلوات وتقدموا بالتوبة قبل هجوم
الممات وبادروا بالطاعة الى فاطر الارض والسموات واياكم ومظالم العباد
فانها من اكبر الخطيئات الى انفك اهيئوا زادا للرحيل فقد عفا وانه وقد جالت
على نفوسكم فرسانه فرحم الله من احسن نظره وتفكر دهره واطال الندم على جميع
ذلك قبل ان يلسعه عقارب المنية ويطرقه طوارق الاذية يعنی ای گروه مردمان

بیدار سازید دلهای خود را از خوابگاه غفلتها یعنی دلهای خود را
از تفکر و تدبر در امر آخرت غافل نکذارید و بکردانید عنان نفوس خود را از
موارد شهوتهای دنیا و پیوسته در خلوتها در یاد مرگ باشید
و قبل از مردن توبه و رجوع بخداوند عالم را مقدم دارید و سبقت بکیرید در
در اعمال خیرات و مبرات و عبادات بجهة خداوندی که آسمان و زمین
را خلق فرموده و بپرهیزید که هیچ مظلمه مردم در کردن شما نباشد زیرا که
بزرگترین گناهان حق الناس است که گذشت آن بید مخلوقات میباشد و تا
او عفو نکند و از آن نگذرد خداوند عالم از آن خطیئه نمیگذرد و بعد از
چند سطری باز آنسرور فرمودند ایمردم مهیا شوید از برای اینکه توشه
آخرت بردارید زیرا که زمان او نزدیک گردیده و بتحقیق که بجولان
در آورده است مردن اسبهای تازی خود را که صید نماید اعضا و
جوارح شما را و از حس و حرکت بیندازد شما را نظیر قول آن شاعر
و اذا المنیة انشبت اظفارها الفیت کل تمیمة لا تنفع خدا رحمت کند کسی را
که نیکو تأمل و تفکر نماید در زندگانی خود و عواقب امور خود را برسد و طول
ندامت خود را بر گناهان خود که نموده است و بتوبه و عملهای خوب گناهان
خود را شست و شو دهد قبل از آنکه عقربهای مرگ او را بکزند و از معاصی
و خطایا کم نموده جزای آنها باو وارد شود و در خطبه دیگر آنسرور میفرمایند

تشبیه فرموده است آنسرور مرگ را باسب تازی که نهایت سرعت و رفتار داشته باشد و صید نماید و در صید نمودن کامل باشد اعضا و جوارح را صید نماید و حیات را سلب نماید ... در ... مرگ ... شما را ... نظیر آنند

وبالجمله

و الاکثرت حضرت امام حسن علیهما السلام وصیت میفرمایند که یک فقره آن این
است یا بنی اکثر من ذکر الموت و ذکر ما تهجم علیه و تفضی بعد الموت باری ذکر
موت و تفکر در آن نفعهای بسیار دارد تامل نماید در آن اجل مسمی که خداوند حکیم
در دنیا از برای او مقرر فرموده که زیاد و کم نمیشود بمقتضی که فاذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون و در این مدت که مایه تجارت و زراعت
آخرت است چه کرده و همه این زمانرا باین قسم گذرانیده که حال که این زراعت
آخرت یا تجارت پر منفعت را نمودم در زمان بعد خواهم نمود و تامل نماید
که آیا یقین دارد حیوة خود را یا یقین دارد که بر فرض حیوة داشتن آیا تمکن بجا
آوردن دارد و موانعات از عمل از درد و مرض و سقم و آیا فرصت و فراغ بالی از
برای او خواهد بود و بر فرض وجود اینها همه آیا شیطان و نفس اماره او را خواهند
گذاشت که آن عمل خیر را بجا آورد باری باید سبقت بگیرد بآن عمل خیر و قدر آن زمان
که فرصت و قدرت عمل دارد بدانیم مبادرت نماید از جمله مواعظی که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله بابوذر فرمودند این فقره است یا اباذر و لو نظرت الی الاجل
و مسیره لابغضت الامل و غروره یعنی ای ابوذر اگر ببینی منتهی عمر خود و تندی رفتار
او را که چه زود میاید اجل و چه بسرعت میگذرد زمان هر آینه دشمن خواهی داشت
آرزوهای دور و دراز خود را و فریب آن نخواهی خورد حقیقة هر گاه کسی تامل نماید
در سرعت طی زمان که چگونه بسرعت میرود هیچ امر ملاهی مشغول نمیشود علمای

علمای

هیئت گفته‌اند که بقدر گفتن واحد تا احد حرکت مینماید مقعر فلک اقصی بقدر پنج هزار و
و نود و شش میل که هزار و نهصد و بیست و سه فرسخ باشد و خداوند علیم عالم است
بحرکت محدبان و کسی نمیتواند حساب نماید حرکت محدب فلک اقصی را مگر خداوند
علیم قادر حکیم و نعم ما قیل دود چون لفظ یک گوئی بفرسنگ هزار و هفتصد و هشتاد
فرسنگ با وجود این سرعت که با پیغمبر طی زمان اجل موعود مینماید که دقیقه
زیاد و کم نمیشود از صبح تا شام بسخنان پوچ و بی ثمر این زمان را میگذرانیم ای برادر گرامی
بهمین تنها باشد تا رفته رفته میشود تا کجا اینکه بسخنان بد و معصیت باشد
که قریب بیست و دو معصیت از زبان خارج میشود و اغلب اوقات ما روز
صرف در آنها میشود بتفصیل معاصی که از زبان خارج میشود در ذخیرة المعاد
نوشته‌ام هر که خواهد بآنجا رجوع نماید خودت ای برادر تأمل نما و تفکر کن هرگاه
بر رفیقت بگوئی در فلان مجلس چه صحبت میداشتند بهتر است یا بگوئی لا اله
الا الله بهتر است از آن سؤال بچندین وجه اول اینکه چه ثمر دارد با نکردن رفیق
تو گفتگوی آن مجلس را ثانی اینکه شاید از گفتگوی رفیق تو سخنهای آن مجلس را غیبت
با تمامی و امثال اینها از چیزهائی که گفتن آنها معصیت است بیان نماید
و ثالث اینکه شاید آن سخنها باعث عداوت تو با یک مسلمانی شود و رابع اینکه
شاید رفیق تو هیچ در جواب تو چیزی نگوید و تو خجل و شرمسار شوی یا مصلحت
را در گفتن نداند و تو از این جهت با او عداوت نمائی و امثال اینها پس چه باعث

شده

11

شده که زبانی که آلت عبادت است که یک گفتن لا اله الا الله یا صلوات
فرستادن بر محمد و آل محمد خداوند عالم چه قدر ثوابهای بیحساب عطا میفرماید بان
تکلم نمائی و بسؤالی و سخنی که این بدیها در آن مندرج است بار شانی و با وجود اینکه
اکثر در با بوذر فرمودند که ای ابوذر دنیا مثل غریبی که بشهری در آید و از او طن خود
نشمارد یا مثل مسافری که بمنزلی فرود آید و قصد اقامت نماید و خود را از اصحاب قبور شمارد
و قبر را منزل داند و در تعمیر و آبادی آن همت بگمارد مترجم گوید معلوم است که کسی که در شهری
غریب باشد فکر این دارد که زود از آنجا برود با متعه و خانه و منزل و اهل آن شهر انس
نمیگیرد و با اینها مراوده و رفاقتی نمینماید و در بند این نیست که از آن شهر زود برود در
بعضی از کتب احادیث روایت نموده‌اند که جوانی بسیار بمنزل عبدالله بن عباس میآمد
و او را عبدالله بن عباس گرامی میداشت و نزدیک خود مینشانید روزی بعبدالله
ابن عباس گفتند که این جوان را گرامی میداری و این جوان شبها میرود بقبرستان و
کفن مردگان را بر میدارد و قبرها را نبش مینماید عبدالله شبی برای استعلام این
مطلب بقبرستان رفت و پنهان شد آن جوان آمد و داخل قبر کنده شد و در لحد
خوابید و بآواز بلند فریاد نمود وای بر من در روزی که تنها داخل این لحد شوم و زمین
اندر من بمن گوید که تو را وسعت مباد و خوش مباد منزل تو در روزی که تو زنده بودی
و بر روی من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم پس چون ترا خواهم که میان من
در آمده وای بر من از روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده

باشند دارو زود کجا من از عذاب تو نجات خواهم یافت و از دست کسانی که بر ایشان
ظلم نموده ام کی رها خواهم شد و از آتش جهنم کی رها خواهم شد زیرا که من معصیت
نموده ام خداوند برا که سزاوار آن بوده و مکرر با خدا عهد نمودم که معصیت نکنم
و از من راستی و وفا ندیدی و آن جوان امثال این سخنان را میگفت و میگریست چون
از قبر بیرون آمد عبد الله مبارک او را در بر گرفت و دست در گردنش نمود و گفت نیکو
نباشی میباشی تو و چه خوب گناهان و خطاهای خود را نبش میکنی و میشکافی
ای عزیز برادر شخص عاقل باید در امثال این حکایات تامل نماید و از قصص
ایشان عبرت گیرد و قصه حضرت یحیی پیغمبر عنقریب ذکر خواهد شد و حدیثی
از روضة الواعظین نقل شد که شخصی بحضرت صادق ع عرض نمود که وصیتی
نما مارا یا موعظه نما مارا حضرت فرمودند اعد جهازک و قدم زادک لطول
سفرک و کن وصی نفسک و لا تامن غیرک ان یبعث الیک بما یصلحک فدای کلام
دُرربار اثر اخیار شوم که در این دو سه کلمه چه وصیتها و موعظها فرموده اند
که شخص عاقل فقط را کفایت مینماید با مراعات و هر گاه در دست دقت نماید و
بفرموده اثر عمل نماید فرمودند اولا که جهاز را مهیا نما جهاز هر چیزی بحسب
خودش میباشد مثلا جهاز عروس از اسباب و آلات و لباس متاعی است که عروس
آنها را با خود میبرد بخانه شوهر که باعث اعتبار او میشود در نزد شوهر و خویشان
او و جهاز لشکر و عسکر تیر و نیزه و شمشیر و سپر و باروط و تفنگ و ادوات حرب که

بتواند

بتواند بسبب آنها با قشون خصم جدال و نزاع نماید و بر آنها غالب آید
و جهاز میت که در شرع انور علما فرموده اند که تعجیل کنید در تجهیز میت آن
اشیائیست که بسبب آن میت را توان دفن نمود مثل اعلام مومنین و آوردن
جنازه و آماده کردن کفن و کافور و مهیا نمودن قبر و امثال اینها از چیزهایی
که میت را در شرع انور باید بسبب آنها داخل قبر نمایند پس مقصود
و مراد آنحضرت از این کلام اینست که قبل از مردن خودت این اسبابی کفن
و کافور و جریدتین و مهیا کردن قبر و امثال اینها را درست نما فرض کن
که حال مرده و باید ترا از خانه بیرون آورند و بقبرستان ببرند و دفن نمایند پس اینها را
آماده و مهیا نما و از این جهت است که کسی که کفنش در خانه موجود باشد مثاب
ماجور است و باز تا با الزهد فرمودند و قدم زادک لطول سفرک یعنی باندازه طول
و دوری آن سفر توشه و اسباب سفر پیش بفرست چون در این سفر بارکشی نیست
و یا بلی از برای این سفر نیست پس هر چه توشه بفرستی کم است و از این جهت
بود که جناب حضرت سید الساجدین علیه السلام بان عبادتها و نالهای زار که بدرگاه
خداوند غفار مینمودند چنین عرض مینمودند   فرادی قلیلا لا اراه مبلغی
علی الزاد ابکی ام لبعد مسافتی   یعنی ای خداوند توشه سفر من کم است نمیبینم که
این توشه کم مرا بمنزل برساند آیا بر توشه کم خود گریه نمایم یا بجهت دوری سفرم
ناله و زاری نمایم جائیکه اثر اخیار بان عبادتها و زحمتها و تعبها که در راه

و جهاز میت دو قسم است جهازی که بعد از مردن بعمل آید
مثل آنچه از اعمال صالحه و خیرات و مبرات و هدایایی که از خود
بوده و با خود بر داشته از آنجمله آنکه سابقا ذکر شد که جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که از برای تجهیز هر میت
بر دارند و اقسام هدایایی که [illegible] ذکر شد و باید اهتمام در
بر داشتن هدایا نماید و قسم ثانی از جهاز که [illegible]

و احتمال دارد که مراد از اعد جهازک که امر
فرمودند آماده ساختن خیر و حسنات است در ریاضات
الصالحات باشد که شخص مهیا فرماید از برای
عالم برزخ و روز قیامت که در آن عقبات
احتیاج بکار آید و از آنها [illegible]
و نجات یابد زیرا که [illegible]
[illegible] است که علما
[illegible] فرموده اند [illegible]

شریعت مطهره متحمل شدند این نوع مناجات ورزند یا قاضی الحاجات نماید پس وای
بر ما عاصیان غافل جاهل و باز انکه در عالم ثالث امیفرمایند و کن وصی نفسک یعنی
خودت وصی خودت شو هرگاه راست میگویی و میخواهی این وصی از برای تو این امور را
بعد از مردنت بجا اورد که تو بری الذمه شوی یا ثواب انها بتو برسد خودت که حیوة
داری بجا اور حال که خودت زنده و می بینی سید فقیری معطل و عیال وار و تو از
احوال او مطلع هستی خودت بدست خود بان سید چیزی نمیدهی و او را از خود دور
مینمایی با وجود این میخواهی که وصی تو بعد از ذات خمس مالت را از جانب تو بدهد
تو خودت صاحب مالی دلت بر خودت نمیسوزد و این قدر محبت نداری در دلت
رسوخ نموده که نه خمس میدهی و نه رد مظالم عباد الله مینمایی میخواهی که شخص بیگانه
از جانب تو این اعمال را بجا اورد هیهات هیهات از کجا او این کار را بجا اورد از هزار
نفر یکنفر با عدل و مروت و انصاف پیدا نمیشود که انچه تو وصیت نموده طابق
النعل بالنعل بجا اورده بلی اول کاری که میکند زوجه تو را بعد از عده وفات میگیرد
که با او بسازد اگر صغیری از تو باقی مانده بدست باربی او مال صغیر را تصرف نماید
و صرف معاش و گذران خود نماید بسا دارای این وصیتها چنین مینمایند من خودم
دیدم که شخصی رفیق خود را وصی نموده و در سفر بود و وصیت نامه را نوشته و ان
شخص موصی بودن داشت وقتی که عده وفات زنهای او تمام شد هر دو زن او را
بعقد نکاح بالزوجیت خود دراورد در باربی بسیار نادر است که وصی با انچه موصی وصیت

نموده

دیگر اینکه بهتر است اعمالی که بر ذمه داری بجا اوری
بار دیگر باد و لازم است که مظالم عباد را رد نماید
و خمس و خراجیه را بعلما جرای چه گونه

نموده عمل نماید عقل حاکم است بر این مطلب که شخص صاحب مال که دلش بخودش
نسوزد و در حق خود ظلم نماید و نادانسته است خود را بری الذمه نماید چگونه از
عهده جواب و عقاب رها خواهد شد بلی در بعضی از مواضع که ممکن از ایصال
بذی حق ندارد یا ممکن بالفعلی ندارد چیزی ندارد که وصیت نماید بلکه لازم و
واجب میشود و کلام دیگر اینکه فرمودند ولا تأمن غیرک ان یبعث الیک
بما یصلحک این کلام متمم فرمایش سابق است زیرا که بعد از انکه فرمودند
خودت وصی خودت باش لازم این عمل اینست که امین نماید غیر خود را اینکه غیر
بفرستد بسوی او بعد از مردنش بان چیزی که مصلحت او در ان چیز است و الا انکه
ان امین از کجا که بفرستد از برای تو چیزی برای او بر فرضی که بفرستد انکجا که ان چیز بتو
برسد و بر فرضی که بفرستد و برسد بتو از کجا که بدرد تو بخورد و نفعی از ان چیز بتو
عاید شود تو خودت میدانی که چه قدر مال مردم تلف نموده و میدانی که ایا ان
صاحبان مال در حیوة میباشند یا وارث انها در حیوة میباشند و چه قدر باید
بهر کسی برسد و همچنین ظلمهایی که نموده و حقوق الله که بر ذمه تو میباشد
از چه نوع از انواع و اقسام عبادات که بجا نیاورده و همچنین وصی تو تفصیل
انها را نمیداند پس خودت که حیوة داری سزاوار تری که ان اعمال و افعال را بجا
اوری نه اینکه غیر از جانب تو بجا اورد که بجا اوردن او نفعی بتو نداشته باشد
برای عزیز برادر اگر تو را اعتقاد بروز قیامت و قرار و حساب و باز خواست داری که
خیال [illegible] مظالم [illegible] نمیکند و مقتضی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره [illegible] حساب و سوال [illegible] باز خواست خواهد [illegible] لازم و واجب است که تا
[illegible] در ذمه تو میباشد [illegible]
[illegible] میخواهی [illegible] که [illegible]

[illegible]

خود نعمه و سادات کار و اوای برون و حقوق ... برنمی‌آید و بعضی دیگر از او میابند که بعد از [illegible]

[illegible]

مناظره قبر جانی شعرانه کرده شده

[illegible]

کمال

کمال و تعاشق بسیار داشته و ملوک طوایف بزرگان از او خواهش می‌نمودند که آن دختر را تزویج نماید

[illegible]

پادشاه از شنیدن این سخن بر تخت سلطنت نشست جمیع خزاین و دفاین و اسباب سلطنت را تحت تصرف
خود درآورد و جمیع رعایا و برایا و امرا و وزرا و ارکان دولت تابع و مطیع او گردیدند و در این حین آن روز حضرت
عیسی در خانهٔ آن پیرزن به عبادت معبود عالم مشغول بود و روز چهارم حضرت عیسی
به پای تخت آن پادشاه گذر افکند که او را وداع نماید چون پیرزن بدانست و دید پیر پادشاه گشتن از تخت
به زیر آمد و خود را بر قدم آن سرور انداخت و عرض نمود که ای حکیم دانا و ای راه نما چندان
حق بر این ضعیف ثابت و ادا کردی که اگر تمام عمر در بیان آن باشم و در خدمت کمر بندم تمام
از عهدهٔ عشری از آن بیرون نتوانم آمد ولیکن مشکلی بر من عارض شده است که هرگاه رفع آن نمائی
گویا هیچ احسانی در حق این ضعیف ننموده و آن مشکل این است که هرگاه جناب مستطاب مقدست که ملاحظه
داشته که در عرض سه روز این ضعیف را از حضیض ذلت به اوج سلطنت و جهانبانی رسانیدی
چرا خود با این لباسهای کهنه و طعمهٔ ناگوار او قناعت شریف را مشغول میفرمایید [illegible]
[illegible] و [illegible] که هرگاه [illegible] مطلوب شود [illegible]
[illegible] بخواهی [illegible] عرض کرد که ای بزرگوار و ای نیکوکردار [illegible]
این توجه و مرحمت در حق این ضعیف مکشوف نفرمائی گویا در حق من هیچ مرحمت ننموده
و از جمیع آنها که بر من مرحمت فرمودی منتفع نخواهم شد حضرت عیسی فرمود که ای فرزند این لذات
فانیهٔ دنیا در نظر کسی اعتبار دارد که از لذات باقیه عقبی خبری ندارد و با پادشاه ظاهری را
کی اختیار میباید که پادشاهی آخرت و لذات ابدیهٔ باقیه باشد اگر کسی اطلاع از شخصی که سرور دنیا
از آن برای تخت سلطنت مینمود و این اختیار از او نافیه میرنده بود و الحال [illegible]
[illegible] که [illegible] برای عبرت [illegible] دولتی که بدان منتهی شود و الذی که منقطع
بدل کرده و دوستان خدا را از قرب و وصال حق تعالی از [illegible] حقایق [illegible]
میباشد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر خطور نکرده [illegible] روح [illegible]
[illegible] عرض کرد که مرا استکمال و یکی آن است که هرگاه [illegible] گویا [illegible]
مسئول [illegible] فرمود [illegible] عرض نمود که هرگاه جناب مقدس
که خیرخواه و مشفق [illegible] بر ما آمد [illegible] فرمود که سزاوار
این بود که اول [illegible] معنوی [illegible]
[illegible] که [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] سلطنت تا پایه [illegible]
[illegible] امتحان تام که با وجود رسیدن
[illegible] دنیای دنی [illegible]
[illegible] صراط المستقیم [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] از برای تو [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] آن [illegible]

شوق

شوق [illegible] از جمیع لذاید دنیا چشم پوشی و این زخارف باطلهٔ دنیا را مانع تحصیل سعادات کاملهٔ آخرت نمائی
پیرا [illegible] سعادتمند [illegible] و در حال از [illegible] و از تن خود بیرون آورد و [illegible] لباس [illegible] که او را داشت
پوشید و دست از پادشاهی صوری برداشت و متابعت انبیا حضرت عیسی نمود و از [illegible] و از بزرگواران
[illegible] از گنج [illegible] که در این [illegible] که در عرض سه روز داد از [illegible] به اوج سلطنت و جهانبانی
رسانیدم و دست از همه برداشت و [illegible] من [illegible] که [illegible] تابع [illegible] بسبب
این [illegible] از [illegible] و [illegible] کرد [illegible]
[illegible] و توجه بعبادت و انقیاد و ترک لذاید و زخارف دنیا را باید داشت که [illegible]
[illegible] در دنیا از [illegible] و [illegible] زخارف از [illegible] شخص عاقل [illegible]
[illegible] اسم لذت میگذارد [illegible] دفع شهوتی از خود [illegible] اسم لذت میگذارد
و همچنین [illegible] لذتی از اکل [illegible] بی شهوت [illegible] لذت [illegible] نمیدهد [illegible]
[illegible] لذت [illegible] لذت [illegible] که [illegible] مناجات [illegible]
و انفاق مال بفقرا و مساکین و مضطرین [illegible] کسی [illegible] و تحصیل سعادت حقه و [illegible] مطالب کلیه
از اخبار و آثار ائمهٔ هدی علیهم السلام [illegible] لذت [illegible] است [illegible]
باز [illegible] که [illegible] لذت نام نهاده [illegible] لذت حقیقی [illegible] که ذکر شد [illegible]
که مثلی از حکایت [illegible] که حکیم دانائی بود و از برای [illegible] نامه ذکر شود مرحوم [illegible] کتاب [illegible]
ذکر نموده و مرحوم [illegible] عبد [illegible] الحمود [illegible]
و [illegible] داشت [illegible] پادشاه [illegible]
بسیار نیکوکار و [illegible] و [illegible]
و در خدمت علما و فقها [illegible]
[illegible] پادشاه تقرب و عظمت عظیمی بود [illegible] پادشاه [illegible]
و معارف و [illegible] و [illegible] وزیر [illegible]
و [illegible]
و لیکن وزیر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] که [illegible]
و [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]

که لذاید و نعمتهای اخروی [illegible] مقصود [illegible] پادشاه
معنوی [illegible] آخرت را منتظر [illegible] که در آن
جنة المأوی و دار النعیم [illegible]
[illegible] لذتها [illegible] که هیچ چشمی
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و تصور [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] و نعمتها [illegible] که آن
[illegible] و تصور [illegible] لذت حقیقی [illegible]
[illegible] ابدا

چنانچه [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible]
[illegible] لذت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که مقام مناسبی از برای موعظه و او شاد بادشاه باشد و او را باید متوجه موعظه نماید و بعد از مدتی که حال ایشان وزیر و بادشاه با یکدیگر گفت
شبی از شبها وزیر با بادشاه نشسته بود و تکلم در امور رعیت و مملکت مینمودند و اکثر مردم همه بخواب رفته و اکثر از شب گذشته بود بادشاه
بوزیر گفت بیا سوار شویم و در اطراف شهر بگردیم و مشاهده محلات و احوال مردم و غرابتها که بر خانها و دیوارهای این شهر واقع شده تماشا نمایم
وزیر گفت بسیار نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی آن شهر میگردیدند و مشاهده محلات و منازل مینمودند و در
اثنای سیر بمنزلی رسیدند و نظر بادشاه بر روشنائی افتاد که از طرف آن منزل میتافت بوزیر گفت که از طرف این روشنائی
باید رفت تا خبر او را معلوم نمائیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا نزدیک رسیدند چون نظر نمودند مردی در وضعی
دیدند که بسیار بد قیافه و رختهای بسیار کهنه در بر دارد و در منزلی افتاده و متکائی از مزبله و سرگین
برای خود ساخته و بر آن تکیه زده و پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته
مینوازد و زنی در نهایت بد صورتی و زشتی و کهنگی لباس و بد هیئتی خطرعود و در برابر او ایستاده و هرگاه شراب
میطلبد آن زن شاد میشود و هرگاه طنبور میزند آن زن از برای او میرقصد و چون آن مرد شراب میخورد آن زن
او را ستایش مینماید چنانچه بادشاهان را ستایش مینمایند و آن مرد زن خود را تعریف و توصیف مینماید و او را
بنام عالیه میخواند و بهمین نحو تفصیلش میدهند و این هر دو در نهایت بهجت و سرور و عیش و عشرت و شادکامی
و خنده و فرح اشتغال دارند بادشاه و وزیر مدتی ایستاده و از عیش و شادی ایشان و از شادی و فرح و عیش
و عشرت و شادی ایشان در آن غار کثیف تعجب و تحیر مینمودند و تعجبات میکنند بادشاه بوزیر گفت ما
مادام که در ایام سلطنت و وزارت بلکه در تمام عمر این قدر لذت و سرور و خوشحالی نداشته باشیم که این مرد و زن
بدقیافه در این مکان کثیف متعفن میبرند و گمان دارم که هر شب باین عیش و طرب مشغول باشند چون وزیر
این سخنان را از بادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد و عرض نمود که ای بادشاه گمان بر آنست که این دنیای ما با شما
و این بهجت و سرور که ما را است در نظر آن جماعتی که بادشاهی ابدی را طالب باشند و یافته اند مثل این
مزبله و این دو شخص نماید و نظر ما و این خانهای که ما سعی در بنا و استحکام مینمائیم و ازینت میدهیم
در نظر آن جماعتی که مقصود عالیه یافته اند مثل این غار کثیف متعفن است که در نظر ما مینماید و بد نمائی
که ما سعی در طلب و زیور والبسه فاخره مینمائیم در نظر آن سعادتمندان مثل این لباس مندرس مینماید و در نظر ما
و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی ما بعیشرت مثل ما است تعجب ما از حال این دو شخص کمال ناخوش
که دارند بادشاه گفت آیا میشناسی کسی را که باین صفت موصوف بوده موجود باشند وزیر گفت بلی بادشاه گفت
کیستند ایشان وزیر گفت ایشان جمعی میباشند که بدین الهی گرویده اند و ملک بادشاهی آخرت را دانسته اند و لذت
آن را فهمیده اند و پیوسته طالب سعادتها آخرت میباشند بادشاه گفت ملک آخرت کدام است وزیر گفت
آن نعیمی است که شدت و جفائی بعد از آن نیست و توانگری است که بعد از آن فقر و احتیاجی در آن نیست
و شادیست که بعد از آن اندوهی در آن نیست و صحتی است که بیماری در آن نیست و خشنودی است که هرگز غم و الم
در آن نیست و ایمنی است که ترسی در آن نیست و زندگی است که مرگ در آن حال است و بادشاهی که زوال است
خدا آنها را رای ... برداشته و درد و پیری و تعب و جفا و بیماری و رکستگی و تنگی و مرگ دارای بادشاه
اینست صفت ملک آخرت که بیان نمودم بادشاه گفت آیا راهی از خانه و فایز شدن باین سعادت هرزنام

روشنائی ایشان

لذتها

راوی سیمی و حیله سیدانی وزیر گفت بلی آن خانه مهیا است از برای هر کس آن را از راه من طلب نماید
و هر که آن در بکاید بسعی و آید ظفر مییابد بادشاه گفت چرا قبل از این مرا بچنین نعیم عظیم راهنمائی ننمودی و اوصاف
آن را از برای من بیان ننمودی وزیر گفت که از هیبت و سطوت بادشاهی تو جرات نمیکردم بادشاه گفت بر امری
که تو وصف نمودی اگر تو اثم و یقینی باشد سزاوار نیست که ما در اصلاح آن کنیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم که باید
جد و جهد کنیم تا آن را بیابیم وزیر گفت که رخصت میدهی که مکرر وصف آن را از برای تو بیان نمایم بادشاه
گفت بلکه امر مینمایم تو را که شب و روز در این امر باشی و نگذاری که بامر دیگر مشغول گردم و بالاخره بادشاه از سخنان
حکمت آمیز وزیر دامن فرقت از حلیه تمکان و حرمات گردید بلی کلام حکمت و ادبا از اهل اسلام بلکه از شخص
کامل عارف متدین ظاهر شد تاثیر نموده و آن بخشیده چنانچه در احیا و المواعظ علیهم السلام وارد شده است
کان الموعظة اذا خرجت من اللسان لم تجاوز الآذان واذا خرجت من القلب دخلت فی القلب و در
اواسط الحیاة در مرحوم واعظ قزوینی شرح عبارتی بر این مقام ذکر نموده اند که مطلوب طولیها مشکر سیاستعر و بعد از
این متعلق بتوفیق دارد که شود گفتگو بر حکم مستمعان قیمت تاثیر میشانند و در ترتیب سخن بعضا جز نسل ارزمانه
جز آن حرمت بحکم الله که واعظ با نحو میگوید عمل ننماید چنانچه در حدیث وارد شده است العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت
موعظته عن القلوب کما یزل المطر من الصفا یعنی هر کاه عالم بعلم خود عمل ننماید از تاثیر علم خود خارج و خالی از اعراض تابعان
از مزرع قلب خود قلع نماید بر طرف میشود و موعظه و نصیحت او از قلوب اشخاص بنا بر آن اوست ... سید
مرحوم ملا شمسا استاد ابن عاصی در جلد اول از شرح معالم در مبحث عدم تاثیر سامع از موعظه غیر متعظ
فرموده اما التعارض فعله مع قوله وقوة الفعل فی الدلالة علی خلاف مقتضی قوله وصیرورة قوله من باب
الکذب والکذب عدیم التنویر والتأثیر اولاً ولوية متابعة الفعل من متابعة القول فی العادة کما
نشاهد ان الناس اذا منعوا من اکل طعام لسمیته لم یمتنعوا حیث راوا ان المانع یاکله مع
مولعا علی اکله فان ولوعه دلیل علی انه اطیب الطعوم فالواعظ الغیر المتعظ بفعل متناقض جامع
بین المتناقضین مع ان الاحسان اولی منه الی الغیر او لان باطن السامع ومراة قلبه مقابل للباطن
الواعظ کما ان ظاهره مقابل للظاهر وما فی احد المتقابلین ینعکس الی الآخر فالابداء نزوله
من قلب المتکلم کان انتهاؤه وصعوده الی قلب السامع فلیتأثر منه القلب وما ابداؤه من اللسان
بلا شرکة القلب کان انتهاؤه الی ظاهر السمع بان یتأثر منه الصماخ بمقارعة الهواء دون

و نشتر سخن تا ببر شد دل خون تا را بکند
نشود برو ... دلها بلند و کلبه ... تا ذکی سخن
تا از خوناب جگر باد نیاز آب و رنگ
نگیرد بلبل را شور نبا ورد و شعله نیا
تا از کانون سینه سوز سر نکشد امروز
دلها را نسوزد و نغمه که از درد در خیال
نیفتد دلها را ید نشیمی است که از مزبله
خیزد جدا اثر داشته باشد بلا درم آن
که واعظ با نچه میگوید عمل نماید

القلب کما اشتهر انّ کلّ شیٔ یمیل الی جنسه فتأثیر الروحانی للروحانی والجسمانی

للجسمانی کامل سخن که از جان برون آید نشیند لاجرم در دل [illegible] تأثیر نخواهد در دلها

یا بجهة معارضه نمودن قول او است با فعل او و البته فعل اقوی است از قول پس قول او دروغ است و سخن دروغ نه تأثیر

دارد و نه نور دارد یا بجهة اینکه چنانکه مقرر بوده [illegible] سزاوار تر است [illegible]

چنانچه مشاهده مینمائیم که هرگاه کسی بگوید [illegible] که زهر دارد و شما را هلاک مینماید و خود [illegible]

[illegible] نیست بلکه منع او از جهة این بوده که همه را خود بخورد و دیگری با او شریک نشود [illegible]

زیرا که اگر زهر بوده [illegible] سزاوار تر بود که خود [illegible] احتراز نماید [illegible] در دلها

که باطن شنوندگان آینه دل او مقابل [illegible] کامل مقابل شنوندگان [illegible] ظاهر و باطن

[illegible] اگر سخن از زبان بیرون شده [illegible] از دل [illegible]

[illegible] چنانچه این مطلب [illegible]

[illegible] روحانی [illegible] جسمانی [illegible]

مؤید این مقال است آنچه فقهای عظام و محدثان احادیث شریعت سید الانام ... مبحث نماز جمعه

ایراد نموده اند که خطیب نماز جمعه باید متّقی باشد بآنچه امر مینماید بعمل آورد و منزجر باشد از آنچه

نهی مینماید ایشان اسبابه اینکه موعظه او در قلوب تأثیر نماید چنانچه شهید ثانی ره در شرح لمعه

این مطلب را ایراد نموده و بعد فرموده فانّ الموعظة اذا خرجت من القلب دخلت فی القلب

واذا خرجت من اللسان لم تتجاوز الاذان و از اینجهة است که در حدیثی وارد شده است

که طفلی خرما بسیار میخورد و خوردن خرما سبب ناخوشی و آزار او میشد و آن طفل را بنزد حضرت

پیغمبر صلعم آوردند که شاید از تأثیر کلام نبوی صلعم ترک خوردن خرما نماید آنسرور عالم فرمودند

که امروز این طفل را ببرید و فردا بیاورید تا او را از خوردن خرما منع نمایم زیرا که امروز

خود خرما تناول نموده ام و با این حال سخن در او مفید نخواهد بود و در حدیثی وارد شده است

که پیغمبر صلعم فرمودند در شب معراج که [illegible] بجهنّم افتاد دیدم جمعی را که ملائکه

عذاب بمقراضهای آتش لبهای ایشان را قطع مینمایند از جبرئیل امین احوال ایشان را

پرسیدم جبرئیل گفت اینها خطیبان و واعظان میباشند که در دار دنیا مردم را

بخیر و خوبی دعوت مینمودند و خود تارک بودند و بعضی از علمای ما قائل باین مسئله

[illegible]

و دیگر آنکه

[illegible]

١٧

باینها

و دیگر آنکه گاه اولاد تو و اقارب تو کاین مال را از برای ایشان اندوخته میبائی از جمله نیکان و اهل صلاح و تقوی باشند [illegible]

[illegible] نیکان [illegible] از مکتب [illegible] شود و هرگاه از جمله اشقیا و فساق باشند [illegible] معصیت [illegible]

[illegible] اموال از برای ایشان [illegible] که سبب [illegible] معصیت شود [illegible]

این [illegible] مال را از برای اولاد [illegible] خسران و وبال بر تو میشود [illegible]

[illegible] در فقر و مسکنت و پریشانی [illegible]

[illegible] از برای [illegible] گذاشت [illegible]

[illegible] حکایت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] موسی بن عمران [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که قال علیه السلام [illegible]

الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible] علیه الرحمة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این مطلب [illegible] در این حدیث [illegible]

[illegible]

[illegible]

وحکم او بزبان حال این نیز مذکور نیست ولیکن در کتاب وسائل الحسنیه ذکر [illegible] کلاه مادر [illegible]
بعیال خود توجه نماید و بزبان حال او گوید که [illegible] بالای [illegible] چه قدر در خدمت شما زحمتها کشیدم و طفلهای خوب
و بچه‌های مرغوب و لباسهای [illegible] و زیورها و حلیها و گوشوارها و اسباب [illegible] برای شما آماده
نمودم و خدمت کارهای خوب و خانه و سرای و اسباب و اموال فراوان تهیه نمودم و چه قدر [illegible]
و تعبها کشیدم تا تو را چنین آوردم و هرگز راضی نشدم که [illegible] و امروز روز [illegible]
[illegible] حال او [illegible]
که طالبین [illegible] منتظر [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] و جمعی [illegible] بطمع [illegible]
[illegible] از برای [illegible] دوست و [illegible]
[illegible] اینها [illegible] دوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] که در وقت مردن [illegible]
[illegible] واقع شود [illegible] حسرت و ندامت [illegible] حال
[illegible] دنیای [illegible] هوشیار
[illegible] شد [illegible] که [illegible] ابن زیاد [illegible] عبیدالله [illegible] از شهر کوفه فرار نمود [illegible]
[illegible] ابن زیاد میگوید [illegible]
[illegible] گذشت [illegible] ساکت شد و هیچ نمیگوید [illegible] که هیچ نمیگوید
[illegible] حسرت و ندامت [illegible]
[illegible] حسرت [illegible] ندامت [illegible] که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید نمودی
[illegible] حسرت و ندامت [illegible]
[illegible] حسرت [illegible]
[illegible] حسرت [illegible] ندامت [illegible]
[illegible] دشمنان
[illegible] علیه السلام [illegible]
میگوید ندامت و حسرت [illegible]

دانا

دانا باید و از این قصص و حکایات تامل نماید و از حال ایشان عبرت گیرد و تامل و تفکر نماید [illegible]
عمل [illegible] خواهد بود [illegible] است که یکی از جنود عقل [illegible]
و [illegible] و از این جهت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] عبادة [illegible]
[illegible] عبادتی نیست مثل تفکر [illegible] جمیع عبادات [illegible]
[illegible] علیه [illegible] فرموده [illegible]
و [illegible] نفس خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محاسبه [illegible] و تفصیل [illegible]
[illegible] منازل [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] علیه الرحمة فرموده است [illegible]
[illegible] منها ثلثة [illegible] قطعها [illegible] العدم [illegible] صلب الاب [illegible] الام [illegible]
المعلمة والتراب [illegible] الام قال الله تعالی هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء [illegible]
[illegible] الدنیا قال الله تعالی [illegible]
لم [illegible] قطعها [illegible] شهرا و اما المنازل الثلث التی
[illegible] منازل الآخرة [illegible] الجنة و النار [illegible]
الآن [illegible] المنزل [illegible] الجنة [illegible] السعیر [illegible]
[illegible] مراحل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
لا اله الا الله میگوید [illegible] لا اله الا الله [illegible]
لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خبر بار ای استخوان قفس ... توهم علیستان قفس
چیم ... دبدام توصید

و درد دوام مشوب است ... [illegible]
و با ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

باب ... هفت اول

[illegible]

وصعب است

و صعب است و ترجیح از امتعه دنیا با نظر ... زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین
والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا
والله عنده حسن المآب ...
[illegible]

اکمو کانول شعودی دار و چه کونه از چنین چیزی خائف میشود پس باید محبت دنیا و سکنان از دل دور نماید
تا از این خوف سالم گردد — خوف از شماتت از دشمنانست بخوشحالی ایشان و شکی نیست که این پنجم
از وسوسه شیطانست زیرا که شادی و سرزنش ایشان نه بدین ضرر میرساند و نه بایمان و نه بدنیا بان الحی
و دوری حاصل میشود و نه حیا فزا و چون فنا از این عالم دنیا گذشتنی چیزی که بخاطر تو غمگین و امثال
این محزنانست علاوه بر اینکه شادی دشمنان مخصوص بهر کس نیست زیرا که انواع بلاها و مصیبات که بر کسی
وارد شود دشمن او از خوشحال میشود پس هر که از آن کراهت داشته باشد باید چاره دشمن را نماید
و او را با خود دوست نماید — خوف از آن داشته باشد که بعد از فوت او اولاد و عیال او ذلیل و محتاج ششم
و ضایع خواهند شد و یاران و دوستان او ذلیل و حقیر میکردند و این خیال از وسواس شیطانست زیرا که مرکز
چنین خیال کند معلوم است که خود را منشأ اثری میداند و از برای وجود خود دخلی در عزت و شرف
و دوست ایشان میداند و همه را نادانی بخداوند حکیم علیم بدیع چه شخص چنین خوفی در خود راه میدهد
و حال آنکه خداوند علیم حکیم آنچه نقل در شود و آنچه او داده او باز تعلق گرفته ...
و هرچه در علم الهی واقع است چنان واقع خواهد شد زیرا که بچشم خود دیدیم که اطفالی که پدر و مادر و مهربان
و پرستار و مکان نداشتند همه صاحب مکنت و ثروت شدند و طرفی از علم و معرفت بهره بردند و ...
بجائی رسیدند و چه بسیار اعیان که سر برهنه که پرستار و دکوچه ... میکوشیدند ... هفتم وودفعات جلال
با علی درجه علم و کمال رسیدند — خوف از ... و کمال تا باشد که ... و این خوف ...
زیرا که یاد گذشت این خوف از عذاب و عقاب خداوند تعالی است و باید دور سود و دفع آن بکوشد ...
و کوبید و نصیحت و زاری و دفع نماید مظالم مردم را از خود و حیا آورد و آنچه را از حقوق ...
الناس آنچه ممکن دارد بدهد و خود را رحمت الله نماید و اگر خوف را ذکر نماید ...
بجهت استیفای لذات جسمیه میخواهد بداند که چون پیری ... رسید ... مزاج ضعیف میکردد و قوی
و هوایی مختل میکردد و از کار باز میماند و صحت جسم که مصادر لذات و شهوات است مختل میشود و دو
... دور زمان میگذارد تا بجایی میرسد که در نزد مردم خود بی اعتبار میشود بلکه در نزد اهل و عیال خود
بی قدر و مقدار میشود و مضمون کریمه و من نعمره ننکسه فی الخلق در حق او نمایان میشود
و علاوه بر اینها هر روز مبتلا بغرای دوست و رفیق و هر شام گرفتار ... صدیق و خلیل و ... باشد که گرفتار
انواع مصیبت و ناخوشی کرده و نفر و احتیاج بار در دارد و حقیقت کسیکه طالب ... استطالت ...
ابد جمیعا ملتباشد و اگر مقصود ... کسب فضائل و اخلاق نیکو و عبادت و اطاعت خداوند عالم ...
شکی نیست که در پیری تحصیل کمال در نهایت صعوبت است و کسیکه ملکات رذیله خبیثه را در جوانی
از خود دور ننماید ... کشد و ... در دل او محکم تر میشود چه گونه میتواند که از صفات خبیثه را از خود دور
دفع نماید ... تا آن وقت تحصیل نماید ... شخص مثل کسیست که ... خواهد ... گشته ...
در ... و میبرد ... باشد شخصی گوید که از زود خت و از میزان ... کو که حال سبب
در عشره ... یا کم قوتی خود ... نمیتوانم ... حرام کند و حال آنکه در سال بعد ... زیاد ... خواهد شد

واز وحشت

واز وحشت قوی تر خواهد شد و در پیری زیاد تر خواهد شد پس در وقت جوانی که میتواند از درخت و قلع نماید
و در وقت پیری نه سلطه او و در توانائی قلع نماید و از این جهات است که در اخبار وارد شده است که جوانان
چون شاگردی سعید در جوع میکند ... شیطان ترد ... و دست بر روی و بیکشد و میگوید بیوم
... پاک ... دیگر هر گز دست ... از برای او و یقینی نعم ما قال ... در جوانی کن نثار دوست جان
عمرت از پنجه گذشت ... کت ... آباد ... بادی عالم ... عملی
نمائی که ... روز ... شود ... انما یتقبل الله ... الا ما سعی
... برای ... سعی ... آنچه ... جزا ... ماکنتم تعملون ...
پاداش هر عملی ... اعمال میشود از جزا ... و این ... است که
از مکافات عمل غافل مشو ... گندم از گندم بروید جو ز جو
دانمه طاهرین علیهم السلام شیعه نخواهند بود ... اهل بیت ...
... تا فاقی ... شیعه ... شیعه ...
شیعیان ... عبادت ... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ...
... باشد ... میگوید ... کسیکه او را
... که ... کسیکه مصیبت عظیمی ... باشد ذکر ...
و ... و ... از ...
جاهل ... و ... عظمت ... بابد ...
... شیعه ... که ...
... ...
... حضرت امام محمد باقر علیه السلام ... جابر ...
... شیعه ...
... کسیکه ... شیعه ...
و ... و ...
واز حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند ... شیعه ...
... ... اگر ...
تا آنکه فرمودند ... شیعه ...
... شیعه ... کسیکه ...
که ... از حضرت امام حسن عسکری ... روایت ... که ... رسول ...
با رسول الله ... شیعه ...
... واعتقاد ... و از دشمنان ... بیزاری میجویند

حضرت صادق علیه السلام روایت شده که بحضرت ایشان عرض شد که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان
مرتکب میشوند و میگویند ما امید رحمت خدا داریم [illegible] تا اجل ایشان در میرسد فرمود
فرمودند دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند [illegible]
هرکه امید بچیزی دارد از برای تحصیل آن سعی مینماید و هرکه از چیزی بترسد از آن گریزان است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در صلوات [illegible]
[illegible] که معتقد [illegible] حدیث چنانچه در [illegible] المعاد

[illegible]

[illegible]

نقل نموده‌اند بابن قسم است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه مؤمنی بی آنکه عذری داشته باشد دروغ بگوید
هفتاد هزار فرشته بر او لعنت میفرستند و از دل او تعفنی بیرون میشود و میرود تا بعرش میرسد
و خدای تعالی بسبب این دروغ گناه هفتاد زنا مینویسد که آسانترین آنها کسی باشد که با مادر خود
کرده باشد [illegible]
[illegible]

[illegible] در تحصیل فواید و منافع آن [illegible] دنیا را از [illegible]
[illegible] اهل معرفت [illegible] از [illegible] دنیا نیست [illegible]
و اولیا [illegible]
[illegible]

کمتر از حالات ایشان و احوال خود و العجب چند زمانی [illegible]

[illegible]

مقدمه [illegible] کردیدم و مطلبی و ما حضی [illegible] بعد از [illegible] خداوند عالمیان [illegible]

[illegible]

ابواب الوصول الی غفران [illegible] بسبزه [illegible] شود

[illegible] تا [illegible] هر که [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سید الساجدین و زین المتهجدین در [illegible] دعای سحر ابو حمزه ثمالی [illegible]

[illegible] فما لی لا ابکی ابکی لخروج نفسی ابکی لظلمة قبری ابکی لضیق لحدی ابکی لسؤال منکر و نکیر ایای [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۵

[illegible] عضا و جوارح [illegible]

[illegible]

[illegible] فقد قامت قیامته [illegible]

[illegible] اذا الشمس کورت [illegible] و اذا النجوم انکدرت [illegible] و اذا الجبال سیرت [illegible]

[illegible] اذا السماء انشقت [illegible] اذا الکواکب انتثرت [illegible] اذا البحار فجرت [illegible]

[illegible]

در شکم مادر برای نشو و نمای او و تکمیل قوام
همچنین اهل دنیا و ما تلذذ ... استعداد و استعداد برای بهره دنیا و قابل بقا بودن ...
و چنانچه شکم مادر ... این دنیا برزخ و عنا برای تکمیل و استعداد و قوام است در عالم آخرت
... بلکه ... نشو و نما و استعداد
... معینه اجل معلوم که ...
... منزل آخرت و چنانچه ... مادر
که ... در عالم ...
... والعلم عند الله
[illegible]

شیعه ... بر ... می‌گویند ما شیعه علی هستیم شیعه علی
... کسی که ... اغنیا و ظالمین ...
و از عالم آخرت ... غافل ... دنیا ...
هیچ ... آخرت ... بلکه ...
... حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام ...
خداوند عالم ... فرموده ... که قارون ... دنیا ...
خداوند فرموده است و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوه ...
[illegible]

د صحرای تیه حیران بماندند [illegible] و شروع میکردند در خواندن [illegible]
[illegible]
توریة میخواندند [illegible] میکنند برای [illegible]
[illegible] کیمیا [illegible] صحرای تیه بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در سایه قصر او نشستند و حضرت موسی جبه از موی پوشیده بود و نعلین
از پوست خر در پا داشت که بندهای آن از موی تابیده بودند و عصائی در
دست [illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چنانچه

چنانچه [illegible]
که [illegible]
[illegible] علی بن ابراهیم [illegible]
[illegible] اینست که حضرت موسی [illegible] قارون [illegible]
قارون [illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قارون [illegible]
[illegible]
[illegible]

بتوفیق سبحانی

تا کمر ایشان را فرو برده باد فرو نمودند که امروز یکی ایشان را از زمین ابر دهمرا ایشان را تا کردن فرو برده و در حق ایشان

و استغاثه میمودند محبت موسی و خداوند او را وحی فرستاد و مواقف بعضی از روایات فادرون حضرت

موسی را هفتاد مرتبه قسم داده موسی ملتفت نشده کوه ایل تا اجل میرسانید و معتقدین بنیاد او شد عفا و خطاب

بموسی نمود که ای موسی هفتاد مرتبه استغاثه نمودند و بر ایشان رحم نه نمودی بعزت و جلال خودم سوگند

میخورم که هر گاه یکمرتبه بمن استغاثه مینمودند اجابت مینمودم الحمد لله تا عزیز برادر تامل و تفکر نما در حرمت و فیض

خداوند معصومان محل عاصیان و گناهکاران که چه قدر رحمت بر ایشان دارد در مقام [illegible] میباشد که

باب توبه را مردوی ایشان مفتوح فرمود که هر قدر معاصی و مناهی مرتکب شوند بمحض توبه بجناب مقدس باشد که با قلب

خاضع و خاشع و تعیین مبادرت بطرف او و هو سرتیناد رجوع نماید تو به ایشان را قبول نماید و عفا نماید [illegible] یا عبادی

الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم جمیع معاصی و گناهان

ایشان را محو فرمود هر کار را قبول و نفکر به تفرس ایشان [illegible] و بشارت نمود جمیعا کرا انما انیبو الی ربکم علی الاطلاق عباد

انا صنعو بسود نیا بخواهی دانست که خداوند هم علی الاطلاق و چه قدر مهربانی و بخشش [illegible] که از خود دادن و لا در آن

بشارت عظمی مبرها لای بتمل کار مزبوره است که باید [illegible] بطلب نماید بر بعد [illegible] و لازم [illegible] که از معصیت [illegible]

کنند باز رجوع بدرگاه خداوند نماید و هرگاه دیگر او را قبول فرماید و مضمون کلام سید الساجدین علیه السلام [illegible]

یرجع العبد الآبق الا الی مولاه [illegible] معصیت کار [illegible] که باید در خانه مولای خود رجوع نماید بعد هر باید

منتقم حقیقی [illegible] که اسراف نمود [illegible] خود یعنی نفسها [illegible] عبودیت و [illegible]

میروان [illegible] از مقام عبودیت و [illegible] و بار عود از حال [illegible] امید و [illegible]

و عطایا و اهیب العطایا [illegible] شوید و بان تسوید [illegible] الذنوب مرتکب شدید و لا تیاسوا من روح الله [illegible]

و غفران است [illegible] دیگر [illegible] باید ان الله یغفر الذنوب جمیعا باد خود [illegible] که جمع علی [illegible]

بما باید [illegible] تاکید دیگر فرمود انه هو الغفور الرحیم [illegible] و [illegible] باید [illegible]

او استر در [illegible] و از [illegible] نگاه [illegible] و رحمت و مغفرت

خدا توبه او را قبول نماید [illegible] اگر چه [illegible]

صعود [illegible] نماید [illegible] روح از پا [illegible] معصیت کار [illegible] باید [illegible]

خداوند [illegible] از این [illegible] ظاهر [illegible] کردید [illegible] توبه قبول است اگر [illegible] عفو و بخشش

[illegible] شعوانه [illegible] در قصص و حکایات معصیت کاران مثل

الوصیتی [illegible] خداوند [illegible] مجالس

[illegible] بوده و از کتاب منهاج الکرامه نقل نموده که روزی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از [illegible]

[illegible] بنی [illegible] اوا کذشتند [illegible] و طنبور در [illegible] صاحب [illegible] که در [illegible] خداوند عالم [illegible] معاصی [illegible]

بسیار کثیر بود

پیمان با خود بسته [illegible] و این حکایت را به بشر نقل نمود [illegible] از این کلام هدایت انجام مشتبه شد با پای برهنه

[illegible] و در عقب [illegible] شهر و عالم روان شد با پای برهنه تا باز حضرت رسید خود را در قدم

مبارک آن [illegible] و در خدمت آن حضرت توبه نمود و همیشه با پای برهنه بود و از [illegible]

و حساب و عتاب [illegible] گریست و تضرع و زاری [illegible] ضعیف و نحیف شد

در [illegible] اصحاب [illegible] طبیب [illegible]

[illegible] علاج [illegible] بایست [illegible] گفت ای یاران [illegible] طبیب حقیقی هستم هر گاه

ای یاران طبیب [illegible] علاج [illegible] اصحاب بشر [illegible] دیگر [illegible]

خواهر بشر [illegible] و گفتند برادر [illegible] اصحاب بشر [illegible]

[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] کنیز [illegible] طبیب [illegible]

طبیب [illegible] طبیب [illegible] اصحاب [illegible]

نظر [illegible] اصحاب [illegible] گفت [illegible] حرکت [illegible]

گفت [illegible] نظر [illegible] صاحب [illegible]

ای یاران [illegible] آب [illegible] عالم [illegible] بار

[illegible]

[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] مسلمان [illegible]

[illegible] طبیب [illegible]

[illegible] بشارت [illegible]

[illegible] مسلمان [illegible] روح [illegible]

[illegible] گویند [illegible]

[illegible] مشهور است [illegible]

[illegible] رجوع [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible] جنات [illegible]

[illegible] خداوند عالم [illegible]

[illegible] نقل [illegible] ضعیف [illegible]

مجلس ... حضرت امام حسین علیه السلام بود و از ضعیفه صدای گریه و ناله اهل مجلس را ایشان ... جمله

اینکه ... انتظار ... پا درد رفت با آن مکان ... صاحب خانه رفته است با ...

[illegible]

و ... الوشن ... [illegible]

[illegible]

دید که ... [illegible]

... حضرت رسول خدا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و محبت

و همچنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلم بالعجب

چنانچه تفصیل کردیم از بنای [illegible] حیوة المعاد نقل نموده ام در وقتی از تعب [illegible] بود که المرء [illegible]
[illegible] ساز و بعضی ضروریات معاش که کفایت او نماید چیزی بکن نگاه ندارد و طلب نماید و عفت [illegible]
و قناعت پیش نهاد خود نماید و پیروی ائمه طاهرین علیهم السلام نماید و محبت و دوستی ایشان [illegible] بزرگوار [illegible]
در قلب او مستقر باشد [illegible] چنانچه در بعضی از کتب معتبره نقل شده است که علی بن محمد صوفی [illegible] ابلیس
[illegible] سوال نمود که تو کیستی [illegible] آدم [illegible]
که [illegible] و حال آنکه [illegible] از قوم [illegible] که ایشان [illegible]
علی بن محمد صوفی انا ابلیس [illegible]
العظیم و انا قاتل [illegible] کنت انا صاحب الاسم الکبیر [illegible]
انا مدبر قتل یحیی انا الراکب [illegible] انا عاقر ناقة صالح انا صاحب نار ابراهیم
انا صاحب [illegible] انا مهلک قوم فرعون [illegible] انا [illegible]
[illegible] انا السائر مع ابرهة الی الکعبة بالفیل انا المجمع لقتال احمد [illegible]
یوم احد و حنین انا ملقی الحسد یوم [illegible] فی قلوب المنافقین انا صاحب هودج یوم الجمل والبعیر
والواقف فی عسکر صفین انا الشامت یوم کربلا بالمومنین انا امام المنافقین انا مهلک الاولین و [illegible]
الاخرین انا شیخ الناکثین انا رکن القاسطین انا ظل المارقین انا [illegible]
[illegible] منم [illegible] کننده ناقه صالح منم [illegible] و منم [illegible]
[illegible] منم [illegible] قوم فرعون [illegible]
[illegible] منم [illegible] با ابرهه [illegible] کعبه [illegible] منم [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب جمل [illegible] صفین [illegible]
[illegible] خوارج [illegible] نهروان [illegible]
[illegible] چهار فرسخی [illegible] است
[illegible] امیر المومنین [illegible] امرت بقتال الناکثین والقاسطین
والمارقین [illegible]
[illegible]
[illegible]
علی بن محمد صوفی میگوید که گفتم یا ابلیس [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] معصیت [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible] ابلیس [illegible]

خود کافر بود

خود کافر بود [illegible] برادر بعبادت [illegible] و غافل از [illegible] شتی [illegible] از
[illegible] عداوت [illegible] اولاد آدم [illegible] واضح [illegible] اولاد آدم [illegible]
سبب [illegible] کردند چه انبیا [illegible] عباد [illegible] عداوت خود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] اتقیا و صلحا [illegible] هر ساعت [illegible]
[illegible]
[illegible] غفول [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] روایت [illegible]
عابدی [illegible] سال [illegible] خداوند متعال مشغول بود تا آنکه مستجاب الدعوه [illegible]
[illegible] عابد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] عابد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] عابد گفت [illegible]
[illegible] شیطان گفت
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] عابد [illegible]
[illegible] کمثل الشیطان [illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]

فرح و سرور بسیار نماید و در سبب هر چه از مدت زیر در معلوم میشود در چنین تقریر این مطلب مذکور شد
حکایتی که در عصر سلاطین صفویه از بزرگان یکی از طلاب اهل علم و اتقیای بلاد مصر واقع شد و آن حکایت
بر سبیل اجمال اینست که یکی از پادشاهان دختری داشت در نهایت حسن و جمال و عنفوان جوانی و آن دختر
روزی با خدم و کنیزان و لباس ... خود بحمام رفت ... [illegible]

[illegible]

ان دختر از عشق کارها ... [illegible]

[illegible]

تا قریب

تا قریب به صبح ... [illegible]

[illegible]

پس از این تقریرات معلوم میشود که علما در ماتی [illegible] و شعلها چراغ ملکوتی که در قلب ایشان روشن و مشتعل
آتش شهوات حیوانی را خاموش نماید و خود را از شر کاشت شیطان مکار و نفس اماره دور [illegible] در حصن حصین از عبادی
لیس لک علیهم سلطان در آورده باشند پس ثمره علم خشیت است و ثمره خشیت خضوع و خشوع است و ثمره خشوع
عمل نمودن باوامر الهی و باز داشتن خود است از نواهی حضرت باری و خاشعین از اشخاصی میباشند که یقین
دارند بملاقات رب العالمین و عقاب و ثواب که از باداش کردهای ایشان در روز جزا بایشان خواهد رسید پس علم ثمره
علم خوف و ترس روز قیامت و رسیدن ثواب و عقاب یوم الحساب است پس هر گاه کسی تأمل نماید در آیه و فی مدلوله
که خداوند مهربان در حق بنی اسرائیل فرموده است استعینوا بالصبر والصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین
یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون از این مطلب [illegible] میشود زیرا که خداوند عالم بنده گان خود را
ارشاد و راه نمائی فرموده باینکه در امورات خود یاری بجوئید بصبر نمودن و نماز بجا آوردن و این دو عبادت
بزرگ باقدرت و شأن جمیع امور شما را درست مینماید لیکن نماز شاق و دشوار است مگر بر خشوع کنندگان
و خاشعین کسانی میباشند که [illegible] دارند ملاقات پروردگار را موقع او و اینکه ایشان بثواب و عقاب
در نزد او جزا داده خواهند شد و لابد است که در این آیه در آن [illegible] چند جهة بیانی شود تا مطلب واضح شود
اینکه اگرچه موافق نظم آیه این حکم در حق طایفه بنی اسرائیل است لیکن بطرق اعتبار و احادیثی که در موضع
خود بیان شده این حکم عام است و بر هر مکلفی لازم است که یاری بجوید در حوائج و مطالب خود بسوی خداوند
عالم بسبب صبر نمودن و نماز بجا آوردن
اینکه صبر چه مقام دارد و چه معنی دارد و چرا صبر را مقدم بر نماز
داشته اند باید دید اینکه [illegible] موقوف بر ایستادن و فعل ما سوای او از دست دادن است
اما اول پس باید که صبر بابی است از ابواب بهشت عنبر سرشت و خداوند منان در زیاده از هفتاد موضع در
کلام مجید خود صبر را ذکر فرموده و فضائل زیادی فرموده الفاظ اخلاق حسنه داخل صبر است و صبر در جنود عقل
بمنزله علم دار لشکر است یعنی اذعانی که صبر بر پا است جنود حسنه عقل هم جمعند در وجود بنی نوع انسان و اگر صبر رفت
همه متفرق میشوند و صبر از خواص انسان است در جمادات و نباتات و حیوانات نیست زیرا که در حیوانات
اگرچه شهوت و غضب حکم علی الاطلاق حیثیه حفظ ابدانها خلق فرموده لیکن جنبه صبر ندارند چنانچه مرحوم
ملا صدرا در شرح اصول کافی فرموده و لیست فی الحیوانات قوة تصادم الشهوات و ترد مقتضیها
عن مقتضاها حتی تسمی تلک القوة فی مقابلة تلک الشهوة صبرا بلکه فرموده است در ملائکه نیز صبر نیست لانهم
جبلوا الشوق الی حضرت الربوبیة و لا ابتهاج بدرجة القرب و الحضرة و لم تسلط علیها شهوة صارفة
عنها حتی تحتاج الی قوة اخری بازاء صرفها و خداوند بخصوص انسان فرموده [illegible] ان الله مع الصابرین
و باید دانست که چنانچه ملا محمد صالح در شرح اصول کافی فرموده معانی صبر بر چهار دعامه میباشد الشوق و الاشفاق
و الزهد و الترقب پس کسیکه شوق داده که بهشت منزل و مکان او باشد از شهوات دنیا دوری میکند و نظر بر
لذات و نعمتهای بهشت میباشد و کسیکه از جهنم میترسد از محرمات و معاصی اجتناب مینماید و کسیکه در دنیا
زاهد باشد مصائب و نخوی بر او سهل و آسان میکند و کسیکه انتظار مرگ داشته باشد سرعت
بخیرات و عبادات مینماید پس صبر [illegible] این چهار صفت مکرر ناتج میشود پس هر گاه این چهار صفت را دارا
باشد مالک اعلی درجه اعلی صبر است و [illegible] در نزد او [illegible] و طمانینه و ثبات نفس از برای او حاصل
کرده که هر طرف

کرده که باز بلا و مصیبات طرف نکرده و با حوادث در شدائد و مصائب تسلی بخالق داور را بناید
و صبر او تحمل شده و خطور بر دل او نکرده و کشاده کی طمانینه که بیش از وقوع از واقعه بود زوال نیابد
حتی در وقت درد و الم و شدائد و بیاری و غیره زبان خود را از شکایت نگاه داده و اعضا و جوارح
خود را از حرکت ناهموار محافظت نماید از برای صبر اقسام بسیار است و در ذخیرة المعاد نقل نموده ام
و اینکه در ذخیره فرموده اند علما صبر را مقدم بر صلوه فرموده شاید جهة آن این باشد که حرص
و ریاضت بو ملکیست که از جمله کمال نفس است اما صوم با طمانینه و اوکان [illegible] تا شخص بمقام
بذل آن نماید و خود را سبب فراغت از مقام کامل نماید نماز او در مقام ظاهر چندان ثمری نباشد
لیکن این تفصیل این مقام لازم است که بتواند خود را از حضیض حظوظ حیوانیه مرتفع نماید و باید
جمیع آلات کرده و بر سر مقام علیای که الصلوة معراج المؤمن و ترقی [illegible] صادق آید و تأثیر منبرات الصلوة
تنهی عن الفحشاء و المنکر در ذات و افعال او آشکار و تغییر گردد در تفصیل این اجمال چنانچه در ذخیرة المعاد نقل نموده ام اینست که چون
انسان مرکب است از جنبه حیوانی و ملکی و پیوسته بین مقتضیات این دو جنبه در قلب او جنگ
و نزاع است جنبه حیوانی مایل است بمقتضیات شهوات نفسانیه و جنبه ملکی مایل بترک آنها میباشد
پس صبر عبارت است از ثبات و قرار قوه ملکیه که قوه عاقله است در مقابل قوه شهویه که قوه شیطانیه
میباشد و هر گاه در میدان نگاه قلب که محل نزاع فریقین و اجتماع لشکرین که لشکر عقل و جهل است ثبات
قدم ورزید و با امداد جنود مسعوده عقل که ملائکه ضربه [illegible] و فتح ترتیب علم داد و سپه سالار او است
حزب الله هم الغالبون بر قوه شهویه و جنود خبیثه شیطانیه که اتباع او میباشند غالب گردد و
بطریقه دفعه دفعه در هر جا صد نفس اذل بسازد [illegible] حاصل کرده که این حالت ملکات و خواهد شد
و به مقتضای حزب الله هم الغالبون بر قوه شهویه و جنود خبیثه شیطانیه که اتباع او میباشند غالب
و غالب گردد و اکر العیاذ بالله قوه عاقله ملکوتیه مقهور و مغلوب گردید و پا از میدان
ثبات و قرار بیرون نهد و بحرا بر قرار اختیار نمود عاقبت سیاد در اسفل السافلین با شیاطین
و اتباع الرجیم قرین خواهد بود و ذلک هو الخسران المبین و اگر هیچ طرف از طرفین عسکرین بر دیگری
غالب نشوند بلکه نزاع در بین ایشان قائم باشد گاهی غلبه از طرف جنبه حیوانی و جنود جنبه
شیطانی و زمانی از جانب جنبه ملکوتی و جنود مسعوده رحمانی باشد این شخص سبک جنود
در مقام مجاهدین است و باید امید وار باشد که پروردگار با او لطف و مرحمت فرماید چنانچه خداوند
عالم صالح او آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ایمان و نیکو و بد را بهم سرشته اند و شاید
خداوند منعم متعال لطف فرموده بسوی فیض و رحمت خود باز گرداند و در دفتر مقام نفس مطمئنه
داخل نموده و داخل عنوان یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة [illegible]
هر گاه نفس باین مقام رسید صبر بر او بسیار سهل و آسان است بلکه مثل شهد و مذاقش شیرین
و بهتر از شهد انگبین است چنانچه در ذخیرة المعاد نقل نموده ام که از یکی از بزرگان رسیده که
هر گز لذتی نیافتم که نوقش باشد گفت بلی روزی در مسجد جامع شام بودم و جمعیت بسیار بود
و شخص من روی داده بود که شرح آن طولانی است و فرمود [illegible] مشغول بودم و از کثرت تحمل نمودن
و شتر از حدی میرفت میکرد بلی روزی خادم مسجد دست بر تحمل زده و از کثرت

عقوبت و جراحت و شکستگی که دو روز نتوانسته برای وداع و دیدن باشد [illegible] و مراد از مسجد [illegible]
کشید و بیرون ناخت و در وقت از وقت چون [illegible] دو خود دیدم که توقف از [illegible]
نمی‌شود [illegible] ریاضت [illegible] اما [illegible] انگشت نما میکرد و از این [illegible]
که در [illegible] است که صبر [illegible] ایمانی [illegible]
و در حدیث [illegible] که صبر نصف ایمان است چنانچه در [illegible] المعاد از حضرت رسول
روایت نموده‌ام که صبر بر سه قسم است صبر در وقت مصیبت و صبر بر مشقت عبادت و صبر نمودن
از معصیت پس هر که [illegible] ثواب [illegible] که از هر درجه
تا درجه دیگر [illegible] زمین و آسمان باشد و هر که صبر کند بر طاعت [illegible]
[illegible] که از هر درجه تا درجه دیگر [illegible] باشد تا عرش الهی و هر که صبر نماید
از معصیت [illegible] که [illegible]
[illegible] در درجه دیگر [illegible] عظمت الهی [illegible] و حوادث
دوران [illegible] ممکن نبود مگر اینکه [illegible]
و مقرر [illegible] باشد [illegible] مقام ریاضت [illegible] چنان کامل شده باشد که بمقام [illegible]
رسیده باشد و از این جهت است که [illegible]
[illegible] باشد جمیع [illegible] و باید دانست که مراد
از صبر [illegible] که در آن مصائب و حوادث [illegible]
باشد زیرا که این امر [illegible] که با اختیار آدمی باشد زیرا که انسان مضطر است [illegible]
و بالطبع [illegible] طلب [illegible]
[illegible]
[illegible] که امثال اینها که امور اختیاری است و شخص میتواند [illegible]
[illegible] که با اختیار [illegible]
تحقیق این مطلب در [illegible] المعاد نموده‌ام و بیان شده است که هر کس [illegible]
صبر نمودن [illegible]
و هوا [illegible] و تفصیل اینها را در [illegible] المعاد
ذکر نموده‌ام
و اما نماز [illegible]
نماز در میان عبادات [illegible]
[illegible] جمیع عبادات [illegible]
[illegible] که اهتمام در نماز [illegible] جمیع عبادات [illegible]
[illegible]

ذکر

۳۳

ذکر خوف و تالیف القلوب [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ذمیمه و اخلاق ... [illegible]

[illegible]

که سید المطلوبین ... [illegible]

[illegible]

چه بلند دار که مردان روزگار
از همه بلند بجای رسیده اند

[illegible]

و مشاهده همان نمود و اما دیگر نوشت بنیاد از شراب خوار بود در کتاب حیرة المعارف روایت نموده که حضرت
موسی ع روزی عبور ... افتاده ... ماهیها در اضطراب و عذاب‌اند عرض الهی سبب عذاب ماهیها
از چه جهت است ...

[illegible]

همه صفت ... که ... این قسم دروغ ... که ... کنی
[illegible]

[illegible]

و چشاید و همان بود و امکان [illegible] بنیمار [illegible] و در کتاب حیوة المعاد روایت نموده‌ام که حضرت
موسی روزی عبور [illegible] نظرش افتاد [illegible] ماهیان [illegible] اضطراب [illegible] عرض الهی سبب عذاب ماهیان
از چه جهت است [illegible] وحی [illegible] خداوند عالم [illegible] تا حقیقت ما را [illegible]
موسی عصای خود [illegible] ماهیان [illegible] و با موسی تکلم نمود [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] ماهیان [illegible] موسی [illegible]
[illegible]
و اضطراب [illegible] ماهیان [illegible] عذاب [illegible]
که [illegible] است که [illegible] ماهیان [illegible] (حاشیه: [illegible])
[illegible] و مجالست و خلطه با ایشان نکنید
[illegible] در تفسیر آیه شریفه هل اتیک حدیث الغاشیه وارد شده است که خداوند عالم خلق نموده جهنم را
[illegible] جهنم [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عظمت [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] هزار سال [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] طاقت [illegible]
عذاب [illegible] مالک جهنم [illegible] عالم
[illegible] عذاب [illegible] خواست [illegible]
[illegible] و الحسن و الحسین علیهم السلام [illegible] اسامی ائمه علیهم السلام نوشته شده [illegible]
خلق [illegible] عالم [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] و خطاب [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] صحرای محشر [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] حساب [illegible]
که [illegible] حضرت رسول خدا [illegible] امتی [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible]
[illegible] ظالم عباد [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] الجحیم صلوه [illegible]
[illegible] شریعت [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دروغ [illegible] دروغ [illegible] و اعلم ا[illegible]

عه

[illegible] دروغ [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث صحیفة الرضا صریح است [illegible]
[illegible]
[illegible] (حاشیه: [illegible])
[illegible] حدیث صحیح که محمد بن [illegible] علیه السلام [illegible]
که حضرت رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (حاشیه: بیان [illegible])
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (حاشیه: [illegible])
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (حاشیه: [illegible])
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نزد دست حساب [illegible] که تا ... بسمائل الجزاء [illegible]

[illegible] روایت نموده [illegible]

[illegible]

فرموده‌اند [illegible]

علی سایر الانبیاء و از جمله دعاهای آنحضرت [illegible] الفقر فخری

اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی خداوندا [illegible]

[illegible]

و همانا که هر گاه مقصود تو از تحصیل جمع اینها بلند پروازی و فخر بر دیگران باشد داخل دنیا مذموم است

لیکن کار کردن و کاسبی ... [illegible]

[illegible]

اخوی ایشان ماخوذ شود ... یزید علاوه از ظالم شقی از افعال و کرداری که در سال اول سلطنت خود نمود بعد
خیر المرسلین حسین مظلوم بود و از قسم ظلمها بر آن سرور و اصحاب و اخیار از فخر ... و اهل بیت ...
[illegible]

[illegible]

زیرا که براه دعوی که مال و اولاد معبود سبب تعذیب در دنیا و آخرت باشند چنانچه ذکر شد و دیگر آنکه حب مال و حب ولد زیاده
و شخص فی الفلک بنا بعد از مقام معبود دنیا و اولاد میمانند که هر که جمیع ستار [illegible] بنوع از برای او جمع
شد بمقتضای کریمة ان الانسان لیطغی ان راه استغنی نظر فرعون و هامان و شداد خود شد و از ساحت عبودیت
دور خواهد شد و دیگر آنکه حب دنیا باعتبار محبت جمع نشود و بهمین قسم در شدت حرص و محبت و شوق
جمع و حفظ آن بواسطه که حب آن زیاده گردد تا استنا و فنی که مرا تا دارد در پایان آن وقت بواسطه زیادتی محبت
وانس که باو داشته محو کار بر میشود معبود باشد نزد الک و همچنین است محبت باولاد که چه نزد در پایان مراد تنها [illegible]
متمم شود تا انها بر شد و تمیز و کمال بر سند و چه قدر از تنها و مشقات زده مادران و پدران اطفال [illegible]
صادر شود و از خوانده حاجات نماید و نه توانا معی نماید و بعد از مرد [illegible] اولاد چه نزد معاصی و [illegible]
مرتکب شوند که بثمره آن اقدام شود اگر آن شخص در حال حیوة خود با نهان از علم [illegible] باعث شدن مثل
فرزند خود را بمجالس اهل ظلم و طغیان وا داشته باور اتعب علم عوض که منشاء فسادی یا مرضی بر مسلمانان
شد و هلاکت و مشقت بمال و اولاد سبب راحت و تحصیل ثواب و امر دنیا و راحت آخرت باشد لجاد
اموال در تعمیر مساجد و مدارس و معابد و انفاق فقرا و ضعفا نماید و اولاد را بتحصیل علم و عمل و امر [illegible]
مامور گردانیده باشد و مریم از آن منتفع شود و امداد و هلاکی باری کلیه [illegible] و فقر و مسکنت [illegible]
نیا مثل [illegible] و در ذیل اینها انکشاف نقل بود که المراد استدراج النعم [illegible] لم یزدادوا اثما کانه قیل و [illegible]
نعمته الی [illegible] کانوا [illegible] مکرر فرمود [illegible] ذکر نموده که از برای [illegible] مبالغه مکرر فرموده اند
از جهت [illegible] محبت مال و اولاد لانهما حجاب المطلوب فیحتاج الی صارف قوی تو [illegible]
تو [illegible] خداوند است که [illegible]
سید مظلومان و اقای شهیدان [illegible] خداوند [illegible]
ابن [illegible] الاوراد فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحدوک و انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب [illegible]
حتی لم یحبوا سواک و لم یلجأوا الی غیرک [illegible] جناب اقدس اجل متعال از خداوند [illegible]
لمعات انوار فیض و محبت خود را بر دلهای اولیای خود تا اینکه [illegible] اقدس اجل [illegible]
در تا اینکه لا معبود سواک و لا مؤثر فی الوجود الا انت [illegible] خداوند [illegible]
که بر طرف نموده است جمیع اغیار را از دلهای دوستان خود [illegible] خود [illegible]
دوست ندارند سوای او را و [illegible] نجویند در حوایج و مهمات خود مگر بسوی ذات اقدس اجل و [illegible]
طلب المحتاج من المحتاج سفه من عقله و ذلة من [illegible] که خود محتاج است [illegible] طلب
نیل مقصود نماید سفیه و نادان [illegible] از زمان [illegible] اگر چه [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible] و [illegible]
زیرا که [illegible]
که هیچ [illegible]
[illegible]
و رحمة للعالمین و خلق [illegible] سموات و ارضین است [illegible] کلمات [illegible]
شافع در روز جزا که [illegible] خداوند حکیم دانا [illegible] کامل [illegible]
و لمعات انوار فیض [illegible] که بر دلهای اولیا [illegible] خود [illegible]
مقام [illegible]
و کربان [illegible]
[illegible] تکلیف رکوع و سجود و قیام و قعود [illegible] استقبال داده اند

نامعتنا

[illegible]

بمقتضای [illegible] الیقین [illegible] بمقام قرب و حضرت [illegible]
در آن وقت [illegible] از [illegible] که بر قلب ایشان [illegible]
و بعد از آن [illegible] و جمیع عوالم امکان [illegible]
میباشد که لا مؤثر فی الوجود الا الله [illegible]
باشند [illegible] تجلی [illegible] دوستان خود [illegible] تجلی [illegible]
جمیع اغیار را از قلب خود [illegible] سوای [illegible]
خود [illegible] و [illegible] کند [illegible]
صاد [illegible] الا الله [illegible]
و [illegible] عالم امکان [illegible] و استعمال

نمایند

[illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible]
[illegible] مطیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و همه [illegible]

باری

[illegible] که [illegible] مرحله [illegible]
در جوار رحمت و فیض [illegible] خواهد شد و هیچ چیز نگران نیست مگر بذات اقدس و اگر باولاد نگران باشد از جهة فرمایش او است و اگر
بمال و منال و عیال و اطفال و احباب و اصحاب و دوستان و خویشان نگران [illegible] توجه نمایند [illegible] فرمایش و امر اوست و مولای و امام
حضرت سید المظلومین و سرور عاشقین حسین بن علی علیهما السلام و [illegible] چنانچه در اول مسلسله الجنان [illegible]
[illegible] که ذات اقدس ارفع اجل اعظم خداوند [illegible] مبارک [illegible]
بود الهی ترکت الخلق طرا فی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا فلو قطعتنی فی الحب اربا لما حن الفؤاد الی سواکا یعنی
خداوندا [illegible] جمیع مخلوقات [illegible] هیچ چیز [illegible] مگر [illegible] وصال [illegible] خواستم طفلهای [illegible]
خواستم عیال [illegible] هوای دوستی [illegible] سوای جناب مقدس [illegible]
[illegible] که خداوند [illegible]
[illegible] نمایند [illegible]
[illegible] و راحت و عیال و اطفال [illegible]
و کشتن [illegible]
مظلومان [illegible] و برادران و یاران و دوستان [illegible] خداوندی [illegible]
باباطاهر کرم دست و سر [illegible] که [illegible]

کرده ترحم نماید بر مخلوقات خداوند عالی اعلا و بر ایشان رحم نماید زیرا که در حدیثی وارد شده است که الخلق عیال الله واحب الناس من نفع عیال الله
هرگاه بمال قادر بر اعانه ایشان نیست بزبان و قصد و همت خود بایشان نفع برساند که بازی الحقیقه این نفع عاید خود میشود هرگاه
یک مومنی عملی خیر ملتجا آورد و مومنی دیگر را در آن عمل شریک نماید خداوند عالم ثواب آن عمل را مضاعف مینماید و بان کسی هم که او را
شریک در آن عمل نموده ثواب آن عمل باو میرسد چنانچه سابقا ذکر شد چه از این جهة که در اقوال و مکره اخذ کرده و فی الله بجا
بجا میاورد و قصد تقرب دارد دیگری را هم در آن شریک نماید اگرچه جمع کثیری باشند و در حدیثی وارد شده است
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند لو اشرکت الفا فی حجتک لکان لکل واحد حجة من غیر ان ینقص من حجتک شیئا یعنی هرگاه
شریک نمائی هزار نفر را در عمل حج نمودن خودت هر آینه خواهد بود از برای هر یک از آن هزار نفر یک حج تمام بدون اینکه از ثواب حج
تو چیزی کم شود تامل در مضمون این حدیث در و باد که در اکثر کتب اخبار از کافی و وافی و وسایل و بحار نقل شده که هرگاه
هزار نفر را باین عمل شریک نمائی خداوند فیاض بهمه اینها ثواب حج تمامی عطا میفرماید و از ثواب حج تو هیچ چیزی کم نمیشود و هرگاه این
عمل را از برای خودت بدون اینکه اینها را یاد نمائی یک ثواب حج داشتی و حال که قصد اینها را نمودی چه قدر ثواب خواهد داد
و نظیر این خبر نیز اخبار دیگر هم باشد که از حد استفاضه گذشته است که از آنجا حدیثی است که از کتاب حماد بن عثمان از حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که من عمل من المسلمین عملا صالحا عن میت اضعف الله اجره و نفع به ذلک المیت یعنی کسی که بجا آورد از مسلمان
یک عمل صالحی یعنی عمل خوبی که صلاحیت صعود بدرگاه خداوند ودود داشته باشد از جانب مرده یعنی آن عمل را بقصد او بجا
آورد زیاده میفرماید خداوند مزد و اجر آن عامل را و نفع میبخشد خداوند عالم بان میت بسبب اینکه قصد آن میت نموده و در بعضی
از اخبار این قسم است که آن میت بسبب اینکه عمل را از برای او هدیه نموده هرگاه از او راضی نباشد بسبب این عمل از او
خشنود میشود و در بعضی روایات وارد شده است که هرگاه امیت در تنگی و بدی باشد بسبب اهدای این عمل در وسعت
و خوبی واقع میشود و در بعضی اخبار وارد شده است که هرگاه ناصبی باشد بسبب این عمل تخفیف عذاب او میشود و در
بعضی از احادیث وارد شده است که هرگاه فرزندی در دنیا عاق پدر باشد بسبب اهدای این عمل که فرزند نموده پدر
از او خشنود میشود و از عاق بودن بیرون میشود و هر که خواسته باشد تمام آن اخبار را مطلع شود رجوع نماید بوسایل
و بحار و در حدیثی وارد شده است که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من قصد این نموده بودم که امسال در حج خود
پدر مرا با بعضی از اهل خود مرا داخل نمایم و لیکن فراموش نمودم آنحضرت در جواب او فرمودند الان فاشرکهما یعنی حال الحال
در حج خود شریک نما با وجود عموم فیض و رحمت عام من علی الاطلاق چنین است که هرگاه بنده ضعیفی یکی از مخلوقات او را ترحم نمود
او را مرتبه بلند سرافراز فرماید و بفیوضات بسیار برساند و او را ترقی دهد بمقامات عالیه چون حقیقت خداوند فیض
و رحمت است و این بنده ناقص ضعیف قصد این نموده که باین عمل او فیض و بهره یکی از مخلوقات یا اکثر مخلوقات خاص
شود لهذا خداوند عالم او را اثرهای کثیره و اجرهای عظیمه عطا فرماید مثلا هرگاه کسی بحضور روضه عرش مرتبه
حضرت امام رضا علیه السلام روحی له الفداء هزار نفر را شریک نماید هر کدام ثواب یک زیارت خداوند فیاض عطا فرماید و از ثواب
او چیزی کم نمیشود و هکذا در جمیع اعمال حسنه پس ای عزیز برادر زیاد نما اجر و ثواب خود را و ترحم نما بر مخلوقات خداوند عالم
تا خداوند عالم نیز بر تو ترحم نماید و در حدیثی وارد شده است که هرگاه بر یک مومنی ترحم نماید و یک حاجت او را
بر آورد مثل این است که عبادة نموده است خدا را تسعة الاف سنة صائما نهارها قائما لیلها یعنی نه هزار سال که روزها

مهراد

۴۰

نه هزار سال روزها روزه داشته باشد و شبها را به نماز قیام نموده باشد و تصور نما در مضمون این حدیث شریف که مومنی در نزد خداوند
مهربان چه قدر مرتبه دارد که این قدر فیوضات و عطیات خداوند عزیز بسبب قضای یک حاجت برادر مومن بتو عطا میفرماید و در
حدیثی وارد شده است المومن اعظم حرمة من الکعبة پس بنابراین ترحم نما بر برادران دینی خود چه زنده باشند چه مرده که از فیوضات
برسند و ثواب تو هم باین جهة در آن عبادة مضاعف گردد چنانچه حال احادیث از آن نقل نمودم و در حال حیاة با ایشان مهربانی نما در قضا
حوایج ایشان و مواساة نمودن با ایشان تا خداوند عالم بسبب این مرحله تو را بلند مرتبه نماید قضای یک حاجت مومن که در این حدیث مزبور
مشتمل بر اعطای این ثواب عظیم هست لازم نیست که اعمال شدیده عظیمه از تو حاصل شود بلکه هرگاه مومنی بکوید دستم را بگیر
که بتوانم از جای خود برخیزم و تو دست او را بگیری و برخیزد همین اجر و ثواب بان مترتب خواهد شد یا یک شربت آب یا یک گرده نان
یا یک فلوس که او محتاج باشد تو باو بدهی همین اجر و ثواب برای او متفرع خواهد شد بلکه هرگاه یک سخن خیری در حق او بگوئی
که رفع احتیاج او شود همین اجر و ثواب دارد همچنین هرگاه آن مؤمن محتاج باشد که چیزی از برای او بنویسی که رفع احتیاج او شود
و هکذا در این مقامات احتیاج مؤمنین و مراتب ایمان مؤمنین تصور نما که هرچه احتیاجات عظیم تر ثواب آن بیشتر و هرچه درجه
ایمان در آن مؤمن بلندتر ثواب آن بالاتر مثلا قضای حاجت یک نفر از علمای ربانی چه قدر عظیم و جلیل است بالنسبة که حاجت
یک مومن عامی را بجا آوری و او را خوشنود سازی و هکذا بلکه هرگاه حاجت یک جوانی یا اویری که در شده و مشقت باشد
و در بند و قید باشد و او را از آن تعب و مشقت رها نمائی باز اجر و ثواب داری که مثل رفع احتیاج مومن بنا شد چنانچه
در ریاض مرحوم آقا سید علی ره در باب نفقات حدیثی نقل فرموده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند که
در شب معراج زنی را دیدم که عذاب میشمودند از سبب عذاب او سؤال نمودم جواب دادند که این زن گربه را بست و او را طعام و آبی
نداد تا اینکه در همان قید آن گربه مرد لهذا خداوند عالم او را بسبب آن گربه معذب نمود و باز آنحضرت عالمیان فرمودند که چون
وارد بهشت شدم زن زناکاری را در بهشت دیدم سؤال نمودم بچه سبب این زن مستحق بهشت گردید جواب دادند که این
زن در روزی به سگی گذشت که آن سگ از تشنگی زبان خود را بر آورده بود و قریب بهلاکت رسیده بود و این زن بر آن سگ
ترحم نمود و لنگ خود را در آن چاه فرو برد و چون آن لنگ آب بخود فرو کشید آن زن آن لنگ را در دهان آن سگ فشرد
و او را سیراب نمود و باین سبب او را خدا امرزید و مستحق بهشت گردید و شعرا این مطلب را نظم آورده اند بار هر ترحم بر حیوانات
باعث زیادتی قرب برحمتهای خداوند رحیم و علو درجات و فیوضات و عطیات میشود پادشاهی سبکتکین بسبب ترحم
بماده آهوئی و طفل آن در کتب سیر و تواریخ مسطور و فائض شد و حضرت موسی بن عمران بمرتبه نبوت بسبب ترحم
بر بزغاله که از گله فرار نموده بود در السنه و افواه و در بعضی از کتب احادیث مزبور است و در سابق این مطلب گذشت

که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند قسم بخدا اگر بمن اقالیم هفتگانه را با آنچه در زیر افلاک آنهاست بمن بدهند که معصیت خدا نمایم
در خصوص مورچه که پوست جوی را میکشد [illegible] دهان خود که آن دانه را از آن مورچه بگیرم هر اینه این عمل را نخواهم نمود تامل نما ای
عزیز بهادر در فقرات این کلمات شریفه اول آنکه قسم یاد فرمودند و ثانی اینکه ربودن جو را از آن مورچه معصیت شمردند و ثالث
اینکه پادشاهی هفت اقلیم را با آنچه در آنها میباشد از طلا و نقره و زراعات و انعام و غیره را بمن دهند و من مالک آنها شوم
این معصیت را مرتکب نخواهم شد پس آن شخصی که میگویند من پیروی و متابعت چنین بزرگواری مینمایم و بواسطه جزئی چیزی
یک فقیر بی نوائی را چوب میزند که تو فلان قدر بدهی بدیوان داری و چرا نپرداخته و تو مجرم شده او را اهانت مینماید
چه حال خواهد داشت در حضرت مولی الموحدین و چه جواب خواهد داد بآن سرور عالمیان در وقتیکه باو عتاب فرماید که چه
جهت داشت که این گونه رفتار با آن فقیر بی نوا نمودی با اینکه تو خود را از جمله شیعه [illegible] محسوب مینمودی و حکایت اسمعیل
خان که با اهل نقشه ظلم و تعدی نمود و در همین دنیا سبیل امرا [illegible] بوان قریب بکرمان سنگ از نقشه بند
بر جامه آن شقی بر تخت بلندی بند شده معلق آویخته شده بود که مردم تماشای او میکردند و او عبرة للناظرین خداوند
حکیم نموده بود [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

41

در ذکر موعظه ابن مشهد

ابیاتی که در و بهتر بن معظمات و موعظه است که حضرت جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
نمود چنانچه در تفسیر روایت شده و نیز حضرت نبوی جبرئیل فرموده مرا موعظه نما
جبرئیل عرض نمود یا محمد عش ما شئت فانک میت واحبب ما شئت
فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک ملاقیه شرف المومن صلوته باللیل
وعزه کفه الاذی عن الناس یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله زندگانی کن در دنیا
و [illegible] در دنیا بهر قسم که میخواهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیرون بازدن

نفس حیوانی [illegible] اسب مرده بود که لجام ندارد [illegible] بد بلا از وی بنمایل ادب

بلکه ادب نماید و صورت ماه یا نیر اشاعه میماند [illegible] که خود را بادر [illegible]

و اکمل اینست که جبر کند با جیبی اسبی که لجام ندارد و [illegible] اکبر خود را بی نداند و ملک [illegible]

میسازد [illegible] ضعیف باید است [illegible] خواهد بود [illegible] المطمئنه التی

استطاعات نفسی [illegible] و شطبه مرکب است استطاعت احد المطیه

یعنی [illegible] مرکبی است از مرکب که نفس [illegible] مرکب حرو ساخته از [illegible]

[illegible] بر نفس اماره [illegible] که لجام ندارد [illegible] معلوم است که حال او [illegible]

[illegible] با ساعت [illegible] طمطراق و شوش [illegible] مگر آنکه

[illegible] و حکمت [illegible] علم و عمل و ریاضات شرعیه که جوع و سهر

[illegible] ضعیف بود [illegible] تمام نماید [illegible]

و توجه [illegible] و اعراض [illegible] و ادام [illegible] که در دست [illegible]

ظاهر [illegible] نماید [illegible] میخواهد [illegible] حرب [illegible] بادریای [illegible]

جمیع [illegible] اینست که [illegible] نتوانند عبور نماید

دریا [illegible] کشتی میتواند [illegible] که [illegible] هم [illegible] هر کاجنز

باسد [illegible] و [illegible] شهوات

و [illegible] نمیشود الا [illegible] و غفلت [illegible]

و در احیاء العلوم نقل بوده که [illegible]

بود [illegible] نیز [illegible] بود

[illegible] مرد [illegible] فاسد [illegible] نقل بوده است

[illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] دعا [illegible]

[illegible] الحاجات [illegible] اللهم [illegible]

الموت

چنانچه [illegible]

عمران

اما نعمت

حضرت سید الساجدین زین العابدین [illegible] الحسین علیهما السلام

[illegible]

الموت والموت [illegible] ولقصی [illegible]

والملفی [illegible] و [illegible] ملک الموت [illegible]

لا بالليل ولا بالنهار [illegible]

الموت لا ینام لا بالليل ولا بالنهار بل کیف ینام العاقل [illegible]

و [illegible] بالنهار [illegible]

[illegible] میخواهد [illegible]

[illegible]

[illegible] ادب [illegible]

لجام [illegible] نماید که خود را

لجام [illegible] سوار [illegible]

که [illegible] میتواند

[illegible] رب العالمین [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

تامل نماید [illegible] که [illegible] تعالی [illegible] و احوال خود [illegible]

خود باشد و طرح چیزی که نظر بنماید با او را بعمل مجاهده تشویق نماید که از چیزی چه فائده ای ابرار

احرف اورا بعد و چه نماید از برای غایت کنند و طلعت قمر او برامد و تامل نماید این منزلها صفا

و وسیع و محلها رنگارنگ و آب روان و اقسام درختان که در آن آشیانه و دود و بوستان تعبیه

و زن ببینا و ازو مات شود و احرف بنماید خضر و حب بعد از خوشا و چشمان او و ذات او را بیاد خود

عجائب و زوجیت او و دخول اهل او و دوران منزل تعیش خواهد بود و از آن منزل آخرت

که علم قبر او است با این مرحوم بنماید بلک بهتر که کل رنگ و درخت میوه و بلک

مجرا انهار است این عمل و ساز برای عالم قبر خود و سال بنماید و اعتقاد آنکه بلک هشت

آثار عبادت پیغمبر که در عالم قبر بر سر خود مکشاده و اعتقاد آنکه بلک هشت در روز ظلمت

و مار و عقرب و آتش و تعفن بعضی خود پیغمبر بسند و میگوید من شیعه علی ابن ابی طالب

علیه السلام میباشم و اهل و راه شفاعت بنماید و در صحرای محشر و سید الشهداء علیه السلام

مرا شفاعت نماید و ببین معزز است و خاک را این است که تشیع علامات اوست

بار صفات حسنه لا محمد و جهاد و فقیر باد که شمشیر ابر سر شمرده و حضرت امیر المؤمنین

قرآن کریم که در عمل جهاد از برده و شمشیر عمر عام فرموده ضربة علی فی یوم الخندق

افضل من عبادة الثقلین با وجودی که ... از امر و عبادت و زهاد شمرده ادراک

نماز میبود و از خوف خدا بلرزد نماز ... ها نماز بنا لند و ... مثل کسی که

ابر او بار کرده باشد بی تابی میبود و مکرر از خوف و خشیت خدا و عظیم غش میبود و

و مکرر شنیده اید که حضرت امام حسین علیه السلام ... تشنه و با وجود ... سپاه ... احاطه

اعدا ایران مظلوم غریب و ستمکاران ... با وجود ... شمشیر و خنجر ...

او دیدند و طلب ... نمود و ... از آن استغفار ... حال با ... سرور تقصاد ادا

معلوم است ... بجا بیاورد با وجود این حال ... زوال ... استغفار

نماز خوف ... و اول ... عمل ... و ... و خطر علمی

عمل واجب و مستحب ... نماز واجب ... اول وقت ... اینکه هیچ اول وقت

میشود ... الوقت نماز ... زمین ... و ملکوت حضرت امام حسین

علیه السلام را شفاعت بنماید ... امام که خداوند ... من ذا الذی

یشفع عنده الا باذنه ... کین که ... تشنا نماید ... عزیز را داده

نفس ... و ... کول ... و ... تشکر و عامل ... تکراه

خواهد بود ... و دوستان خود ... کنار ... توجه ... و سعی

و کوشش ... اسباب ... لباس و ... لاوصد

اعلوبیا

اعمال حساب ...

اعلوبیا است و طال برة اند و الا ... و ... محتاجیم خود ... کار

همسایه داشتم که ... و دولت ... و ... بعیش ... و ... اشتغال داشت در مرکز ... وجوه ... حسم

بسیار ... ما لیات ... نعمت ... نه کو ... ملکه و ... که ... و ... بود ... درب

منزل ... ما ... باشد ... در صحرائی که مردم ... منزل ... و ... بشود ... بدم

تعمیر ... او ... منزل ... او ... و ... او را بعد از عمل بجا ... زوجیت

خود ... را ... و ... او ... و ... و ... عمر ... حال ... مفصل ... بد

مقصود ... احوال ... قسم ... سعادت ... ره ... خدا ... چنانچه

در احیاء العلوم نقل نموده که ابن مسعود میفرمود که السعید من وعظ بغیره

یعنی شخص نیکو کار کسی است که موعظه کرده بشود با حال و کردار غیر خود

یعنی احوال ... خوب ... و ... را ... که ... و ... کرده ... او را که ... متنبه ... نفس

میشود ... را ... حال ... و ... او ... حق ... دل ... بیار ... آن ... کتاب ... سطح

نقل نموده که روزی ... و ... منزل ... و ... و ... تعجب

که قسم ... که هر گاه ... منزل ... بسبیل عتاب خطاب نمود

که قبر ... باشد ... منزل ... حال بودم و هرگاه ... مکان ... زیاد ... کی

کریم شد ... که ... و ... دار ... که ... بوده

چه ... فرموده اند ... کلام را ... و لولا الحمقاء لخربت الدنیا ... و ... اشتغال ... حسین بود ... ولیکن ...

مرا ... غفلت ... و ... دنیا ... و ... الدنیا ... اگر ... شعور ... دنیا

دنیا ... خراب ... و ... بر ... عادت ... ها ... که ...

و ماه ... تعمیر ... با ... ضرورت ... و دیگری میگوید ... دنیا د

کار ... مردم ... که ... نوع انسان ... بود ... او

چون بنی آدم ... شد ... ضعف ... غفلت ... انست

و کسب خود ... و ... و ... کار ... خود ... شغل ... باشد

لیکن ... علی ... عباده ... بالغفلة ... لولا الغفلة ما تهنوا العیش ... و ... کار

وهم بالاسواق ... امت ... بهادر ... کار ... و ... غافل ... در ...

و هر گاه ... غفلت ... تعیش ... ایشان ... که ... او ... بوده ... ایشان ... دره

که غفلت ... در ... و ... و ... بیاد ... بر ... نعمت ... نقل ... بوده

حیوان ... و ... مردم ... و ... و ... اوست ... و ... کاف ... و ... بود

... مسلمانان ... در ... و ... و ... این مطلب

آورد ابو ... در ... امام ... علیه السلام ... دبیرستان ... که ... ما ... و ...

که با دوستان ... قدر او ... کرده ... وقت

... که ... ما ... و ...

کار ... و ... نعمت ... علیه ... و ... انشا ...

... اوست ... کالشمس ... لولا ...

معلوم و واضح است کسی که بیقین میداند که امروز یا فردا باید از دنیا [illegible]

بیشتر [illegible] و خود [illegible] یقینا [illegible] اقسام لذات

و شهوات [illegible]

و هرگاه [illegible] مشغول شود احمق خواهد بود چنانکه

نقل نموده است که [illegible] است که انسان احمق است [illegible]

هرگاه [illegible] نقل کرده است که

استاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

که وقت شام [illegible]

نفس [illegible] که استاد او بود [illegible]

نخواهم بود [illegible]

[illegible] و لا بد است که شخص عاقل [illegible]

خود [illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] زیرا که اکثر [illegible] اعمال خیر [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] که ای نفس حال هرگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستغفر الخیرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در عمل خیر

[illegible]

[illegible]

غافل چاچ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عاقل باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

اجل شخص عاقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] احیاء العلوم نقل نموده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مشیر بمیاد لذت عبادت و مناجات در وقتی حاصل میشود که [illegible] بسوی خدا
بلند و بغیر خداوند عالم [illegible] ندارد [illegible]
با خدا باشد و از [illegible] الاشیاء الا باسبابها [illegible]
در [illegible] رجوع بغیر خدا که سبب
سبب الاسباب است [illegible] اعتماد [illegible] که اعتماد و توجه [illegible]
[illegible]
[illegible] سبب [illegible] تا سبب [illegible]
[illegible] مراتب معرفت و محبت [illegible]
[illegible] معرفت و محبت [illegible]
[illegible] طالب لقاء خدا که محبوب و مطلوب [illegible] خواهد شد
[illegible]
[illegible] حضرت سید الساجدین [illegible]
[illegible] مناجات [illegible] الهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المشتاقین [illegible]
[illegible] مصباح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

با نجیبیکه مشتاق است باز چیزیکه رحمت و لطف خداوند رحیم است مناجات و کلام با بلد بزبان شوق و شوق خود کرده
تا [illegible] السفر [illegible] سفرها باید تا [illegible] شرح شوقیه الی الغایات یعنی
ای خداوند [illegible] از جمله اشخاصی که شایق [illegible] ایشان [illegible] تا خود [illegible]
بزرگوار با وجود [illegible] و استقام [illegible] بر کوه
دست [illegible] دارد [illegible] باز در مقام عبادت و مناجات با قاضی الحاجات [illegible] تضرع و زاری
و ناله و بیقراری [illegible] مناجات [illegible] باخداوند [illegible] کتاب احادیث و اخبار بسیار
و صحیفه سجادیه و مناجات انجیلیه [illegible] تضرع و ابتهال [illegible] باخداوند تعالی
و لیکن یک مناجات [illegible] در این مقام ذکر مینمایم [illegible] تحفة الحسنیه [illegible]
نقل نموده ام [illegible] اصمعی میگوید [illegible]
ماهتابی مشغول طواف بودم صدای حزینی شنیدم [illegible] آن صدا رفتم دیدم که جوانی نیکو روی
پاکیزه شمایلی که در سیمای او آثار خیر ظاهر بود و بر سر او دو گیسوی خوش رنگ بود به پرده کعبه چسبیده
است و میگوید یا سیدی و مولای نامت العیون و غارت النجوم و انت ملک حی قیوم یعنی ای سید و
آقای من چشمها بخواب رفته و همه ستارهها غروب نموده و تو پادشاه حی قیومی و غلقت الملوک علیها ابوابها
و طاف علیها حراسها یعنی پادشاهان همه درهای خود را بسته اند و پاسبانان خود را در اطراف واداشته
اند و انت یا مولای بابک مفتوح للسائلین یعنی تو ای مولای من در رحمت خود را گشاده برای سؤال
کنندگان تو من بدرگاه تو آمده ام از برای اینکه نظر رحمت فرمایی بسوی من یا ارحم الراحمین پس شروع
نمود بمناجات کردن باین اشعار یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم یا کاشف الضر و البلوی مع السقم
یعنی ای خداوندیکه اجابت میفرمایی دعای مضطر بیچاره در تاریکیها و ای برطرف کننده ناخوشی و محنت و بیماری
قد نام وفدک حول البیت قاطبة و انت وحدک یا قیوم لم تنم یعنی که بخواب رفته اند همه وارد شدگان
باطراف خانه مکه و تو تنها ای خداوند قیوم بخواب نرفته ادعوک یا ربی [illegible] فارحم بکائی
بحق البیت و الحرم یعنی میخوانم ترا ای پروردگار من مثل شخصی که همیشه محزون باشد و با تضرع و تملق
بخواند پس رحم فرما بر گریه من بحق این خانه و این حرم هب لی بجود فضل العفو عن جرمی یا من اشار
الیه الخلق فی الحرم ببخش از برای من بجود و فضل و عفو خود از گناهان من ای آنکسیکه اشاره مینمایند
بسوی او خلایق در حرم ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف فمن یجود علی العاصین بالنعم اگر بوده باشد عفو
تو ای خدا طریقیکه امیدوار نباشد در آن اشخاصی که بسیار گناه مینمایند پس کیست که ببخشد بر عاصیان
بنعمتهای خود اصمعی میگوید آن بزرگوار بعد از این شعر مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد ای خداوند

من و مولای من اطاعت کردم تو را امیدم تو پس انبیای تو است حمد و ثنا و حجت بر من و نافرمانی نمودم تو را بجهل
خود پس مر تو را است حجت بر من پس باظهار منت تو بر من و باثبات حجت تو سؤال میکنم ای مولای من اینکه
بیامرزی مرا و رحم فرمایی بر من و عفو فرمایی جمیع گناهان مرا و محروم نگردانی مرا از دیدن جدم رسول الله در دار
کرامت تو پس از آن شروع نمود بخواندن این اشعار اتیت الیک رب العالمینا وقد ملت الخلایق اجمعینا یعنی
آمدم بدرگاه تو ای پروردگار عالمیان و حال آنکه همه خلایق از جناب مقدس تو در خوف و بیم اند وجئناک بقصد
یا الهی وانت المسئول والملجی الحسینا یعنی بجناب مقدس تو نمودم التجا قصد و شعور تو ای خداوند من پناه بحکم
ونحل خالیا من بخلوت بباب عفوک یا الهی ارحمنی بعفوک یا معینا نجات یافته ام بدرگاه عفو تو ای خداوند
کریم ای آدم مکنی بر من بعفو خود ای یاری کننده من وانت الله ولا انصار حقا وانت مونس المستوحشینا
و تویی خداوند و یاری کننده بر حق و بدرستیکه تویی انیس و مونس آن جماعت که در وحشت و خوف افتاده اند پس عرض
کرد که ای خداوند من و ای سید و مولای من اعمال حسنات مخلوقات سرهمد بمنکر باشد تو را و معاصی ایشان ضرر بتو
نمیرساند ای خداوند کریم اکرام فرما من پس این اشعار را خواند الا یا رجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی کلها
واقض حاجتی ای خداوند که تویی محل امیدگاه من ذنوبی مرا طرف کننده غم من پس ببخشا برای من همه گناهان مرا
برآور حاجت مرا فزادی قلیل لا اراه مبلغی علی الزاد ابکی ام لبعد مسافتی آه آه پس کم است توشه من و نمی بینم
که این توشه کم مرا بمنزل برساند آیا بر کمی توشه خود گریه نمایم یا بر دوری منزل ناله نمایم اتیت باعمال قباح ردیه
وما فی الوری خلق جنی کجنایتی یعنی بدرگاه تو آورده ام با اعمال پست قبیح ردیه در میان مردمان بنده که معصیت
کرده باشد مثل معصیت من اتحرقنی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی ثم این مخافتی آیا میسوزانی مرا
بآتش ای آنکه منتهی امیدی من تویی پس اگر چنین کنی پس کجا رفت امیدهای من و کجا رفت پس این
همه خوفهای من از عذاب تو اصمعی میگوید که آن بزرگوار چندین دفعه این اشعار را خواند و تکرار نمود تا آنکه افتاد
و غش نمود پس من پیش رفتم و نظر بسوی او نمودم دیدم آن جوان حضرت امام زین العابدین علیه السلام است پس سر
مبارک او را از روی خاک برداشتم و بر دامن خود گذاشتم از اینکه آن جناب گریه بسیار نموده بود دلم بسوخت قلب او
بسوخت پس بر آن بزرگوار گریستم گریه شدیدی پس قطره از قطرات اشک من بصورت نورانی او چکید پس آن
سرور از حالت غش بحال آمد و چشم مبارک را گشود و قال من هذا الذی اشغلنی عن ذکر مولای یعنی کیست
که باز داشته مرا از ذکر آقایم پس من در جواب عرض نمودم که منم بنده تو اصمعی پس گفتم که ای مولای چه چیز است اینهمه
گریه تو و باعث این همه جزع و فزع چیست و حال آنکه جناب بزرگوار تو از اهل بیت نبوة و معدن رسالت و باب
کرامت میباشد و خداوند عالم در شان شما اهل بیت فرموده است در آنجا که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا اصمعی میگوید که چون آن سرور این کلمات را از من شنید نشست و فرمود ای
اصمعی هیهات هیهات بدانکه خداوند خلق فرموده است بهشت را از برای هر کس که اطاعت او نماید اگر چه غلام حبشی
باشد و خلق فرموده است جهنم را از برای هر کسی که معصیت او نماید و هر چند سید هاشمی باشد آه آه مگر نشنیده
قول خداوند را که میفرماید فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون یعنی هر گاه دمیده شود در صور
پس باقی نمیماند در این هنگام نسبتی برای مخلوقات و پرسیده نمیشود از نسب ایشان اصمعی میگوید که من چون این کلمات را
از آن بزرگوار شنیدم آن جناب را بحال گریه خود گذاشتم و از پی کار خود رفتم

سبیل نعمت

سبیل نعمت است در کتاب [illegible] نقل نموده که شخصی گفت در عنفوان شباب [illegible] بیمار شدم تا آنکه [illegible]
شخصی که [illegible] بود [illegible] مبتلا بود و در روی [illegible] افتاده [illegible] چندی [illegible]
و کوشش [illegible] آن شخص میگوید دلم بر احوال او سوخت [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] احوال و با خود تکلم مینمود چون آن شخص [illegible]
اهلکنی من هذا المرض [illegible] مولای [illegible] که [illegible]
میا [illegible] احوال خود [illegible] بعقب کار خود برو [illegible] عالم [illegible] خداوند
[illegible] کثرت [illegible] صبر [illegible]
هر [illegible] که دوست [illegible] است [illegible] ابتلا [illegible]
[illegible] حال را [illegible] که [illegible] دلم [illegible]
[illegible] شصت سال عمر [illegible] شده بود چون [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یا [illegible]
[illegible] نشده [illegible]
[illegible] و اختیار [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] نصاری [illegible] باشند [illegible]
عرض نمود [illegible] حال [illegible] بیمار [illegible]
[illegible] بیمار [illegible]
[illegible] دوست دارم و هر گاه مرض [illegible] دوست دارم و هر گاه شفا
[illegible] میوه [illegible] دوست دارم و هر گاه
[illegible] دوست دارم [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] کثرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] عبادت [illegible]
ذکر [illegible] خدا [illegible]

میمون یحیی را با و نقل نموده زکریا گفت ای فرزند چه چیز تو را باعث است که این اراده نموده در تو هنوز طفل
خورد سالی یحیی عرض نمود که ای پدر دیگری ندیدی که از من خوردتر مکر لذت را چشیده پس زکریا
با مادر یحیی گفت که التجاء بکن که شاید کنیز مادر یحیی بر او مهربان شود و گفت از برای یحیی [illegible]
بپوشانید و در بیت المقدس بعبادت مشغول شد و [illegible] عبادت کردند تا آنکه بر او مهر [illegible]
خورد و پسر روزی نظر نمود [illegible] بر او نقل شد گفت ای خطا العوسید
که ای یحیی که چه شبها که عبادت کامل شد اصل [illegible] و جلالت خود [illegible]
نظر کنی عرض نمود [illegible] پوشید [illegible] حرمت گرفت که از عبادت [illegible]
مجروح شد [illegible] شبها [illegible] حوران [illegible] زکریا [illegible]
و با عبادت [illegible] اسرائیل [illegible] الله [illegible]
گفت که [illegible] شده ام زکریا گفت ای فرزند [illegible] خدا فرزند [illegible]
که [illegible] شد یحیی گفت ای پدر [illegible] که [illegible]
عقبه [illegible] عقیبه [illegible] از خوف [illegible]
که [illegible] حرمت [illegible] داند [illegible] گفت [illegible]
سید [illegible] که [illegible] گفت [illegible] فرزند [illegible]
به [illegible] که [illegible] طرف [illegible] که [illegible]
با [illegible] گفت [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] زکریا [illegible]
در [illegible] حضرت زکریا [illegible]
و [illegible] گفت [illegible] فرزند [illegible]
بجانب [illegible] زکریا [illegible]
یحیی [illegible] یحیی [illegible]
زکریا [illegible] گفت [illegible]
کوه [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
و [illegible] صد سال [illegible]
که [illegible] یحیی [illegible]
حضرت زکریا [illegible] یحیی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] یحیی [illegible]
بجمعی [illegible] یحیی [illegible] گفت [illegible]
یحیی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

حضر قبل [illegible]

[illegible]

و دو بود این که مرا از خوف جهیم دو دست اند در روضه دار السلام کرد مثل این آتش دوزخ را

این بدان چون شعبان از خورشید بسجود دسیله در خور طلبید ادای این بود

صدای اشنا جان بقربان صدای اشنا حضرت شعیب عرض نمود الهی

و سبحانک تعلم ان ما بکیت خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک

و لیکن عقد حبک علی قلبی فلست اصبر او اراک یعنی شعیب عرض نمود

ای خداوند مرا حب مقدس بسبب سلاسل که بنا از خوف جهنم بود شوق

جا گرفته و بسو بلکه بر تو را فرا گرفته میتوانم صبر نمایم و با شعیب خطاب

متعالیست بغیض نشوم مرا از خواهم بر جنات النعیم از تو مرا

مر ترسم از جهنم تا تو را محبت یا فتم داوری دل ز غیر تو بر تافتم بارک

که از و کوادان معلی بینا و نصل انبیا و زهاد و عباد و دست نادل نادل میتواند

با فاضل اعلا این کلام بود و بدالخنا را لذا بر سوی یا فه خدا محظوظ

بعید شد بلکه این معلوم است که حب دنیا و رو گار و نیا با لذت تنه کرد دار

و ادراک فیضها حضرت آدم جمع نشود و از قبیل جمع بین ضدین تعیین

نامله ثمانی صبیانی که بعد بتها نهاده کرد و نسبیح و تهلیل بود جاست

حیات کنا به جراح نقل شد کنا و حضرت سید الشهدا علیه السلام از ذکر مولانا و جنود

بر سر برا انسری رود که پر بلا را ایشان بود اسعد و دکان ده خلق العاد اهل بوده

از نام شریف تو خاتم جمله تسبیح یا ذکر کدام را تو خوشدل بعد جابها

نسبیح تو میکوید حلق دو جهان یکسر مخبر دل تو بسیرند هر کس و هر بو

در حمله در قدمشان که ز لقا تو اسلحات در معبد عشاقان ابر و ی تو را

سا ما ز هر هر مرغ بر شاخ گل و لاله از عکس جمال تو هر سالک کند نام

کلها و گلستانها هم سنبل و ریحانها از ذکر فیض او رنگین و خوشبو و عنا

بلبل ز بد و دم و بر باد کند با هو جز و عاشق تو برابر یا هو کند از هر سو

بلبل و دیگر نیمی بر شاخ زجنت از بر خی که بر خود ز جهنم انش خوردن

هو ا

کسی نبود کفت اطال او را در مقام عقبه بر تنشیم که با ها بر بدات و بیدار شود و در دو سر

بجانب اسما ملیه بود بوده و مکیت بغرب تر آی بوکانی که کار بیستم تو سیمنا سکان مرد

عبود دادرا و بقیه و نبیم بیع نعاد بحی بیز و بسی آمده را داخبر و بد فتره رسا و رفت

و سر بداد در سیان ایستانهای خود نهاد و او را خدا نشود داده که بادخا بر دوه بسر جون بجانه

رفت مادر شنا و را او التماس گرد تو تم دادم که بهرام بود آن کیستی و بیر فرنیم بر نوخی کیان نرم

تر امشب بخوابی و تو لیعو ده و بر هم شیم تو سیلا را نهای عدسی بخبینان نشان بود

و خواب او را در و بود تا هنگام فانه تنه نبرد و خواب با و بداد من کد ای محبی

خانه برادر خانه من چنو خوش و مینا بر از من سطیحی بون از بلا معنوش من سید بر خواست

و گفت خدا و ند از ان لغزش بوده که در بغرت تو سوکند که دیگر نشان بطلیم بغیر از

سایه بیت المقدس و بها و رین گفت ای مادر این حرف مرا بیاد و مادرش بر کن بود

ادوه و در ادراو چه نیکو ما کنج شود حضرت ذکریا گفت ای بادر یحیی او آملاد

که بر و دلش استوده اند و تعلیم دنیا مشنغ نشود دلش محبت بر خواست و حرفی

و کلاه پشم را پوشید و در جانب بیت المقدس رفت و با احبار و رهبان عبادت میکرد

تا سنبل ای عزیز را دو برابر یا نهاد و این خود که حضرت یحیی زکریا بیاد و یحیی سیعی ما بل

که یکی او بر فرش مداوم بود و سی الله بر امر کبر اکسوه اند که تخمین دنیا منع بشود و ادای بحر

عشق شوقی را دیرای عساد و زهاد و اتقی بعارف کو بر مساجد و تضرع و انابت ال

و در کتاب علل الشرایع حدیثی نقل نموده است که شعیب پیغمبر از کثرت محبت و شوق

مالك الملک میشد و گریست که هر دو چشم او نابینا شد بار خدا تعالی ز مشغول

بنی نوع ادم بر او پیغمبر بعظم مترحم شد و نور چشمها او را به سوی عبادت برکرد این شد تا

تا سه مرتبه از عشق محبت عشق حضرت واهب العطایا نابینا شد حضرت سلطان العشق

وادم الراحمین برای حکم سوخته برداشت از حلال بیمو اسلار منبه متر حم کو دبیع تور دادها

متعلقا او دلبر چه تر نمودند چه خوب بیان نمو ده است مضمون این حدیث را

بشرحی صیدا تمو دنی و حمد امیر تعالی و بیان مضمون حدیث را

قصه دادم مرو ادا التقصیر علیه تا با نبر کو بد عیب نا شر شوند ذکر میتا م

کران گله الا الشارکه بر کو دی و و رو شی نا ابنیا را لیکه جنس عزد شد او شود

شد و دید کا فشر عافتیم نه تو رشد باز حلال جهان نمایش گرد مم

بر جشمان نابینا اشر کرد سه مرتبه تا سر بار این ماجرا در میان آن پیر

با خدا در جهان بار او را ای شعیب آمد خبر بر کوش تا کی شعیب این

ای انفذ و زاری هر چیست کو به دیجه اختیار عالم رکسی که در سر خوا هی تو جنات النعیم

ضعیف ان امر نعمانی نبوده کار جو مع نفس شیوه دنیا بیانشود

مقام تفکر

خود توجه نموده حساب نفس خود و نفس خود هر روز و هر شب نماید که سود نموده یا زیان [illegible] نکرده [illegible]

در حدیث از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که آن حضرت فرمودند لا عباده کالتفکر یعنی عبادتی

در اجر و ثواب به درجه تفکر نمی‌رسد و باید دانست که احادیث در مدح تفکر بسیار است

انسان با وجود دشمنهای قوی مثل نفس اماره و جنود جهل و شیطان دنی و هوا و هوس

دنیوی و توجهات نفسانی که پیوسته او را از ساحت قرب رحمانی دور می‌نماید و چنان این

اعادی او را مقید می‌نماید که هیچ [illegible] معزول از برای او نباشد و پیوسته مقربان درگاه خدا

استعاذه و استغاثه از این اعادی بدرگاه الهی می‌نمودند چنانچه حضرت سید الساجدین ع در

دعای حزین بدرگاه حضرت رب العالمین چنین عرض می‌نماید واغوثاه ثم واغوثاه بالله

من هوی قد غلبنی ومن عدو قد استکلب علی ومن دنیا قد تزینت لی ومن نفس امارة بالسوء

الا ما رحم ربی و همچنین در مناجات خمسة عشر بدرگاه خالق اکبر عرض می‌نماید الهی اشکو الیک

نفسا بالسوء امارة والی الخطیئة مبادرة [illegible] پس انسان بیچاره پیوسته در جنگ این

این دشمنان گرفتار است و لابد است که چاره نماید که بتواند خود را از چنگ ایشان رها نماید

و خود را بمقامات قرب الهی [illegible] برساند [illegible] چاره خلاص شدن از این مهلکه عظیم

رهایی از این ورطه جسیم هولناک این است که با خود در هر شبانه روزی یا هفته یا ماهی چند دقیقه

تفکر نماید در احوال خود که کیست و از کجا آمده است و بکجا میرود و در چه فایده وارد و بچه فایده

مخلوق شده و چه عمل نموده و تفکر در اعمال و افعال و اقوالی که از او صادر می‌شود [illegible]

[illegible] چه می‌گوید و چه میکند و از هر یک از اعضا و جوارح او چه عمل صادر میشود تا در مقام

تفکر در دنیا باید در ابتدا و انتهای خلقت خود را فکر نماید و همچنین ثواب و عقاب اعمال خود را ملاحظه

اندرع بر بنا حاله هر شب [illegible] سؤال او نجنه جون مقصود ظاهر شود [illegible] احوال

بکیرع دیکر [illegible] سرود [illegible] باید کرا از ایم ساز سر [illegible] حال

بکیرع لك الملکی شهود [illegible] للك [illegible] کوید کزرات حمان [illegible]

[illegible] هر منزل اواز [illegible] دل کوید که [illegible] اذا کر خدا [illegible]

ای [illegible] جان و دل [illegible] منزل [illegible] ایشان [illegible]

ای عزیز [illegible] و تامل نماید و فصل [illegible] که [illegible] اشتباه که [illegible] قطع کرد [illegible]

و اکثر [illegible] جواب [illegible] یاد کرد [illegible]

[illegible] نماید [illegible] مشهور [illegible] تفکر نماید [illegible]

او [illegible] منصور [illegible] احوال [illegible] خود [illegible]

متعلق [illegible] تامل کن که [illegible] علم [illegible] تحصیل [illegible]

مشغول [illegible] شود [illegible] عبرت [illegible]

که [illegible] [illegible] نزاری [illegible] درختان

شاخ ساری [illegible] با خیشن [illegible] ساز [illegible] کرد

دل [illegible] کند [illegible] اسما [illegible]

مسافر [illegible] کوید که [illegible] منصور [illegible]

بلکه هر [illegible] کار [illegible] تمنای دل [illegible]

[illegible] نماید [illegible] ندارد [illegible] کتاب [illegible]

الفقیه [illegible] والطیر صافات که [illegible] مبارکه [illegible]

روز [illegible] نزول یافته [illegible] الم تر ان الله یسبح له من فی السموات

والارض والطیر صافات کل قد علم صلاته وتسبیحه [illegible]

که [illegible] تسبیح میکنند [illegible]

و مرغان تسبیح میکنند [illegible]

[illegible] تسبیح [illegible] استماع [illegible]

[illegible] تسبیح [illegible]

[illegible] تسبیح [illegible] تهلیل [illegible]

و طریقه [illegible] شهوات [illegible] ۷

[illegible]

خود

نماید و هوا و هوس دنیا و مقتضیات شهوت و فنا و زوال دنیا را تصور نماید و این هوسها
خود را دفع نماید در هیچ مقامی از مقامات ترقی از برای او حاصل نخواهد شد و تحصیل
کمال و دفع رذایل و صفات خبیثه از خود نخواهد نمود و عمده تفکرات که نافع است تفکر
در موت است که اعظم و انفع از جمیع تفکرات است از حضرت نبوی صلعم روایت شده که فرمودند
اکثروا ذکر هادم اللذات یعنی بسیار یاد کنید در هم شکننده لذتها را عرض شد که چیست
یا رسول الله فرمودند که آن مرگ است و یاد نمیکند مرگ را هیچ بنده در حال وسعت مگر آنکه دنیا بر او
تنگ میشود و نه در حال شدت مگر آنکه دنیا بر او وسعت بهم میرساند و در حدیث دیگر وارد
است کفی بالموت واعظا و بالعقل دلیلا و در حدیثی وارد است که شخصی بحضرت باقر عم عرض
کرد که خبر ده مرا بچیزی که بآن منتفع شوم فرمود بسیار یاد کن مرگ را باید رسید که بسیار یاد
نمیکند از انسان مگر آنکه زاهد میشود در دنیا و معرض از آن میشود و از حضرت صادق عم سؤال شد
که چگونه تفکر کنیم فرمود بگذر بخرابها و خانها و بگو این ساکنوک این بانوک ما لک لا تتکلمین یعنی
کجا رفتند ساکنین تو و کجا رفتند بنا کنندگان تو چه شده است تو را اگر جواب نمیدهی و از نبوی
فرمودند عجبا لقوم حبس اولهم عن آخرهم ثم نودی فیهم بالرحیل وهم یلعبون یعنی عجب دارم از قومی
که اول ایشان از آخر ایشان بریده شده و فریاد بار بستن در میان ایشان میشود و ایشان مشغول
بازیچه میباشند یعنی مشغول بلذات دنیا و جمع آن میباشند و هیچ تامل نمینمایند که غافله رفت
و باید ایشان هم بکاروان ملحق شوند باری ای عزیز باید دید آنکه مرگ و یاد آن و تذکر بدن نزع روح
و شدائد آن و وقایع هایله بعد از آن و تذکر عالم قبر و وحشت و غربت و ابتلای مار و مور قطع نظر

اند

از ورود نکیر و منکر و سؤال ایشان از آن غریب بیچاره از اعاظم درد و الم و مشقت است
تفکر در مرگ و شدائد آن فواید بسیار دارد کسی که میخواهد درد دنیا زاهد شود و محبت
دنیا از دل رفع شود در یاد مرگ و شدائد آن و بعد از آن باشد و کسیکه میخواهد صعوبتهای
دنیا بر او آسان شود و هر مشکلی بر او آسان شود در تذکر مرگ باشد تا آن مشکل بر او سهل
و آسان شود و کسی که میخواهد لذت مناجات با قاضی الحاجات در کام او شیرین شود
در تذکر مرگ برآید و کسیکه میخواهد انفاق مال در راه خدا بر او آسان شود باید در فکر
مرگ افتد و کسی که رفتن بسوی بیت الله الحرام یا زیارت قبر نبی و الائمه علیهم السلام
بر او اشکال داشته باشد باید در تذکر مرگ برآید و کسی که میخواهد دفع معاصی از او شود
و معاصی در نظر او زشت آید در تذکر موت برآید و کسیکه میخواهد محبت خدا در دل
او مستقر شود و مانوس بمناجات و ادعیه و تلاوت قرآن شود در تذکر موت برآید و
کسی که میخواهد با مردمان رئوف و مهربان و پیوسته گریان و نالان باشد در تذکر موت
برآید و کسیکه دشمنان دنیوی بسیار دارد و دفع ایشان بر او مشکل باشد در تذکر موت
برآید باری تذکر موت کلید جمیع خیرات و باعث تکمیل نفس و ارتقای انسان بدرجه
مقربین و در تهذیب نفس از رذائل و صفات خبیثه نفسانیه علاجی بهتر و نافعتر از
ذکر موت نیست لهذا وقتی که حضرت نبوی بجبرئیل فرمودند مرا وصیتی کن جبرئیل ذکر
موت را با شیر عرض نمود و هکذا در جمیع کتب الهی این معنی مسطور و مبرهن است
و در حدیثی حضرت نبوی میفرماید کسیکه دوست خدا است و سعادت ابدی برو لازم

تفکر در مردن مفتاح جمیع عبادات است

۵۰

۲
شیخ بهائی در کتاب کچکول و غزالی در احیاء العلوم
نقل نموده اند که عمر بن عبد العزیز در هر شب از شبها
علما و فقها را جمع مینمود و از شداید مردن و احوال
روز قیامت گفتگو مینمودند و میگریستند بقسمی
کان بین ایدیهم جنازة یعنی گویا نعش و ل
انسان مرده بود و برای او میگریستند و این کنایه
از آن است که مردن را بقسمی مصور مینمودند که
گویا مرده اند و بر مردن خود و احوال هولناک مرگ
گریه مینمودند و در احیا ذکر نموده که عمر بن عبد العزیز
بعالمی گفت مرا موعظه کن آن عالم گفت تو اول خلیفه که
خواهی مرد گفت زیاد کن موعظه خود را گفت جمیع آبا و اجداد
تو تا بحضرت آدم مرده اند و جنانکه در حال تو هستند
بس گریست عمر بن عبد العزیز از ذکر مردن و شدائد آن
در قلبی که بلذات و شهوات دنیا اشتغال دارد
تاثیر نیست هر گاه کسی دل خود را خالی از آنها نماید و مرگ را
نصب العین خود قرار دهد همان وقت تمرد آن مثل کسی که در
دریا یا بیابان خوفناکی یا در دریا بکشتی سوار شده همه
فکر او همین است که از آن بیابان یا این دریا زود
بساحل و ماحل برسد اگر چه ذکر موت و تصور آن هایل
کرد شهوات و لذات میباید لیکن جمالی باز غافل که
عود بحال سابق مینماید چنانچه نقل شده که حضرت علی ع
دید مردی را ... و مشغول زراعت حضرت

[illegible]

و در حدیث نبوی ... الا اذکروا الله ...
... نقل نموده که تفکروا ... تمام تفکر ...

شده اجلش مانند دو چشم اوست و او روزها را به پشت سر انداخته و زاهدترین مردم
کسیست که فراموش ننماید قبرها را و پوسیدن جسدها را و ترک نماید زینت دنیا را و
اختیار کند دار باقی را بر فانی و خود را در سلک اهل قبور شمارد و در حدیث معراج آن
سرور فرموده‌اند دیدم ملک الموت را و گفت که روح همه را من قبض میکنم مگر روح تو و علی
که خدا قبض میفرماید و تمام دنیا بمنزله درهمیست در نزد من و نیست خانه مگر اینکه من هر
روزی پنج مرتبه در آن خانه نظر مینمایم و یک یک از اهل آن را وامیرسم و چون بر میتی گریه نمایند
گویم گریه مکنید که مرا عودی بعد از عودی بسوی شما میباشد تا آنکه یکی از شما را نگذارم
گفتم که مرگ کافیست برای اندوه و درهم شکستن آدمی جبرئیل گفت ما بعد مرگ بدتر از
مرگ است مؤید این مطلب کلامیست که حضرت سید سجاد ع در دعای حزین مؤلف گوید
که بعد از نماز شب میخوانند در یکی از فقرات آن میفرماید ولو لم یکن الا الموت لکفی کیف وما
بعد الموت اعظم وادهی و همچنین در اکثر مناجات آن سرور این عرض را بدرگاه خالق اکبر مینمودند
خصوص در دعای سحر که از ابوحمزه ثمالی منقول است و همچنین حضرت امیرالمؤمنین ع بسیار در اثنای مناجات
که از ضرار بن ضمره ... منقول است که میفرمودند آه آه من قلة الزاد وبعد السفر وعظیم المورد
و همچنین آن مناجاتی که حضرت سید الساجدین در مسجد الحرام مینمود بفقرات اینست فرمایی
قلیلا ما اراه مبلّغی علی الزاد ابکی ام لبعد مسافتی و همچنین آن مناجاتی که در نیمه شعبان ... میفرمودند
که پاره از آن این است اللهم ان ذکر الموت واهوال المطلع والوقوف بین یدیک نغصنی مطعمی ومشربی
واغصنی بریقی واقلقنی عن وسادی ومنعنی رقادی کیف ینام من یخاف ملک الموت فی طوارق

الليل

بیان کلام حضرت امیرالمؤمنین ... به دنیا ...

٥١

الليل وطوارق النهار بل كيف ينام العاقل وملك الموت لا ينام لا بالليل ولا بالنهار ويطلب روحه
بالبيات وفي آناء الساعات حاصل مضمون این فقرات اینست که ای پروردگار من بدرستیکه ذکر
مردن و هولهای مطلع مطلع بتشدید طا و فتح لام بمعنی مکانی که آدمی در بلندی مشرف بر آن شود
یا هر چه آدمی بر آن مشرف شود و وارد بر آن شود و مراد در اینجا احوال بعد از مرگ یا هولهای روز قیامت
است که انسان بر آن مطلع شود و ایستادن در پیش روی تو ای خدا در موقف حساب چنان نموده است
٢ که تلخ میگرداند بر من خوردن و آشامیدن را یعنی ... بر من تناول اکل و شرب را و باعث این میشود
که آب دهنم در حلقم خشک میگردد و نتوانم فرو برم آب دهن خود را و گره کرده است بگلوی من آب دهن مرا
و منع نموده است خواب مرا و نمیگذارد که سر خود را بر بالش گذارم چگونه میخوابد کسیکه میترسد از
ملک الموت از بودن او در وارد شوندگان در شب و وارد شوندگان در روز یعنی هر شب و هر روز
احتمال دهد آمدن ملک الموت را بقبض روح ... بخوابد عاقل و ملک الموت نمیخوابد نه در شب
و نه در روز و طلب مینماید گرفتن روح او را در شبها و ساعات روز و از این قبیل مضامین در ادعیه
و مناجات از ائمه هدی بسیار است که از خوف مرگ و شدائد آن استغاثه و مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات مینمودند پس ای عزیز برادر جائیکه آن بزرگواران با کمال عبادت و بندگی در درگاه خدا
با این قسم شرمندگی عرض نمایند پس ما ها با آن معاصی و مناهی که شب و روز مشغولیم و لحظه
در فکر موت و شدائد آن نیستیم که چه خاک بر سر بریزیم و شب و روز در زخارف دنیا و لذائذ آن فرو رفته
ایم و هیچ در فکر مرگ و منزل وحشتناک مرگ قبر نیستیم پس معلوم است که اعتقاد بمعاد و حساب
و روز قیامت نداریم و در حدیثی حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده است که مرگ دنیا را رسوا نموده است

دبرای عاقل در دنیا فرح و شادی باقی نگذاشته و فرمود بسیار یاد کنید مرگ را و ایستادن در موقف
حساب را تا شدتهای دنیا بر شما سهل و آسان گردد و هر که فرا آرد از عمر خود حساب نماید مصلحت
نیکوئی نموده است مرگ را و فرمود که بسته میان دوزخ و بهشت شما مگر مرگ و روزی از گرد داخل
قبرستان شد و خطاب با ایشان نمود که ای اهل تربت و ای اهل غربت اما خانهای شما را پس دیگران
منزل نمودند و زنان شما را دیگران نکاح نمودند و مالهای شما را قسمت نمودند این خبری که
در نزد ما بود پس کاش میدانستم که در نزد شما چه خبر است پس باصحاب متوجه شدند و فرمودند که
اگر رخصت میدادند در جواب ما میبودند میگفتند ان خیر الزاد التقوی یعنی بهترین توشهای سفر
آخرت تقوی و پرهیزکاری است و در حدیثی وارد شده که در توریه خداوند بموسی بن عمران
خبر داده که ایها الناس تا چند تاخیر میکنید توبه و تدارک امر آباء شما را امانی رسیده از مرگ
یا برائی از آتش جهنم در دست دارید یا جزم برفتن بهشت نموده اید نعمت دنیا شما را غافل
نموده و طول امل شما را فریب داده وای بندگان من دنیا را بیافریدم مگر اینکه روزی مرا
بخورید و تخم عمل خیر در ان بکارید پس کار را بعکس نموده پا گذاشته اید یعنی عمل بان ننمودید و دنیا
را بالای سر خود نهادید و خانهای خود را بلند ساختید و پست نمودید خانه مرا و اکثر خانهای
خود را نمودید که رفتید و از خانه من وحشت نمودید پس شما بندگان نیستید بلکه آزاد آیید اسماً
بلکه اسم از اسما هم مستفهم شد و در هوا ابیون قرار گرفت و شما بهرا به موعظه از کتاب
من مستقیم نمیشوید و چنانچه سنگ آب نمیشود موعظه در دلهای با قساوت تاثیر نمیکند
ای پسر آدم مهیا شو از برای مرگ پیش از آنکه مرگ برسد اگر من دنیا را وا میگذاشتم برای

بیغمبران

ورود حضرت ... در ... خادم کنار

پیغمبران خود وا میگذاشتم که بندگان مرا بطاعت من میخواندند بعضی از بندگان هستند
که میمیرند پس اندم پشیمان میشوند و سؤال میکنند که بر گردند بدنیا تا تدارک نمایند و عمل صالح
بجا آورند پس خدا میفرماید ای احمق تو از آنجا آمده ای پسر آدم بیرون نما حب دنیا را از دل
خود که جمع نمیشود هم محبت خود و دنیا را در یک دل مانند آب و آتش و در جمعه روزی که مشئوم — و در تنوق
مشتهر ص ... روزی تو را دیگری نخواهد خورد ای پسر آدم راه نمیروی و تکلم نمینمائی
و نگاه نمیکنی مگر آنکه دو ملک با تو میباشند که مینویسند از او آنچه میدهد تو را عاقبت و سلامت
که ایام عمر شما محدود است و نفسهای شما محصور است پس از خدا بترسید ای صاحبان عقل
شاید که نجات یابید پیش نفرستید از آنچه در دست دارید برای هول روزی که در پیش دارید
بازی تفکر حسین بن یزید ریاحی در روز عاشورا در مآل کار خود و نظر در دنیا در روز جزا
شد ... مرگ و عالم قبر و عقاب اخروی او را بمرتبه درجه کمال و سعادت رسانید چنانچه
از شیخ مفید در ارشاد روایت شده که در روز عاشورا وقتی که ابن سعد مصمم شد که
بجلمت حضرت امام حسین ع رود آهسته آهسته میرفت مهاجر بن اوس باو گفت چه اراده داری
آیا میخواهی حمله بری بر لشکر امام حسین ع حر جواب او را نگفت و لرزه بر اندامش افتاده بود
مهاجر گفت از تو امر تو مرا بریب یعنی بشبهه افکنده است بخدا سوگند که
هرگز ندیده بودم ترا در موقف جنگی که مثل این ... اگر از من سؤال مینمودند که
شجاعترین اهل کوفه کیست هر آینه من ترا میگفتم این چه حالت است که در تو مشاهده مینمایم
حر گفت بخدا سوگند که مخیر نموده ام نفس خود را در میان بهشت و دوزخ و بخدا سوگند

فکر ... و سعادت ...

که بهشت را اختیار نمودم اگرچه مرا دیره دیره نماید و بسوزانند پس موافق روایت ملهوف
تا زیانرا بسجود نزد و روانرا نشد نزد ادنزد دست خودرا بر سر خود نهاده بود و بدرگاه
خدا عرض مینمود اللهم الیک انبت فتب یعنی خداوندا بسوی تو بازگشت مینمایم پس توبه
مرا قبول نما بدرستیکه دلهای دوستان تورا بلرزه درآوردم و قلوب فرزندان پیغمبران
تورا در خوف و بیم افکندم و موافق روایت ابی مخنف در پیش روی انزد بر خاک افتاد و روی
خود را بخاک میمالید ان معدن جود و عطا چون حر را بدانحال دید فرمود ارفع راسک یا شیخ
یعنی بردار سر خود را از خاک ای شیخ حر عرض کرد جعلت فداک یا ابن رسول الله انا صاحبک
الذی حبستک من الرجوع و سایرتک فی الطریق و جعجعت بک فی هذا المکان وما ظننت ان القوم
یریدون منک یعنی فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا من آنکسی هستم که سر راه بر تو گرفتم
و با تو همراهی نمودم و تنگ گرفتم با تو درین مکان ولیکن گمان نداشتم که این قوم با تو چنین
رفتار خواهند نمود و بخدا سوگند که اگر میدانستم که این قوم با تو چنین رفتار خواهند نمود
و بخدا سوگند که اگر میدانستم که این قوم با تو چنین رفتار خواهند نمود سر راه بر تو نمیگرفتم و
ترا ممانعت از رجوع نمینمودم حال توبه مینمایم بسوی خدا از این اعمالی که نمودم آیا توبه من قبول
میشود از زهد و فرمودند نعم یتوب الله علیک و اما کیفیت تفکر و تدبر در نزع روح پس از برای آن
مراتب عدیده میباشد از برای فجار و اهل معاصی و بدکاران مثل بسیار الیم و عظیم خواهد
بود حتی آنکه نسبت ببعضی مثل بند بند اره کشیدن و با مقراض بریدن و بسنگ کوبیدن
و گزیدن افعیها و گشتن آسیاب بر جسد تو چشم و در دوش تا زنبور نیش زدن و در بعضی چون

وباقی جدت شهادت جز...
...نمودم ای عزیز ... تمام ...
... از سعادت ... نمود
و ... شد ... زبان ...
... از زبان قلیل ...
... بعض ...
... شد ...
... زبان ...

پوست کندن

۲

پوست کندن در احادیث واقع شده و این الام و شدتها بالنسبه بدرجات مردم در معاصی
و مناهی مختلف است نسبت بشدت و ضعف معاصی و گناهان ایشان ولکن از برای شیعه
عاصی مثل کفار و فجار نیست بلکه بقدر شدت معصیت شدت و درد و الم میکشد برای تطهیر
گناهان او و هر گاه بی توبه بمیرد و از مظالم و معاصی در دنیا پاک نشده باشد چنانچه در حدیث
صحیحی از حضرت صادق ع از رسول خدا روایت نموده که جناب اقدس احدیت فرموده که هیچ بنده
نیست که خواهم او را به بهشت برم مگر اینکه مبتلا سازم جسد او را بدردی و ناخوشی و اگر آن
کفاره گناهان نشود مبتلا سازم او را باذیت سلطانی یعنی دفع شر آن سلطان از و نمایم
و اگر کفاره گناهان نشد روزی را بر و تنگ میکردانم و اگر کفاره گناهان نشود در وقت
مرگ شدید کنم بر و نزع روح را تا از گناهان پاک شود و او را داخل بهشت نمایم
قطع نظر از اخبار نمودن عقل دلالت دارد که صفات رذیله خبیثه نفسانی بسببی از اسباب تا از
شخص رفع نشود قابل این نمیشود که او را به بهشت داخل نمایند مثل طلای مغشوش که در وغش
باشد تا غش او را بحرارت آتش از و جدا ننمایند مرغوب و قابل نگاهداشتن نیست همچنین صفات
رذیله و معایب باطنیه چون جهل که در انسانی باشد باید بریاضات و مجاهدات شرعیه
آنها را از خود دفع نماید و اگر نتواند آنها را از خود دفع سازد ابتلاء درین دار فانی ببلاها و
زحمات باعث انکسار قلب او خواهد شد و این انکسار و ملال سبب توجه او بخداوند الجلال و
باعث توبه و انابه و رفع خباثات او خواهد شد و این انکسار و ملال و بعد در معایب و خباثت درین
نشاه فانی مبتلا ببلایای جسمانی و روحانی خواهد شد و اگر معاصی بقدری است که این ابتلای نشاه

در کلونید

... معصیت ... ...
تا تصفیه نشود داخل ...
نمیشود

کفارهٔ معاصی او نبود در شدت مرگ و ملائکه قبر و عالم برزخ و عقبات آن رفع خواهد شد و

اگر باز هم بر آنها باشد در قیامت کبری دفع آن معاصی خواهد شد و اگر معصیت او بقدری

باشد که شدائد و آلام روز قیامت کفارهٔ گناهان او نگردد وارد جهنم خواهد شد و مدتی

معذب خواهد بود و بعد از آن عذابها و شدتها بشفاعت حضرت سید انبیا

از عذاب جهنم خلاص خواهد شد چنانچه حدیث طویلی که در جلد اول تحفة الحسینیه

نقل نموده ام دلالت برین دارد و احادیثی که وارد شده است که شیعیان بشفاعت ائمه

داخل بهشت میشوند بسیار است و طریقه جمع بین این اخبار اینست پس شخص عاقل

تصور نماید که آیا میتواند در یک ساعت یا کمتر از آن در جزئی عذابی این عذابها صبر نماید پس

تامل نماید در طول عذاب و عتاب خود در جمیع این عوالم تا زمان شفاعت ائمه هدی علیهم السلام

و نصب العین خود سازد آیه شریفه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه را تا جرئت بر معاصی

و مناهی الهی ننماید — طریقه نزع روح از برای فجار و فساق و گناهکاران بطریقی است

که نوشتن آن باعث دهشت و اضطراب میشود چه جای دیگران خداوند رحیم رحم نماید

بر ما عاصیان و سهل شود بر ما نزع ارواح در این مقام نذکر حدیث — حدیث اکتفا مینمائیم

شیخ مفید ره بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده حدیثی را که حاصل

مضمون آن حدیث اینست که چون حقتعالی خواهد که روح فاجر را قبض نماید امر میفرماید

ملک موت را که برو با اعوان خود بسوی دشمن من که انعام نمودم برو انواع نعمتها و دعوت

نمودم او را بسوی دار السلام که بهشت است و او خواست و کفران نعمت من نمود روح

او را اگر فرشته در جهنم اندازد پس ملک الموت آید با روی مهیب ترش و چون شب تار سیاه و نفسی چون

زبانه آتش بادو دیده مانند برق ربانیده و صدائی مانند رعد در هم شکننده سر در آسمان

و پاها در هوا یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سیخی که شعبهای بسیار دارد در دست داشته

باشد و با او باشند پانصد نفر از غلاظ که در دست هر یک تازیانه باشد از آتش با دو بلاس سیاه

و اخگرها از جهنم و برو الحند وارد شوند پس اول دفعه سقطائیل که از خازنان جهنم است برو وارد

آید و شربتی از جهنم در کام او ریزد که پیوسته تشنه باشد تا داخل جهنم شود پس چون نظر این بیچاره

بر ملک الموت افتد دیده اش باز ماند و عقلش پرواز نماید و مضطرب گردیده استغاثه نماید

که مرا بدنیا برگردانید جواب دهند که کلا انها کلمة هو قائلها این نخواهد شد پس ملک موت سیخ

را بر او وارد و حش را جذب نماید از جانب پاهای او و چون روح او بزانوهای او رسد که نتواند

حرکت نماید امر نماید که از تازیانه آتش باو در افرود و ند بر و پس سکرات و شدت مرگ را چنان برو

بچشانند که گویا هزار شمشیر بر و زنند و چنان به بحقوی روح او را از بدن او بکشند مانند سیخ پر شعبه

که در لته نمدی فرو سازند پس آن سیخ را در بدن او بگردانند که شعبهای جان او را از رگها و عصبها

و بندهای او در آورند و چون جان بگلوی او رسد ملائکه تازیانه بر بدن و پشت او زنند و بعضی

با دو کوبند بیرون نما جان خود را چنانچه حقتعالی در قران فرموده است و لو تری اذ الظالمون فی غمرات

الموت و الملئکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون

علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون یعنی اگر به بینی ستمکاران بر نفس خود یا بر دیگران

را در سکرات موت و در زمانی که ملائکه دستهای خود را بقبض روح آنها کشیده باشند و

گویند با ایشان بیرون کنید جانهای خود را از بدن خود امروز جزا داده میشوید بعذاب خواری
و مذلت بسبب اینکه میگفتید بر خدا غیر حق را و بودید در دنیا که تکبر مینمودید از قبول آیات حق
تعالی و چون روح شقی را از بدن بدر آورند بدنش را در میان مطرقه و سندان اند[illegible]
تا بفرق سر او در هم کوبند و چنان کند که از او ظاهر شود که جمیع اهل آسمانها او را دشمن دارند
و خدا و جمیع لعنت کنندگان بر او لعنت کنند و چون روح او را باسمان برند درهای آسمان
بر او بسته شود و اینست مفاد قول خداوند که فرموده لا تفتح لهم ابواب السماء پس باز گردانند
که برگردانید روح پلید او را بزمین که او را از زمین خلق نمودم و بر میگردانم او را بزمین و بار دیگر
او را از زمین خلق مینمایم و چون او را بجنازه گذارند شیاطین تشییع جنازه او مینمایند و
چون به نزدیک قبرستان آورند بقعهای زمین بفریاد آیند و استغاثه نمایند بسوی خداوند
که در ایشان قرار نیابد و چون در گودالی که مقر است او را دفن نمایند امتحان با او گویند لا
مرحبا بك خوش نیامدی ای دشمن خدا وقتی که بروی زمین راه میرفتی تو را دشمن میداشتم
امروز که بشکم من آمدی تو را بیشتر دشمن میدارم بعزت پروردگار خودم که تو را [illegible]
کنم و گودالی شوم از گودالهای جهنم پس منکر و نکیر بر او در آیند با روهای سیاه چون شب تار
و دیدهای کبود و حدقها مانند دیگ مس شده و چون برق لامع بشکافند بدندانهای
خود زمین را و بموهای خود راه روند و آواز مهیب بر او بانگ زنند که جانش بحنجره آمده
باشد و پرسند او را از خدا و پیغمبر و امام او گوید نمیدانم با او گویند در دنیا شك داشتی و در
اینجا هم شك داری هرگز ندانی و هدایت نیابی آنگاه گرزی بر او زنند که بغیر جن و انس

همه

همه بشنوند و ماهیان دریا و وحشیان صحرا از آواز و شدت آن رم نمایند مولف گوید این فقیر است حدیثی
که از حضرت پیغمبر روایت شده که فرمودند که قبل از بعثت گوسفندان میچرانیدم و نیست هیچ پیغمبری مگر اینکه
شبانی نموده پس گاهی میدیدیم گوسفندان بدون جهتی رم مینمایند و از چراگاه باز می ایستند از
از جبرئیل از سبب آن پرسیدم گفت که بدان حال کافری را در قبر ضربتی بر او میزنند که بغیر از جن
و انس همه میشنوند و از شدت آن گوسفندان خائف شده از چرا باز میمانند با دیگر موافق حدیث
اول بعباد آن ضربت خداوند بر او مسلط مینماید مار سیاه ابلقی را که روزی سی و پنج مرتبه یا سی و
شش مرتبه او را بگزد و ملائکه کور و کر بر او مسلط نمایند تا او را عذاب نمایند تا روز قیامت
و پیوسته بر او گرز آهنی زنند الحدیث در تفسیر منهج در آیه شریفه کلا اذا بلغت التراقی
و قیل من راق وظن انه الفراق والتفت الساق بالساق فرموده کلا یعنی نه چنان است ای طالبان
ای طالبان دنیا که دل توان بدنیا بست و از آخرت توان غافل شد تامل کنید اذا بلغت التراقی یعنی
چون برسد روح باستخوانهائی که بر بالای سینه اند و از یمین و یسار احاطه بمقدم حلق نموده اند
که آن موضع حشرجه کردن است و قیل یعنی گفته شود یعنی کسان محتضر گویند من راق کیست
معالجه کننده و علاج کنند با دویه وظن انه الفراق و یقین نماید آن شخص محتضر که آنچه بر او نازل شده
مفارقت است یعنی سبب جدائی اوست از دنیا و اقربا و احباء و اصدقاء و در حدیثی وارد شده
که بنده معالجه شدائد مرگ نماید و حال اینکه هر یك از اعضاء و مفاصل او بر یکدیگر سلام کنند و گویند
سلام بر تو باد که تو از من جدا میشوی و من از تو تا روز قیامت والتفت الساق بالساق یعنی
پیچیده شود ساق محتضر بساق دیگر او یعنی پاهای او از هول مرگ و شدت نزع روح پیچیده شود
و از قتاده نقل شده که ساق پای او متحرك و مضطرب شود و پیوسته یکی با پهلوی خود کشد و یکی را

از حضرت   نزول دارد و مجاهد گفته معنی آنست که جمع شود شدت موت لشدت آخرت

امام محمد باقر منقول است که جوانی چند از عباد بنی اسرائیل در سیاحت بقبری مندرس رسیدند
برای مطلع شدن بر کیفیت نزع روح دعا نمودند که صاحب قبر زنده شود پس صاحب قبر زنده شد
و سر از قبر بیرون آورد و موی سفید داشت و خاک از سرش فرو میریخت ترسان و خائف
دیده باز نمود بسوی آسمان از ایشان پرسید که چرا بر سر قبر من ایستاده اید مدعا را باو گفتند
گفت نود و نه سال است که در این قبر مرده و هنوز الم و محنت و تلخی موت از من بر طرف نشده و تلخی
جان کندن از گلوی من بیرون نرفته و چون حال مامور بخروج شدم و خاکهای ریزهای بدنم
جمع شد و زنده شدم بآن دهشت و سرعت که بیرون آمدم از هول توهم در قیامت موی سر
و ریشم سفید شده و نظیر این حدیث را در سراج المتهجدین نوشته ام   حدیثی که مشهور است
در خصوص بیان نمودن مرده از اهل قبور احوال خود را بحضرت سلمان و ما حصل از حدیث
آنستکه حضرت سلمان حسب الفرموده حضرت نبوی بقبرستان آمده و با مرده متکلم شد
آن شخص بسلمان تفصیل احوال خود را باین قسم نقل نمود که ای سلمان جدا کردن بمقراض
و بریدن بارها آسان تر است بر من بیک غصه از غصه‌های موت و من از اهل خیر
و عبادت بودم آمد شخص بزرگ جثه مهیب منظر میان آسمان و زمین پس اشاره
کرد بچشم و گوش و زبان من که کر و کور و گنگ شدم و در این حال اهل من گریستند و خبر
من فاش شد پس من گفتم که تو کیستی که مشغول ساختی مرا از اهل و مال و اولادم گفت من ملک موتم

از آن زمان که تو مردی تا لحال بر سر تو ...

که جانت را

جانت را بگیرم و نقل دهم ترا از دنیا بسوی آخرت که اجلت بسر آمده در این اثنا دو نفر
نیکو صورتی آمدند یکی از جانب چپ و دیگری از جانب راست من نشستند و بر من سلام نمودند
و گفتند نامه عمل ترا آورده ایم به بین تا ما آن دو ملکی بودیم که در دنیا اعمال ترا می نوشتیم عتید
که سیئات می نوشت و رقیب که حسنات می نوشت پس دیدم کتاب رقیب را خوشحال شدم پس
دیدم کتاب عتید را بدحال و گریان شدم پس ملک الموت نزد من آمد و گفت بشارت باد ترا
که تو از اهل خیری پس به نزدیک من آمد و کشید روح مرا پس بهر جذبه که از روح من میکشید
چنان شدت مینمود که گویا از آسمان بزمین واقع میشدم پس همین متوالی بودم تا رسید روح
بسینه من پس بیک جذبه که اگر بر کوهها نهاده شود گداخته میشود قبض روح من نمود از ترس
من گوچون بگریه و خروش در آمدند از اهل و عیال من بخشم در آمد و گفت ایها الناس چیست گریه و ناله
شما ظلمی ننموده‌ایم که شما بلو گریه کنید و نه تعدی که شما شکوه نمائید جز این نیست که ما و شما
بنده پروردگاریم اگر خداوند بشما امر در خصوص ما میفرمود البته امتثال امر مینمودید پس
پس اگر صبر کنید اجر دارید و اگر جزع کنید گناه دارید و چه بازگشتها که من بسوی شما دارم در خصوص
بردن پسران و دختران و پدران و مادران پس گرفت روح مرا و ملک دیگر رسید و گرفت روح مرا
و در حریر سبزی پیچید و در یک چشم بر هم زدن باسمان بالا برد و چون رسید بموقف سؤال پدید
پس سؤال شد از من از نماز کوچک و بزرگ و نماز و زکوة و خمس و روزه و حج و جمیع فرایض از
تلاوت قرآن و نماز شب و بر والدین و قتل مردم و مظالم ناس و جمیع اینها پس برگشت روح
من بسوی زمین در هوا آمد و مرا برهنه ساخت و شروع بغسل دادن بدنم نمود پس روح فریاد

زدکه آهسته و بنرمی مدارا نما باید بخدا سوگند که بیرون نیامدم از هیچ عضوی و از هیچ رگی
مگر اینکه بریده و شکافته و کوبیده شده و شکسته شده بخدا قسم که اگر میشنید از غسال
هر آینه کسی را غسل نمیداد پس مرا در کفن پیچید و اولادم را ندا داد که بیایید و وداع کنید
پس برداشته شدم در تابوتی و تو هم در پیش تابوت من میرفت و میگفتند ای اهل و اولادم بازی
ندهد شما را دنیا مثل من آنچه من جمع کرده بودم از حلال و حرام و همه را واگذاشتم
و حساب کشید از ایشان که می‌بینید آنچیز مرا پس نماز بر من نمودند و مرا برداشتند و روح من
میان بدن و کفن من بود و چون نزدیک قبر رسیدم هول عظیمی مشاهده نمودم بدان ای
سلمان چون بقبرم نهادند خیال این نمودم که از آسمان بر زمین افتادم و بر من خشت
چیدند و خاک ریختند بر من عظیم نمود و چون ندا و مراجعت آمد روح بسوی من برگشت
و مرا پشیمانی گرفت و حسرت برگرفتم و گفتم ای کاش از ایشان بودم که برگشتند پس از گوشه
قبر یا ملکی در جواب این آیه را خواند که کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
در جواب جمعی که بی تدارک زاد و معاد از دنیا رفته اند از مشاهده عقوبت الهی و آرزوی
رجوع بدنیا کنند خدا میفرماید این حرفی است ممکن نیست رجوع این حرفیست که او
میگوید و یا بر فرض رجوع عهد من وقوع ندارد و از پی سر ایشان برزخی خواهد بود تا روزی
که محشور شوند گفتم تو کیستی گفت من منبهم که مرا خدا موکل داشته برای آگاه کردن خلق
بر کردارشان تا بنویسید همه را برابر خداوند عز و جل پس کشید مرا و نشانید گفتم نمیتوانم بشمرد
گفت نشنیده قول خدا را که احصاه الله یعنی شمرده و ضبط نموده از آنها و خود فراموش

گردید

گردید بنویس من املا مینمایم پس گفتم کاغذ بگیر گفت بیاد چیزی از کفن خود را پس ناگاه
ورقی شد گفتم قلم گفت انگشت شهادت گفتم مرکب گفت آب دهنت پس املا کرد بر من آنچه
گفته بودم و کرده بودم در دنیا چنانچه در قرآنست یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر
صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا یعنی خواهند گفت
گناهکاران وقت دیدن نامه عمل خود که وای بر ما چیست این نامه که وانگذاشته است هیچ عمل بزرگ
و کوچک را مگر شمرده شده و بیابند هر چه عمل کرده بودند حاضر و ظلم نمیکند پروردگار تو
هیچ کس را پس گرفت کتاب او مهر نمود و بمن داد و بر من طوق ساخت پس خیال نمودم که گویا
را بر گردن من انداخت گفتم تا من چرا چنین نمودی گفت مگر نشنیده قول حق تعالی را و کل
انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا یعنی هر کس را
لازم گردانیده ایم در گردن نامه عملش را که در روز قیامت میبرد بدست راست یا چپ و بیرون
خواهیم آورد از برای هر کس در روز قیامت کتابی که به بیند آنرا که باز کرده شده پس باین کتاب
مخاطب میشود بنده در قیامت و میاورند از برایم دو چشمت تر کرده شده و یاد شهادت
دهی بر نفس خود پس آن ملک رفت و من ماندم که بر این نفس خود و از حسرت دنیا که کاش عمل
خیری باید که بر من نوشته نمیشد ناگاه آمد ملک منکر با کمال عظمت و هیبت منظر و با
نهایت وحشت و دهشت مانند کوه بزرگی با عمودی از آهن که اگر همه جن و انس اجتماع نمایند
نمیتوانستند از جا بجنبانند پس تهدید نمود مرا و بجزع و فزع افکند و گرفت دست مرا و بروی
در پیش مرا و نشانید و صیحه بر من زد که اگر تمام اهل زمین میشنیدند میمردند گفت ای بنده

خدا خبر ده مرا که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو و بر وا چیست عمل تو
و بر چه اعتقاد و بنا بر چه کار بودی در هنگام دنیا پس زبانم بند شد و متحیر ماندم که چه جواب
گویم و نماند بمن در معنی مگر اینکه مفارقت کرد از من و فزع پس آنگاه دریافت مرا رحمتی از حقتعالی
که دلم را نگاه داشت و پشتم قوی شد و هوشم برگشت و زبانم باز شد گفتم میدانم که الله
حقتعالی پروردگار منست و محمد مصطفی ص پیغمبر منست و اسلام دین منست و قران
کتاب منست و کعبه قبله منست و علی بن ابیطالب ع امام منست و ائمه طاهرین علیهم السلام پیشوای
منند و مومنان برادران منند و جمیع انچه رسول خدا ص خبر داده تمام حق است و قیامت
خواهد امد و خداوند عالمیان بیرون خواهد اورد هر کرا که در قبرهاست گفت نجات یافتی
حالا بشارت باد ترا ابدا موفق رفت پس امد نکیر او شدیدتر با زجر ان شدم باز رحمت
خدا که شامل حالم شد باز جواب او را گفتم گفت بشارت باد ترا به بهشت ابدی و
خوابانید مرا و گفت خواب راحت نما بمثل داماد پس گشود از بالای سر من دری از بهشت
وا نیز از پائین پای من دری از جهنم پس گفت نجات یافتی مگر بمعرفت پروردگار خود و پیغمبر
خود و امامان خود پس بست بروی من در آتش را و داخل شد نعیم و راحت قرین او در بهشت
پس چراغی افروخت در لحد من روشن تر از افتاب و بیرون رفت اینست احوال من و دیدنیها
میطلبم خدا را که بهمه سبک که بلحن مرا در کلو منست تا روز قیامت پس با خبر و با حذر باش
ای عزیز برادر و تامل نما درین حدیث که این خبر دهنده از اهل خیر بود و صدد این حدیث
شریف اینست که حضرت سلمان زمانیکه در مداین والی بود از جانب امیر المومنین ع اصبغ

با عمر عثمان
در ولایت سلمان

ابن نباته

ابن نباته میگوید در وقت در زمان بیماری وی بدیدنش امدم بمن گفت که ای اصبغ رسول
خدا مرا خبر داده که هرگاه مردن تو نزدیک شود مرده با تو تکلم خواهد نمود و من حال میخواهم
بدانم که مردنم نزدیک شده یا نه سریری حاضر ساز و چهار نفر بیاور و مرا بران سریر بخوابان
وان چهار نفر مرا ببوی قبرستان برند تا تکلم با اموات نمایم و حال خود را معلوم سازم
اصبغ میگوید چنان نمودم و چون او را بقبرستان رسانیدیم گفت روی مرا بجانب قبله نمایید
و چنان نمودیم بعد باواز بلند فرمود السلام علیکم یا اهل عرصة البلاء السلام علیکم
یا محتجبین عن الدنیا پس کسی او را جواب نداد باز ثانیا ندا بر اورد السلام علیکم یا من جعلت
المنایا لهم غذا السلام علیکم یا من جعلت الارض علیهم غطاء السلام علیکم یا من لقوا اعمالهم
فی دار الدنیا السلام علیکم یا منتظرین النفخة الاولی سوال میکنم شما را بحق خداوند عظیم
و پیغمبر کریم که جواب دهد شما مرا کسی زیرا که من سلمان غلام پیغمبرم و او هم مرا خبر داده
که هرگاه اجلت نزدیک شود یکی از اهل قبرستان با تو تکلم خواهد نمود در ان وقت یکی از اموات
از قبر ندا جواب داد و گفت السلام علیکم یا اهل البنا والفنا المشتغلون بعرصة الدنیا
جواب دادیم ترا سوال نما انچه اراده داری سلمان فرمود ای سخن گوینده بعد از موت
و تکلم کننده بعد از حسرت موت ایا تو از اهل بهشتی یا از اهل جهنمی جواب داد خدا بر من
انعام فرمود و مرا از اهل بهشت قرار فرمود بعد فرمود بیان نما از برای من طریقه مردن
خود را ای شخص بیان نمود چنانچه سابق بیان شد و ذیل حدیث نیز دلالت دارد که این خبر
دهنده از اهل خیر و سعادت بود زیرا که در اخر حدیث این لفظ را بسلمان عرض نمود و ما

باز چه بسبب

ذکرته الک هذا الذی لقیته وانا من الصالحین اصبغ بن نباته میکوید بعد از جواب و
سؤال ان مرده با سلمان او را بمنزلش بردیم چون از تیر بیرون آمد رو بجانب آسمان
نمود و بعد از آن کاه خدا عرض نمود یا من بیده ملکوت کل شی والیه ترجعون وهو یجیر ولا
یجار علیه بک امنت وعلیک توکلت وبنبیک اقررت وبکتابک صدقت وقد اتانی الذی
ما وعدتنی انک لا تخلف المیعاد فلقنی جودک واقبضنی الی رحمتک وانزلنی الی دار کرامتک
فانی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک وان علیا
امیر المؤمنین وامام المتقین والائمة من ذریته ائمتی وسادتی بعد از ان روح شریفش
با شیان قدس پرواز نمود در ان حال دیدم بزرگواری بر قاطر اشهبی سوار و دهان مبارک
خود را بسته در ان مکان وارد شد ما برخاستیم و بر او سلام نمودیم رد سلام نمود
و فرمود ای اصبغ جهد نما در امر سلمان و تعجیل نما در تجهیز او دیدیم کافور و کفن
بود و ما اب و تخته حاضر نمودیم وان بزرگ مشغول غسل دادن شد و بعد از فراغ از غسل همان
کافور و کفنی که آورده بودند سلمان را حنوط و کفن نمودند و بر او نماز نمودند و ما با ایشان
نیز نماز نمودیم و بعد بدست خود او را دفن نمودند و سوار شدند که بروند من جلو قاطر
او را گرفتم و عرض نمودم که قسم میدهم ترا بخدا که اسم خود را بیان فرما آن بزرگ برقع بر طرف
نمود نوری از دندانهای ثنایای آن بزرگ ساطع شد دیدم آن بزرگ امیر المؤمنین ع است
عرض کردم که ای مولا چگونه مطلع شدی بر فوت سلمان و باین مکان چه قسم آمدی آن بزرگ فرمودند
ای اصبغ این عهدی است که بتو میکویم تا من زنده ام بکسی اظهار منما قبول نمودم فرمودند

آنحضرت

مطالب که درین رساله مشتمل است
میباشد

این عهدیست که رسول خدا مرا خبر داده بدان ای اصبغ در کوفه از نماز فارغ شدم و بمنزل
برگشتم و خوابیدم در عالم رؤیا خبر دهنده بمن خبر داد که ای علی سلمان رحلت نمود از دنیا پس
کافور و کفن با خود برداشتم و با یک زمانی خود را باینجا رسانیدم این کلام را فرمود و از نظرم
غایب شد ندانستم باسمان بالا رفت یا بزمین فرو رفت لازم است اشاره بچند مطلب
نمایم اینکه این شخص با وجودیکه از صالحین بود این عتاب و عقاب بر او وارد آمد و مؤید
این مطلب است حدیثی که از کافی نقل شده که حضرت عیسی بر سر قبر یحیی آمد و از خدا درخواست
نمود که زنده نماید او را پس زنده شد حضرت یحیی و گفت بحضرت عیسی که چه میخواهی از من
گفت میخواهم مونس من باشی در دنیا یحیی گفت هنوز حرارت جان دادن از من ساکن نگردیده
اینکه عتید و رقیب قبل از ورود حضرت عزرائیل بر آن محتضر وارد میشوند و نامه حسنات
و سیئات را باو مینمایند و از شیخ طبرسی روایت شده که ملک دست راست امارت دارد بر ملک
دست چپ پس هرگاه مرتکب معصیت آن شخص شود ملک دست چپ چون خواهد که بنویسد
ملک دست راست میکوید تا هفت ساعت دست نگاهدار اگر توبه نمود فبها والا انوقت
مانعی در نوشتن نمیشود و ملک دست راست بمحض صدور حسنه از او بده اضعاف آن می نویسد
از ایه شریفه وما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید ظاهر میشود که این دو ملک اقوال را
مینویسند و روایت حسین بن سعید و غیره دال بر این است و شیخ طوسی در امالی روایت نموده
که چون قبض روح او شود این دو ملک رقیب و عتید باسمان صعود مینمایند ندا میرسد
برگردید در نزد قبر او و تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید کوئید و ثواب انرا عاید ان شخص نماید

واز مجالس الانوار و از مصابیح الانوار نقل شده
که در وقتی که انشهور در عالم دنیا النیسابوری احمد بن
دشمله بارها از صورت سلمان سلمان ابو محمد العسکری
سلمان غسل بدید و موافق روایت مشارق الانوار
فضل نموده که نعش حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند و خودشان بر دو خود فوت سلمان
در خلافت عثمان بوده اگرچه بعضی خلافت
عمر هم گفته اند و هو العالم

انتهى خبر

ملاحظه

که باو بود بدحتی بعثه من قبره   اینکه اول دفعه قبل از غسل دادن ملکی روح او را بموقف
حساب میبرد و از جمیع آنچه بر او بوده سؤال خواهند فرمود   اینکه در رسیدن روح بسینه
اشاره است بایه شریفه فلولا اذا بلغت الحلقوم وانتم حینئذ تنظرون در کتاب کافی از حضرت
صادق ع روایت شده که چون روح بحلقوم رسد منزل بهشت خود را مشاهده مینماید
میگوید بگذارید خبر دهم اهل خود را بانچه مشاهده مینمایم جواب میدهند لیس لک الی هذا
سبیلا   اینکه در احادیث وارد شده که روح من میان رو و کفن من بود مؤید است بحدیثی
که در جامع الاخبار است که حضرت پیغمبر فرمودند قسم بانکه جان من در ید قدرت اوست
که هرگاه اهل میت ببینند مکان آن میت را و بشنوند کلام او را اهل میت را فراموش مینمایند
و گریه بر حال خود خواهند نمود زمانی که میت را بر میدارند روح او در بالای جنازه او بفریاد
در آید و گوید ای اهل من و ای اولاد من بازی ندهد شما را دنیا الی اخره   اینکه حضرت عزرائیل
در وقت گریه و ناله اهل میت عتاب بایشان مینماید مؤید است باین حدیث که در کتاب کافی روایت
شده که حضرت صادق ع فرمودند رسول خدا در وقتی که یکی از اصحاب انصار در محضر بودند بود
وارد شدند بحضرت عزرائیل فرمودند رفق و مدارا نما با رفیق ما که از اصحاب منست عزرائیل
عرض نمود که من با هر مومنی رفیقم بدان ای پیغمبر چون قبض مینمایم روح یکی از فرزندان ادم را
پس هرگاه در وقت گریه و جزع در آیند اهل و اولاد او من در ناحیه از خانه ایشان میایستم و میگویم
بایشان جزع و گریه و گریه چرا دارید پس قسم بخدا که من در قبض روح او تعجیل نمودم و در این باب
مرتکب گناهی نشده ام اگر صبر کنند در این امر مثاب و ماجور باید و اگر گریه و جزع نمایند گناه کار

دائم

دائم میباشید و بدانید که مرا در شما رجوعی است پس رجوعی دیگر و نیست در مشرق عالم و مغرب
انسانی از صغیر و کبیر و مرد و زن مگر اینکه بعددی پنج مرتبه ایشان را تفحص مینمایم و بایشان
نگرانم که ایا وقت قبض روح ایشان رسیده یا نه حضرت رسول خدا فرمودند که تفحص حضرت
عزرائیل در زمان پنج وقت نماز یومیه است و بعد حضرت عزرائیل گفت که من قادر بر قبض روح
پشه نیستم مگر اینکه خدا اذن دهد مرا در قبض روح او   اینکه در این حدیث وارد
شده که آن ملک گفت که من بنیتهم الی اخره در بعضی اخبار آن ملک را برومان ادا نموده اند
حدیث عبدالله سلام که یهودی بود و مسلمان شده بود دلالت دارد که اسم ملک تیلولؤ
وجهه کالشمس و نام اسم ملک رومان است و حدیث در مجمع البیان است و در صحیفه سجادیه
بفتان القبور تعبیر فرموده اند و در بعضی اخبار دیگر وارد است که نکیر و منکر همان فتان القبور
است والعلم عند الله   اینکه از این حدیث چنین معلوم میشود که اول دفعه منکر وارد
بر آن میت میشود و از او سؤال مینماید و بعد نکیر بر او وارد میشود و ظاهر بسیاری از اخبار اینست
که آن دو ملک بیکمرتبه در قبر داخل میشوند و حدیث منافی صریح است در اینکه فرمودند داخل
قبر میشوند دو ملک فظ غلیظ و قبر را بنیشهای خود حفر مینمایند و آواز ایشان مثل آواز
رعد است و چشمهای ایشان مثل برق است و در دست ایشان حربه ایست که دارای سیصد
و شصت عقده است و در هر عقده سیصد و شصت حلقه است و سنگینی هر حلقه
بقدر اهنهای دنیاست و هرگاه همه اهل اسمان و زمین خواسته باشند یک حلقه از آن حرکت
دهند قدرت بر آن ندارند و آن حربه در دست ایشان بقدر بال مگسی سبک باشد الی اخر الحدیث

[illegible]

اینکه در این حدیث تعبیر بمنکر و نکیر است و در بعضی اخبار بمبشر و بشیر فرموده اند
و شیخ بهائی کرده در بعضی از ایام ماه رجب وارد شده وارد بجهت منکر و نکیر را و از جهت
مبشر و بشیر را شاهد این مقصود باشد که نکیر و منکر از برای کافرین و جاحدین باشد و مبشر
و بشیر از برای مؤمنین و یا معصیت کاران متوسط الحال که معصیت و ثواب هر دو از ایشان
صادر شده باشد و مناسبت لفظی نیز در این جمع هست زیرا که چون کافرین و جاحدین منکر این
مطلب هستند یا اعتقاد بورود آن دو ملک در قبر نیستند پس بجهت وارد میشوند بر ایشان نکیر
و منکر و مؤمنین چون اعتقاد بورود ایشان در قبر دارند پس آن دو ملک بشارت میدهند
ایشان را بثواب و رضوان و نعمتهای اخروی اینکه در بعضی اعصار که ~~سؤال قبر~~
و هشتاد و پنج است نزاعی شد بین بعضی از اکابر دین که آیا سؤال در قبر از این بدن عنصری است که
روح بآن بر میگردد و از او سؤال میشود یا از بدن مثالی برزخی است یکی از علما اعتقاد این بود
که سؤال از بدن مثالی برزخی است و جمعی بر او ایراد کردند و قول او را رد نمودند بلکه در حق او سخنان
ناملایم ادا نمودند و تحقیق این مطلب اینست که سؤال قبر در اینکه از این شخص مکلف که حال در
قبر است میشود محل تشکیک و تردید نیست و کلمات علما و اخبار همه برین مطلب شاهد است
اما اینکه آیا این بدن عنصری یا روح بوده یا خود آن روح بوده شکی نیست که بدن عنصری با روح
بوده پس باید از او سؤال نمایند و اگر کسی بر این ایراد نماید که صدر حدیث سلمان و لا یرد است
صریح است که بعد از آنکه حضرت عزرائیل قبض روح نمود ملکی آن روح را در هوا سیر میکند
و بالا میبرد و از او سؤال میشود از آنچه در دنیا نموده از خیر و شر جواب اینست که سؤال حضرت

پروردگار داخل بسؤال ملکین ندارد و دیگر آنکه جسم عنصری در حیثی کثیف است و قابل صعود
بدرگاه حضرت اله ندارد لهذا از روح سؤال میشود و اگر از برای آن جسم شرافت و جلالتی بود از
خود آن سؤال میشد چنانچه حکایت حضرت امیر المؤمنین ع در اکثر کتب اخبار روایت شده که بحسنین
فرمودند که چون مرا در قبر گذاشتید و حشت بر لحد من نهادید مشاهده کنید که جسم من صعود
مینماید و باز بمکان خود عود مینماید یکدفعه و این نیست مگر بجهت شرافت جسم عنصری ایشان و مرحوم
مجلسی در جلد سیم از بحار فرموده و انما السؤال و الضغطة فی الاجساد الاصلیة و قد یرتفعان
عن بعض المؤمنین کمن لقن او مات یوم الجمعة و لیلتها و غیر ذلک با رویه و اینکه سؤال قبر از همین بدن
عنصری میباشد ظاهر الحال و فاقات و تشکیکی در آن نیست موافق اخبار و اقوال علمای اخبار و
لیکن کلامی که هست در اینست که بچه نحو از این بدن سؤال میشود پس لازم بود که بجهت رفع شبهه بعضی
از غیر دانان اشاره باین مطلب شود زیرا که بسا هست که بخواطر بعضی خطور مینماید که ما بر سر
قبرها ایستم و کوش میاندازیم و اصلا از جواب و سؤالی که در اخبار وارد شده از سؤال نکیر و
منکر از جنس وجوی نمیشنویم یا اینکه وقت دفن دهن آن میت را باز ازدم مینماییم و بعد از اینکه
دو سه روز گذشت دهن او را نگاه مینماییم هیچ معلوم نمیشود که آن میت سخنی از دهان او بیرون
شده باشد و همچنانچه دهان او باز از دست بر حال اول باقی است و تغییری نیافته و هر گاه فحص
و کاوش نمایند آن میت را و عقربی در قبر او مشاهده نمی نماییم و هکذا از چیزهائیکه منشا این میشود
که آن میت هیچ تغییری در احوال او راه نیافته پس این چگونه میشود که تصدیق نماییم چیزهائیکه عیان
و حس و کلات برخلاف آن دارد ایراد اینست که نشنیدن سؤال و جواب قبر را و ندیدن

کتابخانه آستان قدس

ناخیات وعقاربرا درقبر درعالم ملک یعنی عالم مشاهده وعیان مانع نمی باید از تصدیق
بان زیرا که تحقق امور مذکوره درعالم ملکوتست یعنی عالم غیب واین گوش وچشم را قابلیت
ان نیست که مشاهده واستماع عالم ملکوتی نماید بلکه ادراک امور مذکوره بحس دیگر است
نه این حس عنصری ایا اعتقاد باین نداری که صحابه پیغمبر که درخدمت انسرور بودند جبرئیل بر
انحضرت وارد میشد وباحضرت نبوی تکلم مینمود وحال اینکه اصحاب انسرور درخدمت حضرت نبوی
بودند نه جبرئیل را میدیدند ونه تکلم اورا با انسرور میشنیدند وهرگاه ایمان بوحی وجبرئیل وتکلم
او باحضرت نبوی داری ویقین باین مطلب داری پس تصدیق نما که درعالم قبر هم جواب وسؤال و
حیات وعقارب وضیق وسعت وتنگی وراحت وکل هنجانی هست که این چشم درک انرا
نمینماید واین گوش ان اوازرا نمیشنود زیرا که این چشم وگوش را قابلیت مشاهده انها نیست
چنانچه چشم وگوش بعضی از اصحاب را قابلیت دیدن جبرئیل وشنیدن مکالمه او باحضرت
رسول ص نبود ازبرای رفع شبهه این استبعادات که نمیبینی ما احوال کسی که
درمجلسی خوابیده باشد ودر اطراف او جماعتی حاضر باشند وان خوابیده درعالم خواب مشاهده
مینماید که مار وعقرب بسیاری در اطراف او هستند واو را نیش میزنند واو فریاد مینماید
وناله دارد والم ودرد بر او وارد میشود وحال اینکه حضراتی که در اطراف او نشسته اند
نه مار وعقرب مشاهده مینمایند ونه اواز صیحه او را میشنوند ونه الم ودرد او را می
یابند بلکه ان خوابیده درعالم رؤیا مشاهده مینماید که او را بانواع عقوبات اذا می نماید
که از شدت ان لرزه بر بدنش وارد میشود وعرق بر رو مینشیند ومضطرب میشود وحضرا

که لاین ورق با نسخه اصلا حسن تصحیح
شد و چهار ورق از اول کتاب
نانوشته از جمله جزء باری که با
مسقط ...

که درجواب او هستند هیچ از اواز والم واضطراب او مطلع نمیشوند نه بچشم درک مینمایند
ونه بگوش چیزی میشنوند واین جواب ازبرای دفع استبعادات وغرض ازین تمثیل مجرد
دفع استبعاد [illegible] تمثیل است نه اینکه مار وعقرب قبر مانند مار وعقرب خواب باشند
[illegible] نباشد وهمان محض خیال باشد هیهات هیهات تحقق
ووجود مار [illegible] خارج باشد اقوی است از تحقق مار وعقرب خارجی که حال پیدا است
باشد بمضمون حدیث الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا انوقت میبایند که ان مار وعقرب و نعمت
وتعب وروح وراحت اشد واقوی است از عالم حیات مردمان غافلند از عقوبی همه گویا
فنکان مانند ضربه وفعلوی که میرسند چون بمیرند وانکه میدانند از جمله چیزها که
مشقت وعسر نزع روح وسیاهی صورت بانغییر صورت میشود در وقت نزع روح شرح سکرات است و
حکایات واخبار وقصص برین مضمون بسیار است واین شرح جنبت قطع نظر از ورود ایات
واخبار بسیار دردم ان ضربهای بدنی نیز دارد خداوند دوری نماید از رحمت خود بعضی از
اطبای جاهل بیخبر از طب باکه درنزد ظلمه وفساق که میرسند بجهة خوش امدن ایشان که از
زخارف دنیویه ایشان خیال بهره دارند تعریفها از شرب حشیش ومنافع او ذکر مینمایند واشعار شعرای لا ابالی را ذکر مینمایند
ولیکن اطبای حاذق دین دار چون از مضار ومنفعت ان مطلع شده اند لهذا از بیان وتحریر
عیبها وضررهای او ذکر مینمایند از انجمله در کتاب قرابادین صالحیه نقل نموده اول چیزی که
در اکثار ان عارض میشود زوال عقل است که او پادشاه مملکت بدن است پس حال او چون حال
دیوانه شود هیجان جامها بکند وسخنان پوچ وباطل وهرزه گوید وحدوث اخلاق ردیه

و تنها از ... مانع ... ۳ ...
و بعد از این از برای این شرب یاد این ذکر خواهم نمود

باد ... شده است

بهمه بهم رساند چنانچه مادر و خواهر و دختر و زن را فرق نکند و بطلان حواس شریفه
عقلیه تا بجد یکه بیهوش و بی شنوائی بصیرت کرد و هیچ تدبیر نتواند کرد از دفع
مضار و جلب منافع بجود و بعد از آن خمار تولد کند و این از جمله مضرتهای عاجل و
سهل العلاج است که با تقلب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع با اعراض هولناک
و بدنفسی و بلادت فهم و کلال حواس و ضعف هضم و سوء استمراء و فتور شهوت
طعام و حدوث تهیج روی و لاغری بدن میباشد و غیرها از اعراض ردیه مهلکه چون
مرض مفاجات و خناق و امراض دماغی چون سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و لقوه
و رعشه و تشنج و تمدد و اختلاج و کزاز و خدر و دوار و سدر و امثال آن و درد چشم و
گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان
و ضیق النفس و بطلان باه و ورمهای خطرناک و آکله و حوزه و جوششها و فساد هضم و
ضعف قوتهای دماغی و تبهای محرقه و مرکبه و حمی غشیه و استسقائی که علاج نداشته
باشد و سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات که حدی
ندارد و این قلیلی از مضرات است که از منافعش بیشتر است اما مضرت شراب دماغ را
از جهة این است که متحیر میکند و آن بخارات ارواح دماغی با منافی است که گرم میکند روح
نفسانی را مشوش میسازد بد افعال او را اختلاط عقل و جنون و سرسام و ما بنا را امثال
آن عارض میشود و بسبب آنکه بطون و انفیه دماغ پر میشود از آن بخارهای
ردیه و سبب سکته و صرع و صداع و خدر و دوار و سدر است و چون از شراب سستی

۲ و از جناب جالینوس الزمانی و حید البلدان حکیم میرزا جعفر ... که در هر علمی از علوم سیما در علم طب مخدوم سرآمد اهل عصر میباشند مذکور نمودم که علت حدوث ... از شرب ... این خبیث مرقوم فرمایند لهذا چنین بیان نموده

بهم بهم رساند چنانچه مادر و خواهر و دختر و زن را فرق نکند و بطلان حواس شریفه عقلیه
تا بجد یکه بیهوش و بی شنوائی بصیرت کرد و هیچ تدبیر نتواند کرد از دفع مضار و جلب
منافع بجود و بعد از آن خمار تولد کند و این از جمله مضرتهای عاجل و سهل العلاج است
که با تقلب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع با اعراض هولناک و بدنفسی و بلادت فهم و کلال
حواس و ضعف هضم و سوء استمراء و فتور شهوت طعام و حدوث تهیج روی و لاغری
بدن میباشد و غیرها از اعراض ردیه مهلکه چون مرض مفاجات و خناق و امراض دماغی
چون سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و لقوه و رعشه و تشنج و تمدد و اختلاج و کزاز و
خدر و دوار و سدر و امثال آن و درد چشم و گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و
اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و ورمهای خطرناک
و آکله و حوزه و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و تبهای محرقه و مرکبه
و حمی غشیه و استسقائی که علاج نداشته باشد و سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف
اعصاب و سایر مضرات که حدی ندارد و این قلیلی از مضرات است که از منافعش بیشتر است
اما کاهش بیماری نفع آن بیشتر است چنانچه حکیم غفار و علیم قهار جل شانه و عظم
برهانه در قرآن میفرماید و اثمهما اکبر من نفعهما و باز میفرماید رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون و شاید من عمل الشیطان اشاره باشد باینکه افعالی که داعیه
... شاربین این شرب خبیثه مرتکب میشوند از تاثیرات عمل شیطان است که اولا در آن بوده
چنانچه مشهور است که چون حضرت آدم مال را غرس نمود شیطان لعین اول ... سر ...

در اعصاب و عضلات واوتار و رباطات بهم رسد فالج واسترخا نماید ولقوه ورعشه
حادث میگردد و بواسطه حدت کیفیت حرارت کزندگی در مبادی اعصاب تشنج وکزاز
عارض میشود و چون سیلان مواد ورطوبات دماغیه میدهد باعث درد چشم وگوش و
ضفدع اللسان و همچنین باعث اورام حلق وخناق واشباه ان میشود و ضررش نسبت با
اعضا از قبیل انقلاب نفس وقی و تهوع وغثیان بسبب انست که مهیج اخلاط ورطوبات
معده است وکریزی قم معده خاصه هرگاه ترش شود در معده با خود ترش وتلخ بوده باشد
که طبیعت منزعج میگردد و قوه دافعه قوی باشد قی حاصل میشود والا غثیان وتهوع بهم
میرسد و همچنین باعث نفخ ورباح شده بسا باشد که ورم معده پیدا شود و سوء هضم
طعام شود و بدین جهة فعل معده ناقص گردد اسهال معدی ومعوی و باعث سحج امعا
و ذوسنطاریا و زحیر و خلفه و اورام جگر و سپرز و یرقان و چون جگر را مضرت رساند اخلاط
فاسده غیر کامل النضج تولید نماید و بدین هنگام بعضی مائیت از دم ویرت ممتنع
شود و صفرا بسا باشد که مندفع به زهره نگردد و منتشر شود با عضا یرقان حاصل شود
وان مائیت را بکلیه و مثانه نتواند دفع کند سبب استسقا گردد و خود جگر اماس نماید
و چون دم کدر شود بجهة احتراق سوداویت بهم رساند سبب ورم سپرز گردد و هرگاه
جذب ننماید سپرز و قوه دافعه جگر ضعیف شده باشد بالطبع نسبت با اعضا رسد یرقان
اسود حاصل شود و بسبب انکه غذا را قبل از اتمام طبخ از معده منحدر میسازد و ان غذا
خام است و هر عضوی فعلش در ان غذائی دارد بان ناقص است باعث تهیج ولاغری

بدن

64

بدن میشود و بسبب انتشار روح قلبی را بحالتی که دارد و صعود دادن ابخره بدتیره را بقلب
وحوالی قلب و خلو قلب از ان روح بجهة ورود ابخره کثیره باعث خفقان و موت فجاه است بسبب
سرور و نشاط که روح قلبی را اکر ان هم بسیار میشود به حد هلاک رساند و چون الات تنفس
از ابخره متصاعده و از مواد متنازله پر شود ضیق النفس و بحوحة الصوت حاصل شود و از
کثرت حدت و حرارت نزف الدم و سعال و حمیات مختلفه مرکبه و حاده و مزمنه حادث نماید
و سبب جوششها گردد تا ماین جا بود بیان اکثر وجوه که لعلاج این مرضها از شرب این خبیث
رجس پلید میشود و هرگاه هیچ مضرتی و مرضی بر فرض محال از شرب این رجس حاصل نشود ایا
چه کونه شخص مسلم که اعتقاد باین دین وایمن و فرمایش سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه واله اجمعین داشته باشد که از عقل کل و اوصیاء کرام از هادی سبل نقل نمایند
که کسی که مرتکب شرب این رجس پلید شد موطوء شیطان میشود با وجود این فرمایش
چه کونه راضی میشود که شیطان با او وطی نماید و عروس شیطان شود از چنین اشخاص
باید که خود را مرد مردانه دانسته و راضی شوند که موطوء شیطان شوند مگر اینکه اعتقادی
باین دین و اثار و احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام نداشته باشند و لا امالی وبی پروا
در دین و واقع لا مذهب و از اسلام بهره نداشته که از مسلمان دانسته بیای ایمان درست شود
محض و باهر المود سید جلیل و عالی نسبی از دودمان حضرت خلیل در حین تحریر این کلمات مشروحه
ذلیل فرموده حکایتی که در زمان سلاطین صفویه نشان صفویه یکی از
علمای ان عصر با سلطان ان زمان خود شرح واقع شده مناسب است که در این مقام
تحریر شود امتثالا للامر العالی ذکر میشود و ان بود که او فرموده است شیخ محمد طاهر قمی که از اهل
واعیان اهل عصر خود بوده اند و پیوسته بمواعظ و نصایح خود گمگشتگان وادی جهالت
و غفلت را بشاهراه هدایت دعوت مینمودند تا اینکه زمانی بر عرشه کلام ایشان
در منبر بسیار اخبار و اثاری که از ائمه طاهرین علیهم السلام در خصوص اسامی
شراب واقع شده بیان میفرمودند و مردم را از ضررهای عاجل و اجل این شرب
خبیث مستحضر میفرمودند و این حدیث را بسیار میفرمودند که کسیکه بیاشامد انرا موطوء
شیطان میشود و در ان عصر که با سلطان ان زمان شاه طهماسب بود این شرب خبیث فراوان بود

ازمرا که حضرت نبوی صلی الله علیه واله نهی فرموده شراب و چیزهای العس بود حتی اینکه ان
حدیث در کتب علما مشهور است ... و اینکه با امت عروس الشیطان واقع میشود
اعلی الله تعالی مقامه ... و هیچ معصیتی باین طریق تاکید نشده مثل شرب خمر

بعضی از معتادان مجلس آن عالم ربانی که بنای ایشان از حضور مجلس وعظ آنجناب تحصیل نفع و ارشاد
و هدایت است بلکه منظور تماشای مجلس و اهل مجلس و نکته گیری و گذرانیدن زمان و وقت است
چنانچه حالا هم بعضی بر این طریقت میباشند بنای فساد و عناد نموده بسلطان زمان این مرحله را
رسانیدند و معروض داشتند که فرمایش جناب شیخ تلویحا بحضرت ظل اللهی بوده و مردم هم
گویا افترا می بر ایشان ضمنا فهمیدند باری مفسدین و شیاطین زمان بنشر سخن
قلب پادشاه را مجروح نموده آتش غضب از تلبیس شعله ور شده حکم نمود که آن عالم ربانی را — تایید
بمجلس او حاضر سازند تا او را اذیت و اهانت نماید و از بعضی دیگر چنین مسموع شد که او را
بقتل آورند مادر سلطان چون از قصد و اراده او مطلع شد در مقام نصیحت او برآمد و او را
مانع شد و گفت این عالم را قتل منما که باعث بدنامی در این دودمان خواهد شد و این دولت برودی
منقرض خواهد شد علی ای تقدیر او را مانع از قتل آن عالم ربانی گردید باری بعد از حضور
آن عالم ربانی بمحضر سلطان و گفتگوی در این باب آن عالم ربانی در جواب سلطان گفت من
نگفته ام که هر کس شراب بیاشامد موطوء شیطان میشود سلطان گفت سخنی که در مجمع عام
که چندین هزار کس شنیده باشند چه گونه میشود انکار نمود و انگهی اشخاصی که از شما این سخن
شنیده اند باز نهاده اینجا حاضرند آن عالم ربانی فرمودند تو گفتم که من این کلام را نگفته ام
بلکه خبر بده که او شما این سخن را فرموده که هر کس شرب خمر نماید موطوء شیطان میشود و محض
اینکه پادشاه این سخن را از آن عالم ربانی شنید بی اختیار اشک از دیده های او
جاری گردید و در مقام معذرت برآمد و در خدمت آن عالم ربانی توبه نمود و از کرده های خود — بدنش برتعنی
نادم شد شیشه های شراب را شکست و آب توبه بر صحیفه گناهان خود داشت و توبه داد
باری در کتاب تفسیر ملا نظام نیشابوری است که شافعی بود در ذیل آیه شریفه و اثمهما اکبر من نفعهما از بقراط
حکیم نقل نموده که منفعت از برای شراب میباشد پنج منافع نفسانی پنج چیز نفسانی سرور و نزدیکی از دوری شجاعت
و آن پنج جسمانی هضم طعام و زیادتی قوت و نیکوئی بشره و خوشبوئی دهن و هر کاکم بعین العقل نیز درست تامل و تدبر — و اداد و دوله
نماید می یابد که شخص عاقل با وجود ضررهای بسیار بر این منافع نمیشود سیما که حظه انتکم سخاوت
و شجاعتی که در نفع آن ذکر نموده تبذیر و تهور است نه سخاوت و شجاعت زیرا که سخاوت عبارت است از اخذ
الشیء عن موضعه ووضعه فی موضعه ولا یصرف الحرام فی المستحق او صرف الحلال فی غیر اهله لا یکون سخیا
و در شجاعت حفظ نفس لازم است و هر کاری باکی نماید و بدام طوله نرسد و تقلید و تهور است
نه شجاعت چون شجاعت دو طرف دارد که جبن و تهور است و هر دو طرف مذموم میباشند
چنانچه سخاوت دو طرف مذموم دارد که اسراف و تبذیر باشد آنچه خداوند عالم فرموده است انه
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون شاید اشاره باین باشد که افعال و حرکاتی که از شارب
خمر ظاهر میشود از تاثیرات عمل شیطان است که او را آن نمود چنانچه در بعضی روایات
وارد است که چون حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام تاک را غرس نمود شیطان بعیر او طاوس را

اورد

آورد و در بیخ آن ذبح نمود و بخون آن آبیاری داد و چون برگ بر آورد بخون میمون آب داد و چون غوره
بست بخون شیر آبیاری داد و چون ترش و شیرین شد بخون خوک آبیاری داد و لهذا شارب الخمر رنگش چون
پر طاوس سرخ و ملون میشود و چون مست میشود مانند میمون شوخی و بازی میکند و چون
مستی زیادتی میکند مثل شیر نعره و عربده میزند و هذیان میگوید و چون از حد گذشت
مثل خوک سر در پیش انداخته بخوابد و چون این صفات از برای شارب خمر بهم رسید محبوب
شیطان میشود زیرا که این تاثیرات از عمل شیطان بروز نموده در این وقت منظور نظر شیطان
میشود و شیطان تنها بخود مشغول شود و او نیز بهم میرساند و او را بمنزله زن خود اکرام و مهربانی
مینماید و از این گذشته با او مواقعه مینماید و بابت عروساً للشیطان میشود زیرا که شیطان — ۲ چنانچه در حلیه المتقین وارد است
با او وطی نموده معلوم است که محبت و دوستی شیطان بمقامی رسیده که در هیچ معصیتی
از معاصی شیطان این قدر محبت بهم نمیرساند که او را بمنزله عروس در بغل بگیرد و کام دل
از او حاصل کند پس کسی که موطوء شیطان شد باید بسیار دور از او و مقرب نباشد زیرا
که در این وقت هر چه شیطان با او امر نماید اطاعت مینماید زیرا که عروس میخواهد خود را
بنظر داماد جلوه دهد و هر چه بیشتر و سریعتر فرمان او را برد محبوب تر میشود و از این
جهت است که در حدیث وارد شده است که شراب ام الخبائث است چنانچه در کتاب کافی
بابی در این خصوص ایراد نموده و احادیث بسیاری در ذیل آن نقل نموده و مضامین آن احادیث
که از انجمله حدیثی است که از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت نموده که ان الله عز و جل جعل
للمعصیة بیتا ثم جعل للبیت بابا ثم جعل للباب غلقا ثم جعل للغلق مفتاحا فمفتاح
المعصیة الخمر یعنی بدرستیکه خداوند عز و جل قرار داده است از برای معصیت و نافرمانی

خانه وا برای آنخانه قرار داده است دری و از برای آن دری قرار داده است قفلی و از برای آن قفل
کلیدی قرار داده پس کلید جمیع معاصی شرب خمر است و نظیر این خبر بسیار است و مفاد
این حدیث شریف و مثل آن این است که کسی که مباشر شرب خمر شود از هیچ معصیتی از
از معاصی پروا نخواهد داشت و در حدیث دیگر در کتاب مذکور از اسمعیل ابن بشار
از حضرت صادق روایت نموده که قال سئل رجل اصلحک الله شرب الخمر شر ام ترک
الصلوة فقال شرب الخمر ثم قال او تدری لم ذاک قال لا قال لانه یصیر فی حال لا یعرف فیها
ربه یعنی اسمعیل بن بشار میگوید که سؤال نمود از آنحضرت مردی که اصلاح نماید خدا
امر تورا ای بزرگوار بفرمائید که شرب خمر بدتر است یا ترک نماز آنحضرت فرمودند بلکه
شرب خمر بدتر است بعد آنحضرت فرمودند آیا میدانی که بسبب چه چنین است راوی عرض
کرد نه حضرت فرمودند بجهة اینکه شارب خمر میگردد بحالی که در آنحال نمیشناسد پروردگار
خود را و شاید ماحصل این حدیث شریف این باشد که چون در شرب این خبیث اختلال و اضمحلال
عقل انسانی که راه نمای ساحل نجات و ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان است لهذا
در آنحال نفس اماره که قائد سوی بدیها و سیئات و مایل بشهوات است چون عقل را
مضمحل و مغلوب بیند او را بسوی نافرمانیها و معصیتها بدستیاری شیطان
میکشد و او در پی در آنحال از پروردگار خود غافل شود و بالمره از ارتکاب معاصی
و مناهی هیچ پروا نداشته باشد و از بجهت این است که روح ایمان در چنین وقتی از جسد
شارب الخمر خارج شود چنانچه در کتاب مذکور از یونس بن ظبیان روایت نموده که حضرت

صادق

صادق ع فرمودند یا یونس من شرب جرعة من الخمر لعنه الله عز وجل و ملئکته و رسله والمؤمنون فان
شربها حتی یسکر منها نزع روح الایمان عن جسده و رکبت فیه روح سخیفة ملعونة الحدیث
یعنی آنحضرت فرمودند ای یونس کسیکه بیاشامد جرعه از شراب انگور میباید او را خداوند
عز وجل و ملئکه و انبیا و مؤمنین پس اگر بیاشامد از شراب باندازه که مست شود کنده میشود
روح ایمان از جسد او و داخل میشود در جسد او روح سخیفه ملعونه که روح کفر باشد پس مفاد
این حدیث آنستکه در این حال که روح کفر داخل در جسد او شده و از ساحت قرب خداوند متعال
دور در ارتکاب معاصی و مناهی جری میشود و از اینجهت است که در آنحال خیر و شر و نظام شخصی نوعی
خود را نخواهد داشت و چون سفیهان و بیخردان باعمال ناشایسته اقدام خواهد نمود چنانچه در
حدیث وارد شده که حضرت صادق فرمودند فهل سفیها اسفه من شارب الخمر ای سفیهی هست
که سفیه تر و نادان تر باشد از شارب الخمر و حکیم علی الاطلاق شرب این خبیث را در هیچ شریعتی
از شرایع انبیاء سابقه و هیچ ملتی از ملل و نحل امم ماضیه مباح و حلال ننموده بلکه در جمیع مذاهب
حرام و خبیث بوده چنانچه اخبار متظافره کثیره در این خصوص وارد شده که مفاد جمیع آن اخبار
این است که مبعوث نفرموده خداوند عالم هیچ پیغمبری را برسالت مگر اینکه در علم خداوندی
حکیم بود اینکه هر گاه کامل نماید دین آن پیغمبر را حرام نماید شرب خمر را در شریعت او و پیوسته شرب
خمر در جمیع مذاهب حرام بوده [illegible] از تتبع کتب سیر و تواریخ معلوم میشود این است
که هیچ مسلمی ملاحظه و آشکار شرب خمر را حلال و مباح ندانسته و آشکار شراب اقدام نفرموده
دیگر وارث نمرود و شداد یزید پلید بنیاد علیه اللعنة الی یوم التناد که پیوسته علی رؤس الاشهاد
مجلس شرب منعقد مینمود و در ضیافت خود که در استحلال شرب خمر بیان نموده این قول را معقول

مگر دو خبیث بد نهاد و دو کافر ناشقی
که در سفارت و ظلم نظیری نداشتند یکی
متوکل ناصبی که هفتمین خلیفه بود از
غاصبین خلفای بنی عباس [illegible] ملعون
[illegible] الملک [illegible]
رسانید که حضرت امام علی نقی ع را تا
مجلس شراب حاضر برد و تکلیف خوردن
شراب با آن سرور نمود

را اذا نموده فان خرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم یعنی اگر حرام در شرع
دین احمد حرام شده پس فرا گیر خود من او را بر دین حضرت مسیح وان ملعون خبیث در این قول خود دروغ
بر شریعت حضرت عیسی بسته زیرا که چنانچه دانستی این شراب خبیث در هیچ مذهبی حلال نبوده و از جمله
اشعار ان ملعون خبیث که در مجلس شرب ادا مینمود این قول نامعقول است معشر الندمان قوموا
واسمعوا صوت الاغانی واشربوا کاس مدام واترکوا ذکر المعانی یعنی ای گروه هم صحبتان برخیزید
و بشنوانید بمن اواز سرودها را و بیاشامید از جام شراب و واگذارید معانی را شغلتنی نغمة
العیدان عن ذکر الاذان وتعوضت عن الحور عجوزا فی الدنان یعنی مشغول نموده است مرا نغمه
عیدان که سازها بوده باشد از شنیدن اواز اذان و قبول نمودم بعوض حور العین شرابهائی که
در میان خمها میباشد و از این جهت است که حضرت امام رضا میفرماید که هر که از شیعیان ما در
وقت نظر کردن بشراب یا بساط شطرنج صلوات فرستد بر حضرت امام حسین و لعنت کند بر یزید و آل
زیاد در راه حق تعالی گناهان او را بیامرزد هر چند بعدد ستارگان اسمان بوده باشد   کاشکی
که ان ملعون پلید بد بنیاد که علی رؤس الاشهاد باین عمل قبیح اقدام مینمود در حضور دو حجت خداوند
که حضرت امام زین العابدین و سر مبارک حضرت امام حسین که بینا و شنوا و قاری کلام الله
بود اقدام باین فعل شنیع و عمل قبیح نمیکرد زیرا که اهل معصیت اگر چه بسیار در معصیت جری
و در ارتکاب مناهی و معاصی لا ابالی باشند اما همیشه شخص عالی یا زاهدی را مشاهده نمایند
که از ارتکاب ان عمل نفرت و کراهت دارند مهما امکن در صدد ستر و پوشش ان عمل از ان شخص
بر میاید که مطلع بر ان معصیت نگردد ایا وای بر دل افگار و قلب بیمار سید الساجدین و مظهر الهی
ایا چگونه در مجلس ان مرد ازل و ابد مشاهده مینمود که ان ملعون بد بنیاد باین فعل شنیع مباشر

ومراول

67

ومراول بود و با وجود این ان لعین هیچ حیائی از ان حجت خدا ننموده شریعتی که جد
بزرگوار و پدر عالیمقدار ان بهترین ابرار سعیها و کوششها در انتظام اقامت ارکان
و بنیان ان نمودند چگونه ان لعین پلید در صدد تخریب ان میکوشد و با وجود این ان
مظهر زاهدین قادر بر منع ان لعین نبودند ایا چگونه اثر و صبر و تحمل مینمود و جان
خود را و میکرد اه اه کاشکی ان ملعون ازل و ابد بهمین قدر از معصیت اقتصار میکرد
و بدندان درشت دندانهای قلب دوستان و شیعیان را زیاده تر مجروح نمینمود اه اه در حین
تحریر متذکر حدیثی شدم که در اخبار سلاطین [illegible] دیده ام و این حدیث را
علامه مجلسی در جلاء العیون نقل نموده است از حضرت امام رضا ع روایت کرده که انحضرت فرمودند
که چون سر مطهر حضرت امام حسین را بمجلس یزید اوردند مجلس شراب اراست و با ندیمان خود
شراب زهرمار مینمود و با ایشان شطرنج بازی میکرد و شراب بسیار بخود میل
و میگفت بیاشامید که شرابی مبارک است که سر دشمن ما در نزد ما گذاشته اند و دل شاد
و خرم گردیده ام و دشنام بحضرت امام حسین و جد و پدر انحضرت میگفت و هر وقت که
در قمار بر حریف خود غالب میشد سه پیاله شراب زهرمار مینمود و ته جرعه شراب را
در پهلوی طشتی میریخت که سر مطهر ان سرور در ان طشت بود اه اه از بیحیائی
و جرات ان شقی بر ارتکاب این عمل شنیع که شقاوت و قساوت قلب این شقی از متوکل
ناصبی زیاده تر بوده زیرا که ان شقی هرگاه که از حضرت امام علی نقی علیه السلام ان کلمات شنید
فی المجلس حیا کرد و گریست و لکن این لعین ازل و ابد بر شقاوت خود افزود و علاوه
کلمات ناملایم در خصوص احکام شریعت بیضا ضیاء نبوی صلی الله علیه و آله [illegible]
که یکی از انها این بود که ای حسین علیه السلام جد تو نظر بطلب ریاست [illegible]
طرف طلب [illegible]
زدن بر سر [illegible] اگر نخواهم این دختر را بکشم [illegible]
عمل او [illegible]
که از این [illegible]
فرموده است   فصل المصائب [illegible]

[illegible] لا یسبق الا جل

[illegible]

بدانکه چون کلام در نزع روح و شدائد است اشاره اجمالی از لامینام در بیان نفس و روح و آنچه
مفارقت میان این بدن این بدن میمیرد و آنچه باقی میماند در زیر است مثل و در بجیبیت
در اینکه این بدن عنصری که مرکب است از گوشت و پوست و استخوان و حیوة او منوط با کل
و شرب و خواب و بیداری و سکون و حرکت است بدو چیز دارد یکی آنکه دارند آنست که روح
حیوانی باشد که آن بخاری است که از جوف با عضا و جوارح میرود و مثل اینکه از ریشه
درخت آب جمیع اجزای درخت میرود و غذای درخت یافت و حیوة درخت منوط بر آنست
که هرگاه آن ریشه بواسطه علت آن ضایع میشود همچنین انسان و حیوان موجود
مرکب از رگهای که حکیم علی الاطلاق در بدن او قرار داده جلب میشاید و بواسطه آن رگها با عضا
و جوارح نرسد نابود و ضایع میشود و مثل چراغ که هرگاه روغن بفتیله و بواسطه روشنائی آن میبرد
نابود که روغن در فتیله است چراغ روشنائی میدهد و اطراف و جوانب خود را روشن میسازد
همچنین در انسان و حیوان بلکه نباتات و اشجار و مادامیکه از دو جهت بر جست با عضا و جوارح یا نها
میرسد حیوة باقیست و الا ضایع و نابود میشوند و همه روح است که در عالم [illegible]
و این روح محل بار امانت و اطاعت و انقیاد حضرت رب العزت نیست [illegible]
بلکه محل بار امانت که خداوند عالم فرموده انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض فابین ان یحملنها و اشفقن منها
و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا از چیز دیگر است و آن همان است که خداوند فرموده و نفخت
فیه من روحی و همان است که حضرت رسول صلعم فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه و همان است که
که میگوئی من [illegible] کردم من گفتم من [illegible] که نسبت فعلها بخود میدهی و آن از عالم
جسم نیست له تعلق بالبدن تعلق التدبیر و التصرف داخل فی البدن لا بالممازجة و الحلول
خارج من البدن لا بالمزایلة و الانفصال [illegible] منزه عن الصفات الجسمیة متعلقة بالجسم
تعلق التدبیر و التصرف فقط و هو مختار اعاظم الحکماء الالهیین و اکابر الصوفیة و الاشراقیین و
و علیه استقر رای اکثر المتکلمین من الامامیة کالشیخ المفید و بنی نوبخت و المحقق نصیر الدین
الطوسی و العلامة [illegible] و من الاشاعرة الراغب الاصفهانی و ابی حامد الغزالی
و فخر الرازی و هو المذهب المنصور الذی تشیدت ارکانه الکتب السماویة و انطوت علیه الانباء
النبویة و عضدته الدلائل العقلیة و الشواهد و الامارات الحدسیة و المکاشفات الذوقیة و حق ثابت
هو مذهب است که این بدن یک نگاه دارنده دارد و یک سلطانی دارد که امر و نهی در این بدن دارد
و از برای این مدبر خدا اسم است بعبارات مختلفه باعتبار اینکه قابل نقصان و کمال است [illegible]
تعالی [illegible] تعلق گویند و باعتبار اینکه زنده است زنده کننده جسم است روح [illegible]

موتی

وقریب بهذا قول [illegible] والذی علیه المحققون انها غیر داخلة فی البدن بالجزئیة والحلول [illegible] عن الصفات الجسمیة

جمال الدین الحلی

بنابراین

[illegible]

و باعتبار آنکه اثبات بذات در ادراک کند و دیگر آنست عقل گفته اند و باعتبار آنکه
حقیقی است و قابل قسمت نیست روح امری گفته اند و باعتبار آنکه از عالم علویست
و از جنس ملائکه است روح ملکی گفته اند و باعتبار آنکه مجرد و منقطع بود و با آلات
و مظاهر جسمانی مشغول روح قدسی گفته اند آنست معنی آنکه گفته اند که انسان
چهار روح است و آنست معنی آنکه بعضی گفته اند که نبی و ولی و امام پنج روح دارد
و مؤمن چهار روح و اطفال و کفار سه روح [illegible] صفتی که انسان دارد
جمیله و ذمیمه شاید که گویند [illegible] روح ملکی و روح شیطانی
آنکه روح بحقیقت [illegible] حقیقت قابل فضائل و کمالات است نفخی
قابلیت کارهای خیر و استعداد کارهای شریف دارد [illegible] صفتی
که انسان موصوف [illegible] باعتبار همه
صفتی روح و عقل امتیاز میکنند [illegible] اوصاف و اخلاق بشر را
روح و عقل [illegible] جوهر عقل جوهر روح و معرفت قابل زیاد
و نقصان [illegible] قابل نقصان و کمالست
اطلاق [illegible] از این جهت [illegible] کرده اند
خداوند عالم [illegible] نسبت بخود داده اشاره از آنست که شناختن این روح
در قوه بشر نیست [illegible] بشناسند چنانچه معرفت باری تعالی
در قوه احدی نیست چنانچه بعضی نظم [illegible] من عرف النفس فقد عرف
و در [illegible] لتخوض ما یکشف فالعجز [illegible] و الرشاد فاسلکا بالعجز فاعترف لئلا تهلکا
اگرچه شناختن [illegible] ممکن نیست لیکن صفات [illegible] بیان فرموده [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام [illegible]
خزائنی اعظم من العرش و الکرسی و اطیب من الجنة و ازین من الملکوت ارضها المعرفة
و سماؤها الایمان و شمسها الشوق و قمرها المحبة و نجومها الخواطر و سحابها العقل
و مطرها الرحمة و اشجارها الطاعة و ثمارها الحکمة [illegible]
[illegible] و لها اربعة ابواب العلم
و الحلم و الصبر و الرضا [illegible] القلب [illegible]
[illegible] حقیقت آدمی [illegible]
[illegible]
و لیکن [illegible] ملکوت و جوهر [illegible]
[illegible]

وابن بدن عنصری ظاهری قرار داده و او را مقید بقید علاقه این بدن و محبوس در زندان تن نموده تا وقتی
معین و اجلی موعود که در این مدت حبس و قید بر مرکب فرس سوار شده و او را بتصرف خود در او در حکم دانی
نموده به اعضا و جوارح این بدن تجارتی نموده منفعتی حاصل نماید بمضمون الدنیا مزرعة الاخرة از این
تحصیل نماید و خود را بانواع کمالات حسنه زینت دهد و کمالات صفات حمیده و صفات پسندیده نموده
باید بوطن اصلی خود عود نماید تا از ثمرات آن در دار جزا منتفع گردد و بتقریر دیگر هر یک بحکم شهری از
از شهرهای اقلیم آفرینش که پادشاه کشور هستی که حکم علی الاطلاق و علم ایجاد و جمیع آن است
هر یک جدا با قطعات روح و خلقی که از آن ودکان عالم غیر تهالک است مقرر نموده و او را فرمان فرما
و والی بر این بدن عنصری فرموده و از بدن را مطیع و منقاد او نموده تا از مداخل و منافع
این شهر ... در لطیفه سفر نموده و از خود عوده مسافرت بعالم قدس نماید
و منزل او در غلو تختانه انس گردد و مستعد قبول فیوضات ملکوتیه تا ... الارباب گردد
و از کثرت مجاهدات و ریاضات بجائی رسد که این بدن عنصری که از جنس او نیست
او را ... غایب ... که متلاشی نشود و از هم نپاشد اگر هزار هزار سال در
زیر خاک بماند بر قوانین ... از قلب بر او نازل او را از فساد و انقلاب و صنایع شدید
نگاه دارد چنانچه این مرحله در کتب سیر و تواریخ شهیر و معلوم است که مرئی العین دیده شده است
که ابدان شریفه علمای کاملین و مجاهدین با نفس اماره در قبور خود موجود بوده و خواهند بود
و حکایت حر بن یزید ریاحی و بدن او در قبر که تازه و بی نقص بود از شاه اسمعیل صفوی در خواص
منقول است و بنا وجودی که از زمان شهادت حر بن یزید تا زمانی که ... و او در نظر باد شاه
نگاه افتد سالهای بسیار و قرنهای بیشمار گذشته و با وجودی که حر بن یزید از لشکر شقاوت
اثر این زیاد بود و از جانب از شقی ناموز بحرب از سرور عالمیان کربلا بود و اول دفعه سرراه
بر آن سرور گرفت و مانع شد که امام ورود بمدینه برگردد و روز عاشورا چون تلبیس توجیه نمود
سبب نظر منظور و مخاطب حضرت امام الحسین روحی و روح العالمین فداه قابل فیوضات الهی گردید
و اما این نفس در مقام تنزل شود و متابعت نماید قوای شهویه و با حیوان یکی میشود از آن نفس
بهیمی گویند و اگر متابعت نمود قوای غضبیه را آن نفس سبعی گویند و اگر رذائل اخلاق بملکه او شد
او را نفس شیطانی گویند و این هر سه قسم را نفس اماره گویند و خداوند در حق او فرموده است
ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و چون این نفس در منزله ادنی است که میسوزاند جمیع اشیا ...
بنماید جمیع اعمال را الا ما رحم ربی چنانچه در حکایت حضرت یوسف و زلیخا خداوند به یوسف رحم
نمود و برهانی از براهین حق خود را ... بار داشت و لقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه

ددو

و دو برهان رب که حضرت یوسف را از عمل مانع شد چند وجه ذکر نموده اند و احادیث
باب مختلف است و اعتقاد حقیر این است که برهان رب در این مقام که امروز را از عمل باز داشت نفس عصمت است
که در انبیا علیهم السلام میباشد همان مانع گردید او را از عمل چنانچه ملکه راسخه که در مؤمنین است
ایشانرا از ارتکاب معاصی نگاه میدارد که او را فعل الی تعبیر نموده اند ملکه را سخه و بعبادت
دیگر نفس مطمئنه گفته اند زیرا که نفس انسانی اگر از مجاهده با جنود جهل بمقامی برسد که
تمام از اضطراب و مقتضیات شهوت و حب جاه و مال و مباعدت او بر طرف نه شده
و در ترک و ارتکاب معاصی و مناهی ملامت نماید افعال و کردار خود را
اللوامة و اگر نفس سکون دارد و از اضطراب مقتضیات شهوت رها گردید او را نفس
مطمئنه گویند چنانچه خداوند به پیغمبر فرماید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و اگر راضی بقضای الهی باشد راضیه اش گویند
و اگر مناجی برسد که خدا از او راضی باشد مرضیه اش گویند و اگر صفاتی در آن باشد
که قابل صور حقه شود او را ملهمه گویند بالهام الهی یا ملک پس از این جهت اسامی نفس
مختلف میشود و تفصیل این مطالب را در رفیع المعاد نوشته ام هر که خواهد باو رجوع نماید
و در کتاب مدینة المعاجز از مصابیح الانوار نقل نموده که حضرت صادق به مفضل بن عمر
فرموده مثل روح المؤمن و بدنه کجوهرة فی صندوق اذا اخرجت الجوهرة منه اطرح الصندوق
ولم یعبا به وقال ان الارواح لا تمازج الابدان ولا تواکلها وانما هی کالکلل للابدان محیطة بها
نظیر روح مؤمن و بدن او چون سنگ گران بهائیست که در صندوقی باشد هر گاه آن سنگ قیمتی را از
آن بیرون آرند صندوق را بیندازند و باو اعتنائی نکنند و فرمودند بدرستیکه ارواح مخلوط نشوند
با بدنها و جز نمیخورند با بدنها بلکه غذای روح مثل غذای بدن نیست بلکه غذای او از جنس روحانیت است
که علم و معرفت و امثال آنها باشد و چنانچه بدن بسبب نرسیدن غذای او فاسد و فنا میشود روح نیز
بسبب فقد علم از او ناخوش و فاسد میشود چنانچه در حدیث لقمان است که وصیت فرمود فرزند خود را
که با علما مجالست نما لان الله تعالی یحیی القلب بنور الحکمة کما انه یحیی الارض بوابل السماء و محبت خلیق
از علما فرموده اند العلم روح الروح و نور الموت و حیوة الابدیة التی لا یمکن زوالها و انقطاعها ابدا
و از غرر و درر نقل نموده است حضرت امیر المؤمنین ع فرموده لا موت لاحیاء العلماء و قوت الارواح الحکمة

و تحقیق
آنکه چون شخص که از اهل و تاج بدن
میباشند و اطراف بدن اهتمام فرا
گرفته اند و جمعی احادیث کلی میباشند
بجای کلیل و جمعی از قرب بهشت مفروش
میباشند چون کل آن بهشت ... که در
اطراف شخص می گردند که تشریف اهل مشهوده
بنا بر این مختصر ... نظر ... مقصود ...
مقصود را فرموده ... که فرموده ...
باشد

از تحفة الابرار

ودر کتاب سراج المتهجدین روایت نموده ام که حضرت عیسی که معجزه او آن بود که بقدرت الهی جل شانه
مرده را زنده مینمود بعضی از کفار در مقام انکار بان سرور ابرار عرض نمودند که تو زنده مینمائی
امواتی که تازه مرده اند شاید این اشخاص مرده نباشند یعنی این ساختگی وحیله بوده باشد زنده نما
از برای ما اشخاصی را که بعد از مدتی سابقه فوت شده اند آن سرور فرمودند که شما اختیار نمائید از
اموات در زمان سابق هر که را خواسته باشید عرض نمودند که زنده کنید از برای ما سام پسر نوح را
حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز بجا آوردند و استدعا از درگاه رب العزة
جل شانه نمود که سام را زنده نماید سوال آنحضرت بشرف اجابت مقرون شد سام زنده شد دیدند موی
سر و ریش او سفید شده سوال نمودند که در زمان تو پیری نبوده این سفیدی موی ریش و سر تو از چه
راهست در جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا گمان نمودم که قیامت قائم شده از آن هیبت
موی سر و ریشم سفید شده سوال نمودند که چند وقت است از زمان فوت تو تا بحال گفت چهار هزار سال
لیکن شدت الم موت هنوز از خاطرم محو نشده و مرحوم حاجی سید محمد باقر در تحفة الابرار فرموده است
که بعضی موت را تشبیه فرموده اند بدرختی که خار بسیار داشته باشد مثل خار مغیلان و داخل شده باشد هر خاری از آن درخت
بجوف انسان و هر رگی رفته باشد برگهای انسان شخصی شدید القوة آن درخت را بقوه تمام بکشد معلوم است
تا الم آن نه بحدی است که تحمل توان نمود موت نیز چنین است   برادر چاره تلخی مرگ را چند چیز میتوان
نمود یکی از آنها گریه در شبها است از خوف خدا و گریه نمودن بر حضرت امام حسین ع چنانچه در حدیث سمیع بن
عبد الملک وارد است که حضرت صادق ع باو فرمودند که پدرانم در وقت مرگ نزد تو حاضر میشوند
و سفارش مینمایند بملک موت که با تو مهربانی نماید ملک موت با تو چنان مهربان میشود مثل مادر بطفل

عجز خود در دان دوا بنا است که هنوز اشک نادیده تو بیرون نیامده حق تعالی رحمت خود را شامل
حال تو گردانیده واگر قطره از اشک چشم تو در جهنم بریزد حرارت آتش جهنم برطرف شود در وقت مردن
چون ما را ببیند شاد شود وان شادی از دل او بیرون نرود تا بر حوض کوثر بر ما وارد شود و همه
راحت وقت نزع روح محبت و دوستی علی بن ابیطالب است که اخبار بسیاری بران دلالت صریح دارد که
از انجمله حدیث ابن عمر است که طویل است و بعضی از ان اینست که محب علی از دنیا بیرون نمیرود تا از حوض
کوثر بیاشامد و از میوهای طوبا بخورد و جای خود را در بهشت ببیند و اسان مینماید حق تعالی بر او سکرات
مرگ را و میفرستد بسوی او ملک موت را برفق و همواری الی اخر الحدیث   طریقه نزع روح از برای مومنین
کاملین یا کسانی که اثنا عشری باشند ولیکن در دنیا بمعصیت و گناهی الوده شده باشند تفصیل این مطلب را
در ذخیرة المعاد از اعتقادات صدوق اخذ نمود که از ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک المنان بطریق
نقل شده اما حضرت امیر المومنین ع فرمودند اما ولینا والمطیع لامرنا فهو المبشر بنعیم الابد واما عدونا
والمخالف لامرنا فهو المبشر بعذاب الابد واما المبهم امره الذی لا یدری ما حاله فهو المومن المسرف علی
علی نفسه لا یدری ما یؤل الیه حاله یاتیه الخبر مبهما مخوفا ثم لم یسوّیه الله عز وجل باعدائنا و یخرجه من
النار لشفاعتنا یعنی اما طریقه نزع روح دوستان ما واطاعت کننده امر ما پس در ان حال بشارت داده میشود
بنعمتهای ابدی واما طریقه نزع روح دشمن ما و مخالف کننده امر ما پس در ان حال بشارت داده میشود
بعذاب همیشگی واما طریقه نزع روح ان کسی که حالش معلوم نیست یعنی نه مطیع کامل است و نه عدو ظاهر
پس او مومنی است که اسراف نموده است بر نفس خود و پا از اندازه عبودیت بیرون نهاده است نمیداند که
مال حال او چه خواهد شد میاید او را از خدا ناگهان ولی خبر مشوب نمیفرماید خداوند عز وجل او را با دشمنان

ما

ما یعنی او را با دشمنان ما معذب نمیفرماید و بیرون میاورد او را خداوند عالم از اتش جهنم بسبب شفاعت
ما و اما حضرت امام حسن ع در وقتی که سوال کرده شد از ان سرود فرمودند اعظم سرور یرد علی المومنین اذا
نقلوا من دار النکد الی دار نعیم الابد واعظم ثبور یرد علی الکافرین اذا نقلوا عن جنتهم الی نار لا تبید
ولا تنفد یعنی بزرگتر خوشحالی است که وارد میشود بر مومنین هرگاه رحلت نمایند از خانه مشقت و درد بخانه
نعمتهای همیشگی و بزرگتر الم و دردی است که وارد میشود بر کافرین هرگاه نقل شوند ایشان از بهشتهای
خود ایشان که دنیا است بسوی اتشی که اخر ندارد و تمام نمیشود واما حضرت امام حسین ع در روز عاشورا
و بعضی از اصحاب [illegible] ان کاملین [illegible] سرور مظلومان
در روز فرقی رنج و عنا رنگ مبارکش اشکفته میشد و هر چند دردها و بلایا بر ان سرور بیشتر وارد میشد
بهجت و سرورش زیادتر میشد اصحاب ان سرور از این حال تعجب مینمودند ان سرور بایشان میفرمود صبرا بنی الکرام
فما الموت الا قنطرة یعبر بکم عن البؤس والضر الی الجنان الواسع والنعیم الدائم فایکم یکره ان ینتقل من
من السجن الی قصر وما هولاء اعدائکم کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب الیم الی اخر الحدیث بعضمه نماید
مصاحبان ای فرزندان گرامی پس نیست مرگ مگر مثل پلی که عبور مینماید از ان پل از المها و دردها و بدیها
بسوی بهشتهای وسیع و نعمتهای همیشگی پس کدام یک از شما ناخوش دارید که نقل شوید از زندان بسوی قصر
جنان و اما این گروه دشمنان شما پس مثل کسی است که نقل شود از قصر جنان بسوی زندان و عذاب ابدی
واز حضرت سید الساجدین سوال شد از مردن فرمودند للمؤمن کنزع ثیاب وسخة قملة وفک قیود واغلال
ثقیلة والاستبدال بافخر الثیاب واطیبها روایح واوطی المراکب وآنس المنازل وللکافر کخلع ثیاب فاخرة والنقل
عن منازل انیسة والاستبدال باوسخ الثیاب واخشنها واوحش المنازل واعظم العذاب یعنی ان سرور فرمودند
مرگ از برای مومن مثل کندن لباسهای چرکین شپش دار است و باز نمودن نعلها و غلهای سنگین

و مثل بدل نمودن ثیاب خشن و جیفه و حسنه و نظیف لباسها و مثل سوار شدن بر مرکب ها آنقدر تر و تر بین منازل
و مانند انتقال کافر که از لباسهای فاخر و نقل نمودن او است از مأنوس ترین منازل بسوی
وحشت ترین منازل و عظیم ترین عذاب و نکال
بلباسهای چرکین و درشت که نقل از زمین ... او است و بدل نمودن ... نباشد

و سؤال شد از امام محمد باقر ع ما الموت فقال هو النوم الذی یأتیکم کل لیلة لکنه طویل مدته لا ینتبه
منه الا یوم القیمة فمن رأی فی منامه من اصناف الفرح ما لا یقادر قدره ومن رأی فی نومه من اصناف الاهوال
لا یقادر قدره فکیف حال من فرح فی النوم ووجل فیه هذا هو الموت فاستعدوا له یعنی سؤال شد
از امام محمد باقر علیه السلام چیز چگونه است مرگ پس فرمود مرگ همان خوابی است که فرا میگیرد شما را
هر شب لیکن آن خواب مدتش طویل است بیدار نمیشود از خواب مگر در روز
روز قیامت پس او میبیند در خواب چیزی از اصناف خوشحالی چیزها که در شمار نمی آید و
میبیند در خواب از اقسام هولها و المها چیزها که در شمار نمی آید پس چگونه است
حال کسی که خوشحال شود در خواب و بترسد این همان مرگ است بعینه پس مهیا شوید از برای مردن

و سؤال از حضرت امام جعفر صادق ع که صف لنا الموت فقال هو للمؤمن اطیب ریح یشمه فینعس لطیبه
و ینقطع التعب و الالم کله عنه و للکافر کلسع الافاعی و لدغ العقارب و اشد الی اخره
یعنی کسی سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بیان کن از برای ما مرگ را پس فرمود
که مرگ از برای مؤمن مثل پاکیزه ترین بوی خوشی است که ببوید او را ... پس ... میشود و برطرف شود تعب و الم و مشقت از او جمیعا و مرگ از برای کافر مثل گزیدن افعی ها و زدن عقرب ها است
و در دیگر احادیث است که ... از پیغمبر ما ... در وقت نزع روح مشاهده میشود که بر بعضی
مؤمنین وارد میشود بجهت پاک شدن او از معاصی و معایب است که نمی پاک از دنیا رحلت نماید و برود
که نسبت ... باشد و آن راحتی که در نزع روح بر کافر و فاجر مشاهده مینماید بجهت استیفاء
اعمال خوبی است که در دنیا نموده در همین وقت با او میرسد که در آخرت حسنه از برای او نباشد و مستحق

عقاب

عقاب شود و اینکه در بعضی از کافرین و فاجرین مشاهده مینماید که نزع روح شدید و مورد الم و درد است
بجهة اینست که چون حسنات ندارد این اول نکال و عتاب و عقاب او است و خدا عادل است و جور نمیکند
و داخل شد حضرت موسی بن جعفر ع بر مردی و حال اینکه او در سکرات مرگ غرق شده بود و از شدت نزع
روح کسی را جواب نمیداد با او و در عرض شد فدایت شوم چه گونه است مرگ و چگونه است حال این شخص ان
سرور فرمودند اما مرگ پس از تصفیه کننده است که پاک مینماید مؤمنین را از ذنوب و گناهان ایشان
و این اعمالی است که وارد میشود بر ایشان حد کفاره آخر گناهان ایشان و مرگ از برای کافرین تصفیه کننده است
ایشان را از حسنات ایشان و آخر لذتی است که با ایشان میرسد که بعد از آن لذتی از برای ایشان نیست و اخرت
ایشان است و اما صاحب این شدت نزع پاک شد از گناهان چنانچه جامه شسته میشود از چرک و قابل شد
ملاقات ما ائمه اطهار را در دار ابد و مردی از اصحاب حضرت امام رضا ع مریض شد و آنسرور او را عیادت
نمود و فرمود چه گونه یافتی مرگ را عوض نمود الم شدیدی در خود مشاهده مینمایم آنسرور فرمودند این
مرگ نیست بلکه وارد شده بر تو چیزی که بترساند تو را و بشناساند بتو بعض از احوال مرگ را مردم بر دو قسم
میباشند بعضی بواسطه مرگ خودشان در راحت واقع میشوند و بعضی از مردن ایشان دیگران در راحت واقع
میشوند پس تو تازه نما ایمان بخدا و رسول و اقرار بولایت ما را تا در راحت واقع شوی آنشخص چنین
نمود و نزع روح بر وا شان رسیک شد و حدیث طویل است در تحفة الرضویه نقل نموده ام و قیل لمحمد بن
علی ع ما بال هؤلاء القوم یکرهون الموت قال لانهم جهلوه فکرهوه و لو عرفوه و کانوا من اولیاء الله
عز و جل حقا لاحبوه و لعلموا ان الآخرة خیر لهم من دنیاهم قال یا عبد الله ما بال الصبی و المجنون من الدواء
المعید لبدنه و النافی للالم عنه فقال لجهلهم بنفع الدواء فقال والذی بعث محمدا بالحق نبیا ان من استعد للموت

۲

النعاس النوم
اول النوم و هو ریح لطیفة تأتی من قبل الدماغ تغطی العین و لا تصل الی القلب فاذا وصلت الیه کان نوما
مجمع البحرین

[illegible]

هو الاستعداد فهو انفع لهم لهذا الدواء من هذا المعالج اما انهم لو عرفوا ما يؤدي اليه الموت [illegible]

[illegible]

ودخل علي بن محمد عليهما السلام على مريض وهو يبكي ويجزع من الموت فقال له يا عبد الله تخاف من الموت لانك

لا تعرفه أرأيتك اذا اتسخت ثيابك فتقذرت فتأذيت من كثرة الوسخ والقذر عليك واصابك قروح

وجرب وعلمت ان الغسل في الحمام يغسلك ويزيل عنك ذلك كله اما تريد ان تدخل الحمام فتزيل ذلك

او ما تكره ان لا تدخله فيبقى ذلك عليك فقال بلى يا ابن رسول الله فقال عليه السلام ذلك الموت هو ذلك

الحمام وهو اخر ما يبقى عليك من تمحيص الذنوب الى اخر الحديث يعني [illegible]

[illegible]

وحضرت امام حسن عسكري در بيان موت در اخر حديث فرمودند وجاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا

رسول الله صلى الله عليه وآله ما بالي لا احب الموت فقال النبي صلى الله عليه وآله الك مال قال نعم قال قدمته امامك قال لا قال

فمن ثم لا تحب الموت يعني آمد مردي بمجلس رسول خدا صلى الله عليه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقال رجل لابي ذر رضي الله عنه ما بالنا نكره الموت قال لانكم عمرتم الدنيا وخربتم الآخرة فتكرهون

ان تنقلوا من عمران الدنيا الى خراب الآخرة فقيل له كيف ترى قدومنا على الله قال المحسن كالغائب

يقدم على اهله واما المسيء كالآبق يقدم على مولاه وهو منه خائف قيل له كيف ترى حالنا عند الله عز وجل

قال اعرضوا اعمالكم على كتاب الله ان الله عز وجل يقول ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم قال الرجل

فاين رحمة الله قال ان رحمة الله قريب من المحسنين [illegible]

[illegible]

ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم [illegible]

ان رحمة الله قريب من المحسنين [illegible]

ودر حديثي وارد شده است كه حضرت صادق عليه السلام فرمودند كه هر روز قبر ندا مينمايد كه منم خانه غربت ومنم خانه

تنهائي ووحشت ومنم خانه تاريكي وظلمت ومنم خانه مار وعقرب وكرم وحشرات ومنم قبر كه باغي

از باغهاي بهشتم وگودالي از گودالهاي دوزخ ودر روايتي ديگر بعد از اين ندا ميگويد كه چه چيز از براي

من مهیا نموده و در حدیث دیگر که در مجمع المعارف روایت نموده اینست که هیچ بنده
مسلمانی نیست که بگذرد به مقبره از مقابر مسلمانان مگر آنکه اهل قبور گویند که ای غافل اگر میدانستی
آنچه ما میدانستیم البته میگداخت گوشت بر جسدت و نیز در آن کتاب از بعضی از زوجات حضرت
رسول صلعم مرویست که داخل شد رسول خدا صلعم بر من خواستم برخیزم از برای تعظیم آنحضرت و چنانچه عادت
ما بود فرمودند باش پس خوابیدند آنحضرت بر پشت و سر مبارک بر دامن من نهاد پس تجسس نمودم آنحضرت
نگریستم نوزده دانه موی سفید در آن بود پس فکر نمودم در پیری و بیرون رفتن رحمت خدا از دنیا
پس گریستم و قطره از اشکم بر رخساره مبارکش چکید پس آنحضرت بیدار شده از سبب گریه من پرسیدند
چون عرض کردم فرمودند کدام بر میت شدیدتر است عرض نمودم بفرمایید یا رسول الله آنحضرت فرمودند
وقتیکه بقبرش گذارند و برگردند و او باقی ماند تنها و بیکس در تنگی و وحشت قبر با عملش پس عرض
نمودم که چه قسم است در وقتیکه او را از خانه و منزلش بیرون آورند و شیون و فریاد کنند زنان با اطفالش
فرمودند شدید است ولیکن این از آن شدیدتر است پس فرمودند که چون غسال داخل شود که لباسش
را بکند و لباس او بیرون آورد فریاد مینماید روحش مقابل جسدش که همه خلایق سوی جن و انس همه میشنوند
که بخدا قسم میدهم تو را که مدارا کن و همواری با جسد من که درین ساعت از چنگ موت رها شده ام و مجروح
است از نزع روح و چون خواهند که در کفنش بپیچند باز ندا کند و قسم دهد که سرم را در کفن مپیچ که بار دیگر
به بینم دیدار اهل و عیال و دوستان خود را که این دیدار آخر ایشان است و چون خواهند که در کفنش بپیچند
از خانه اش بیرون کنند فریاد نماید که ای جماعت مسلمانان تعجیل منمایید که تا وداع کنم اهل خود را زیرا که
واگذاشتم زن خود را بیوه و بی نوا پس آزارش مکنید و واگذاشتم اولاد خود را یتیم پس ایشان احسان کنید

وتعجیل

و تعجیل مکنید تا بشنوم صدای ایشان را پس سه قدم بروید که صدائی مینماید که جمیع خلایق بغیر از جن و
انس همه بشنوند که ای یاران فریب ندهد شما را دنیا چنانچه مرا فریب داد و استهزا نمود چه که پس از من که
من بجا گذاشتم هر چه را جمع نموده بودم برای میراث خوار که هیچ گناهی از من متحمل نمیشوند پس چون نزدیک
قبر رسد گوید ای برادران میدانستم که مرا ضایع خواهید گذاشت در تاریکی میان قبر همین توقع دارم که مرا
از دعا و صدقه و احسان فراموش منمایید و ازین جهة است که در کتاب خلاصة الاذکار حدیثی از حضرت نبوی
روایت فرموده که بر میت شدیدتر و سخت تر از شب اول قبر او نیست رحم نمایید اموات خود را بصدقه دادن
که دران شدت و وحشت قبر صدقه شما از جانب او گشایشی باشد اعطا میفرماید پس هرگاه صدقه ممکن نباشد
از برای شما دو رکعت نماز بجا آورید بطریقی که مشهور است هرگاه چنین کنید خداوند میفرستد بسوی قبر
او هزار ملک و با هر ملکی تحفه و حله باشد و خداوند وسعت عطا میفرماید در قبر او تا روز قیامت و عطا
مینماید خداوند بان شخص که این نماز را بجا آورده بعدد آنچه آفتاب بر او طالع شده ثوابی و چهل درجه از برای
او بلند مینماید و کیفیت این دو رکعت نماز را بسه قسم نقل نموده اند اول اینکه در رکعت اول بعد از حمد آیة
الکرسی و در رکعت ثانی بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر و بعد از نماز بسجده رود و در
سجده بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابهما الی قبر فلان دوم آنکه در رکعت اول بعد از حمد
دو مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره الهیکم التکاثر سیم آنکه در رکعت
اول بعد از حمد آیة الکرسی و دو مرتبه سوره توحید و در رکعت دوم ده مرتبه سوره تکاثر و نیز در آن
کتاب روایت شده که چون سه روز از دفن میت بگذرد روح گوید پروردگارا مرا رخصت فرما تا رفته
جسد خود را به بینم پس اذن یافته میرود بسوی قبر خود و نظر مینماید بر جسد خود در حالتیکه آب از منخر

دماغ او بیرون آید و از دهان و گوش او سیلاب نموده باشد پس ببیند خود بگرید بسیار و گوید ای بدن
بیچاره من یاد در خاطر داری حیات ایام دنیا را اینست منزل وحشت و بلا و پوسیدن و جای غم و پشیمانی
و عنا و مهر و حبوب و اسمان و بعد از پنج روز با نجاست بدن نموده ببیند می‌آید ناگاه بیند که چرک و زرد اب
از بینی و دهان و گوشهای او سر کرده و سیلاب نموده پس بگوید بر او گریستن شدید و گوید ای بدن
بیچاره من یا هیچ یاد می‌نمائی زندگانی دنیا را و یاد می‌نمائی این منزل وحشت و شدت را که تدارکی از برای این
مکان بیشتر نرسید پس بعد از هفت روز دیگر باز آمدن میکرد که جسد خود را ببیند ناگاه مشاهده نماید
که سیلاب خون و چرک از گوش و دهان و دماغ او روان و کرمها در جسد او افتاده پس بگرید و زاری تمامتر
گوید که این منزل جای وحشت و عقربها است و منزل خوردن کرمهاست گوشت و پوست بدن و اعضای ترا
بخاطر آور ایام چون بودند کان خود را و یاد آور عیال و آشنایان خود را که با تو یک محبت و بیمار و بر تو دعا و گریه می‌نمودند

و چون حدیث سی و نهم از کتاب اربعین مرحوم شیخ بهائی اعلی الله تعالی مقامه فی فرادیس
الجنان معظم له در این باب مناسب مقام بود با بیانات و تحقیقات گران بزرگوار در ضمن
آن حدیث شریف بیان فرموده بودند و یکی از تلامذه ایشان که محمد بن علی المشتهر بابن
خاتون العاملی آن کتاب را بتمامه بلغت فارسی ترجمه فرموده بودند بعد از تطابق
آن ترجمه با مطلب جناب شیخ بزرگوار ایراد نمودیم روایت شده است بسندی که اتصال
دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابرهیم از پدرش ابرهیم از عمرو بن عثمان
و بعضی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی
جمیله مفضل بن صالح از جابر بن عبدالله الاعلی و علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی
از یونس از ابرهیم بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفته فرموده است امیر المؤمنین
علی علیه السلام ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة
مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا
شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی ولده فیقول والله انی
کنت لکم محبا و انی کنت علیکم محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک نواریک
فیها فیلتفت الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا و انی کنت علی لثقیلا فما لی
عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا و انت علی ربک قال فان
کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا و احسنهم منظرا و احسنهم ریاشا فقال ابشر
بروح و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول من انت فیقول انا عملک الصالح

ان يخلّ من الدنيا الى الجنة وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان يعجله فاذا دخل
قبره اتاه ملكا القبر يجرّان اشعارهما ويخدّان الارض باقدامهما اصواتهما كالرعد
القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك
فيقول الله ربي وديني الاسلام ونبيي محمد صلى الله عليه وآله وسلم فيقولان له
ثبتك الله فيما تحب وترضى وهو قول الله عز وجل يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت
في الحيوة الدنيا والآخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم يفتحان له بابا الى الجنة
ثم يقولان له نم قرير العين نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل يقول اصحاب الجنة
يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا قال واذا كان لربه عدوا فانه ياتيه اقبح من خلق
الله زيا وانتنه ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم وتصلية جحيم وانه ليعرف غاسله
ويناشد حامله ان يحبسه فاذا دخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا اكفانه ثم يقولان
له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان له لا دريت ولا هديت
فيضربان يافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله عز وجل من دابة الا تذعر لها
ما خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقولان له نم بشر حال ويسلط الله
عليه حيات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره — فتنهشه

کلام معجز نظام در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام مشتمل بر دو بینش

شرح آغاز بینش اول

خلاصه کلام امیر المؤمنین علیه السلام آنکه بدرستیکه فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر
ایام دنیا است و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت مثالی در آورده میشود در نظر او

ومال او

ومال او و فرزندان او و عملی که در ایام زندگانی از او واقع شده پس باز میگردد بسوی مال خود
و میگوید بخدا قسم بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص و بخل بسیار میورزیدم
اکنون مرا بر تو چیست و چه مدد بر من میتوانی رساند پس او میگوید بگیر از من کفن خود را که
ترا زیاده بر من چیزی نیست حضرت امیر فرمودند بعد از آن باز نگردد بجانب فرزندان خود و
میگوید بخدا قسم که من شما را دوست میداشتم و همیشه حامی شما بودم و در دفع ایذا و آزار شما
میبودم در این وقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدد از شما بمن میتواند رسید ایشان بگویند
در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و پنهان میکنیم ترا در آن که آنچه از ما میباید در باره
تو همین است حضرت امیر فرمودند پس باز نگردد بجانب عمل خود و بگوید بخدا قسم که من بتو بی رغبت
بودم و تو بر من گران بودی اکنون مرا بر تو چیست و از تو بمن چه میتواند رسید عمل بگوید در
جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روز بر آمدن تو از قبر و با تو خواهم بود تا من
و تو بموقف عرض پروردگار در آییم حضرت امیر فرمودند پس اگر دوست خدا باشد در برابر
او در میآید آن صورت بر وجهی که بهترین مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده ترین
ایشان باشد بحسب صورت و حسن منظر و نیکوترین ایشان باشد بحسب لباس فاخر و رخت خوب
و میگوید بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت هر آینه مقدم تو بهترین
مقدمهاست و آمدن تو نیکوترین آمدنهاست پس بگوید با آن صورت که تو کیستی که این بشارت
میدهی و با این عنایت در مقام جبر خاطر ما حیرت زدگان در میآیی او در مقابل میگوید من عمل
صالح توام که باین صورت در آمده ام هان رحلت کن از دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس

او از دنیا رحلت نماید و قبض روح او بشود و حال آنکه او مشتاق‌تر باشد غاسل خود را و
سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب ببرده باشند پس چون به قبر در آید
در آیند به نزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده باشند از دنبال خود موهای
خود را از درازی و میشکافته باشند زمین را از شدت زدن با پاهای خود بر آن آواز ایشان
مثل رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده باشد پس بگویند باو که
کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده او بگوید
در جواب که خدای سزاوار پرستش پروردگار منست و دین من اسلام است و پیغمبر من
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس دعا کنند فرشتگان مر او را و بگویند مر او را ثبّتک
الله فیما تحب و ترضی یعنی برقرار دارد خدا تعالی ترا در آنچه دوست میدارد از او و رضا
او بان معروفست و این قول ایشان ملحوظ است از قول الهی در کلام مجید که یثبّت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی
را که ایمان آورده‌اند بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع میسازند از
برای او قبر او را بقدر که نظر او کار کند پس میگشایند بواسطه راحت او دری از قبر او بسوی
بهشت و میگویند بخواب آسایش در راحتی با دیده خنک و خواب کن خواب جوانان بنعمت پرورده
شده که حضرت عزت فرموده است که انّ اصحاب الجنّة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا
حضرت امیر فرمودند و اگر بوده باشد مر خدای را دشمن پس که خواهد آمد عمل او بصورتی
که بدترین صورتها باشد که خدا تعالی آفریده است از جهت هیئت و زشت‌ترین ایشان

باشد

باشد بحسب تن و بوی ناخوش پس بگوید باو از روی سخریت و استهزا که بشارت باد ترا
بطعام و شرابی که از حمیم است و بسوزندگی آتش که عبارت از نار جحیم است و او مشتاق‌تر
باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند و بشتاب
نبرده باشند و چون به قبر در آید بیایند نزد او آزمایش کنندگان قبر یعنی نکیر و منکر و
بیفکنند از و کفن او را و بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و چه کس است
پیغمبر تو پس او اعتراف بجهل خود کرده در جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در
مقام نفرین او در آمده میگویند لا دریت و لا هدیت یعنی هرگز ندانی و هرگز راه
دانش نیابی بعد از آن بزنند بر سر او گرزی آهنین که تا ایشان باشد ضربتی
که مثل آن آفریده باشد حضرت عزت حیوانی را مگر اینکه بفزع و اضطراب آید از شنیدن
آواز آن سوای جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن آنها نیست بعد از آن بگشایند
از برای زیادتی عذاب او دری از قبر او بسوی دوزخ و میگویند بخواب بر بدترین زمانی
و تسلط دهد خدا تعالی بر او مارها و عقربها و سایر گزندگان زمین را که میگزیده باشد
بینش دوم — او را تا وقتی که برانگیزاند خدا تعالی او را از قبر او مُثّل لهم ماله و ولده
و عمله مثّل بصیغه مجهول و تشدید ثانی بسه نقطه است بمعنی صوّر یعنی مصوّر
میشود و بصورت مثالی در می‌آید هر یک از اشیای سه گانه و سخن میکند با او و او
سخن میکند با ایشان و میتواند بود که مراد از تمثیل و بصورت مثالی در آمدن آنها
نزد او خطور ایشان باشد در خواطر و حضور صورت ایشان باشد در خیال و بر این تقدیر

سخن کردن ایشان با یکدیگر چنانچه مخفی نیست بزبان حال خواهد بود که بمراتب فصیح تر
وخوش بیانتر باشد از زبان قال است حریصا شحیحا شحیح بخیل است بمعنی فاعل
از شح که بفتح شین وکسر وضم هر سه آمده است بمعنی بخل با حرص قال فی القاموس
الشح مثلثه البخل والحرص تؤدیک الی حفرتک تؤدیک بهمزه است بمعنی برسانک
ومراد از حفره قبر است یعنی میرساندت بقبر توانی کنت فیک لزاهدا زهد در شی
بمعنی بی رغبتی وعدم میل بان شیء است قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول
زهد فی الشیء وعن الشیء ضد الرغبة فیه وما اخوان بفتح میم وکسر وضم آن هر سه
آمده واخنهم ریاشا ریاش بکسر رای بی نقطه و بعد از او یاء بدو نقطه زیرین والف
وشین نقطه دار بمعنی لباس فاخر است ابشر بروح وریحان وجنة النعیم روح بفتح را
چنانچه از پیش رفت بمعنی راحت است وبضم را بمعنی رحمت یا جود ابدی وبهر دو
وجه خوانده شده است در آیه کریمه فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة
نعیم چنانچه در کشاف قرائت بضم را در آیه مذکوره از پیغمبر صلی الله علیه واله
روایت کرده است ودر مجمع البیان از امام محمد باقر علیه السلام تفسیر کرده اند
ریحان را در آیه مذکوره بورق طیب ودرخت نیکو وشیخ ابو علی طبرسی از بعض
معتبرین نقل کرده است که مراد بریحان همین گیاه خوش بوست که باین اسم
موسوم است ودر وقت مردن مؤمن از بهشت بواسطه او میآورند تا ببوی
کردن او راحت یابد میقول انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر

ازامام

از امام جعفر صادق علیه السلم بدین وجه روایت شده است که میقول لها انا رایک الحسن
الذی کنت علیه وعملک الصالح الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو واعتقاد حق
توام که در دار دنیا بران بودی وعمل صالح توکه بعمل میآوردی از او این کلام صریح است
در انکه چنانچه عمل در نشاء بصورت جسم در میآید اعتقاد نیز در آن نشاء مجسم میشود
ارتحل من الدنیا ارتحل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی وانه لیعرف غاسله در این کلام
فعلی مقدر است بقرینه دلالت فحوی کلام وواو وانه واو حالی است وتقدیر کلام آن
است که قبر تحل والحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند بسوی اخرت وحال اینکه
میشناخته باشد شوینده خود را وهوش آن دارد که بداند که غاسل او کیست ومیتواند
بود که واو وانه واو عطف باشد وجمله وانه لیعرف غاسله معطوف باشد بر اتاه اطیب
الناس وبرین تقدیر احتیاج به تقدیر کلام نخواهد بود وبنا شد حامل قال فی الصحاح
نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت له نشدتک الله ای سألتک بالله یعنی بعض
عرب گاهی که گوید نشدت فلانا انشده باین معنی است که گفتم باو انشدک الله
یعنی از تو درخواست مینمایم بخدا یخدان الارض یخدان بضم خاء نقطه دار وتشدید
دال بی نقطه بمعنی لشقان است قال فی الصحاح خد الارض یخدها شقها والرعد
القاصف رعد آواز کردن وغریدن ابر است وقاصف ماخوذ است از قصف بفتح قاف
بمعنی شدت وصلابت آواز رعد قال فی الصحاح والرعد القاصف ای شدید الصوت
ومن بعدک در بسیاری از احادیث وارد است که از امام او نیز سؤال میکند واینکه

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم ذکر آن نکردند بنا بر شهرت است اشارت بآنکه
شهرت آن بمرتبه ایست که احتیاج بذکر نیست و بواسطه روایت کرد بسند اقدس
خود سلام الله علیه روایت کرده اند اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم که
در وقت دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیرالمومنین علیه السلام رسول خدا
صلی الله علیه و آله بنفس اقدس مباشر تلقین او بودند بعد از آن فرمودند ابنك ابنك
چون اصحاب از آن پرسیدند فرمودند که از امام او سوال میکردند و او ایستاده است
که در جواب او چه گوید من باو آواز دادم و گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر
پسر من علی بن ابیطالب است علیه السلام فثبت به برصیغه میتواند بود که هر دو بیا
خوانده شود بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدا تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد
از او در ثنای او بان مقرون است و میتواند بود که بنا بوده باشد بصیغه مخاطب
یعنی بر چیزی که دوست داری توان چیز را و از آن راضی باشی و هو قول الله عز و جل
احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بقول ملکین که ثبتك الله فثبت به و برصیغه محذوف
مضاف و تقدیر کلام این باشد که هو مدلول قول الله عز و جل و بهترانست که غاید باشد
به تثبیت و برجای داشتن خدا تعالی مومن را بر آنچه جواب ملکین بر آن داده
است و گفته است الله ربی الخ یعنی تثبیت و برجای داشتن خدا تعالی مومن
را بر آن جواب مصداق قول خدا تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت بر آن دارد
و آنچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت ذکر قبض روح

بنده

بنده مومن میکردند پس فرمودند ثم یعاد روحه فی جسده و یاتیه الملکان فیجلسانه
فی قبره و یقولان له من ربك و ما دینك و من نبیك فیقول ربی الله و دینی الاسلام
و نبیی محمد فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فذلك قول الله تعالی یثبت الله
الذین امنوا بالقول الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مومن شده باشد باز مورد
میکند روح او بجسد او و میایند نزد او دو فرشته پس مینشانند او را در قبر او و میگویند مر او را
که کیست پروردگار تو که به پرستش او قیام نموده و چیست دین تو که بر آن اند بار رفته
و کیست پیغمبر تو که باو ایمان آورده پس میگوید او در جواب که پروردگار من حضرت عزت
تعالی وحده العزیز و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله پس ندا
میکند منادی از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق قول خدا تعالی است
که یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت یعنی ثابت و برجای میدارد خدا تعالی
آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت و سخن پایدار و آنچه روایت شده است از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که ان المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله فلذلك قوله تعالی یثبت الله الذین امنوا الخ یعنی بدرستیکه مسلم
چون سوال کرده شود در قبر گواهی میدهد بآنکه نیست خدائی سزای پرستش سوای
معبود بیهمتا و بآنکه محمد رسول و فرستاده اوست پس این تثبیت و برقرار داشتن
او بر این شهادت مصداق قول خدا تعالی است در قرآن مجید که یثبت الله الذین امنوا
الآیه ثم یفسحان له فی قبره مد بصره فسح له یفسح یعنی هر دو بمعنی وسع له است

از فسحت بضم فا که بمعنی وسعت و فراخی است و مراد بمد بصر از نهایت دوری است
که نظر بان تواند رسید یعنی وسیع و فراخ میسازند بر وی قبر او را انقدار که چشم او کار
تواند کرد و کمان نشود که منافات و تخالف است میان مضمون این حدیث و میان انچه
از پیغمبر صلی الله علیه و اله در ضمن حدیث دیگر روایت شده است که یفسح له فی قبره سبعون
ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازند بر وی قبر او را هفتاد گز در هفتاد گز و انچه در کتاب
کافی روایت شده است از امام جعفر صادق علیه السلم که یفسح له فی قبره سبعة اذرع یعنی
وسیع میسازند بر وی قبر او را هفت گز زیرا که وسعت و فراخی قبر باختلاف درجات
و مراتب هر کس مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبه ادنی وسعت هفت گز باشد و مرتبه
اوسط هفتاد در هفتاد و مرتبه اعلا مد بصر و الله اعلم ثم یفتحان له بابا الی الجنة در بعض
روایات بعد از این فقره این عبارت واقع است که فلا یزال یاتیه من روحها و طیبها
الی یوم القیمة یعنی بعد از ان میگشایند بواسطه اسایش او دری از قبر او بسوی بهشت
که همیشه میرسیده باشد باو راحت و نکهت بهشت تا روز قیامت ثم یقولان له نم
قریر العین قرة عین خنک شدن چشم و بر طرف شدن گریه اوست و دیدن او
انچه اشتیاق دیدن ان داشته باشد و قر بضم قاف ضد گرم است چون عرب گمان
برده است که اشک گریه از بسیاری فرح و خوشحالی باشد سرد است و اشک گریه از
بسیاری حزن و اندوه گرم تعبیر میکنند از فرح و خوشحالی
بسیاری فرح و خوشحالی باشد و ظفر بر دشمن بقره
عین و خنک شدن چشم و میگویند قرت عینه بقر بکسر و فتح قاف و قرة بفتح و ضم
قاف نوم الشاب الناعم ناعم از نعمت بکسر نون ماخوذ است بمعنی ما یتنعم به یعنی
انچه

...نعم بان میباشد از مال و امثال ان یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس تنعم است
و کویا احتمال دوم درین مقام اقرب است چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی
بسیار صاحب نعمتی است که مرده النعمی نیست فان الله تعالی یقول میتواند بود
که این کلام از جمله کلام امام علیه السلم بوده باشد مؤید انچه از کلام سابق بران
فهم شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری از بهشت در ان و خوابیدن با خنکی
چشم و میتواند بود که تتمه کلام ملکین بوده باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر
مستقرا و احسن مقیلا یعنی مجاوران بهشت امروز بهترند از روی جاه و
مکان و نیکوترند بحسب جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان
باشد و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان کنایه از انکه زمان
و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانها ست که در خیال تواند امد و میتواند
بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد و معنی مصدری از ان اراده
شده باشد یعنی بهترند از روی قرار گرفتن و نیکوترند بحسب استراحت و مقیل
بر هر تقدیر ماخوذ است از محل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب نمیباشد
بر معنی لازم محمول شده و مراد باز وذ که در ایه واقع است روزی است که در
ایه سابق بران مذکور است یعنی قوله تعالی یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ
للمجرمین و یقولون حجرا محجورا بعد از انکه کفار مکه اقتراح دیدن ملئکه و لقای
خدا کردند و گفتند لولا انزل علینا الملئکة او نری ربنا یعنی چرا فرستاده نمیشود

بوما فرشتکان برسالت یا باخبار صدق محمد یا چرا منبعثیم بر وردکار خود را اشکارا
تا با ما سخن کوید و بتصدیق وی بعثت محمد فرمان دهد علی اختلاف التفاسیر نازل
شده وحاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که به بینند کافران فرشتکان را
هیچ مژده نیست امروز کافران را یعنی آن دو چیز که طلب کرده اند که ملئکه را به بینند و
در دیدن خدا تعالی حدیث لا بشری شوند و بکویند فرشتکان مر ایشان را که لقای
الهی بر شما حرام و باز داشته شده است و کویند این قول کافرانست که چون ملئکه بر
ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدا تعالی از لقای ایشان چه شایع بوده
است میان اهل جاهلیت که چون در شهر کبیر را دیدندی وازو بترسیدندی کفتندی
حجرا محجورا و از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مکر بکفتن این کلمه
از شدت عذاب و سطوت ملائکه خلاص خواهند یافت و این حدیث دلالت میکند بر
آنکه امروز روز مرگ و وقت رحلت از دنیاست و مراد بملئکه ملئکه مقرب موت اند و این
معنی موافقت بقول اکثر مفسرین و بعضی مفسرین امروز را بروز قیامت تفسیر کرده اند
و ملئکه را بملئکه که موکل دوزخ اند والله اعلم اذا کان لو نیه علیه ظاهرا انست که مراد
بعد و با اینجا آنهم باشد از کافر و از فاسقی که در فسق دائمی باشد و روایت شده است
در کافی بطریق متعدده که بعضی از آن خالی از قوتی و اعتباری نیست از امام جعفر
صادق علیه السلام که لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا یعنی
سوال نمیکنند در قبر مکر از کسی که خالص کرده باشد ایمان را یا خالص کرده باشد کفر را یعنی

دین خود را

دین خود را خواه ایمان باشد وخواه کفر درست اخذ کرده باشد ~~وخواه کفر درست اخذ کرده~~
~~باشد~~ و تزلزل در آن نداشته باشد و کسی که ایمان او منسوب بکفر باشد یا کفر او مخلوط
با ایمان قابل آن نخواهند بود انست که در قبر ازو سوال کنند وبی سوال قبر محشور خواهند شد
مصنف دام ظله کوید با ظاهر عام باشد یا اراده خاص یعنی میپسندد بین ذلک خود را
و این مذهب اکرچه غیر مشهور است اما بعضی باین حدیث متمسک شده باین قائل
شده اند والله اعلم اقبح من خلق الله زیا و در کلینی در ضمن حدیثی دیکر که از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت شده است این کلام برین وجه واقع است که فیقول له یا
عبد الله من انت فما رایت شیئا اقبح منک فیقول انا عملک السیئ الذی کنت عملته و
رایک الخبیث یعنی میکوید با بصورتی که ای بنده خدا تو کیستی که من قبیح تر از تو کسی
ندیده ام و او در جواب میکوید که من عمل بد توام که بر آن اقدام نموده و عقیده زشت توام
که بر آن بوده و زی بکسر زای نقطه دار و تشدید یا بمعنی هیئت و صورت است ابشر
بنزل من حمیم و تصلیة جحیم استعمال البشارت اینجا بر سبیل تحکم و استهزاست همچنانکه
در آیه کریمه فبشرهم بعذاب الیم بر این وجه واقع است و نزل بضم نون و زای نقطه دار
چیزیست که بواسطه مهمان مهیا میکنند از طعام و شراب و امثال آن و این نیز چنانچه
معلوم نیست بر سبیل تحکم و استهزاست حمیم آب بسیار کرمی است که اهل دوزخ وقتی که
تشنه شوند بایشان میدهند که رفع تشنکی از خود بآن نمایند یا آنکه دوزخیان
بدن خود را بدان شویند نهایتش نزل بنابر معنی که سبق ذکر یافت بمعنی اول انسب است

وتصلیه بمعنی در اتش در اوردن است چنانچه قصد سوزانیدن دارد قال فی الصحاح
صلیت الرجل نارا اذا ادخلته النار واذا القیته فیها القاء کانه ترید الاحراق قلت
اصلیته وصلیته تصلیة اتاه ممتحنا القبر اضافه شده است درین فقره اسم فاعل بمعنی مفعول
خود بر حذف مضاف وکلام درین تقدیر است که اتاه ممتحنا صاحب القبر و میتواند بود که
اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول مثل مصارع مصر و کریم البلد
چون این توجیه متضمن تقدیر نیست اولی است از توجیه اول و باید دانست
که احادیث بسیار وارد است در باب انکه ملکین مذکورین مسمی بمنکر و نکیرند و بعضی از
اهل اسلام انکار این معنی کرده اند و گفته اند منکر عبارت از چیزیست که در قبر از کافر
صادر میشود مثل لرزیدن زبان در وقت سؤال ملکین و طپیدن دل و امثال ان و نکیر
عبارت از چیزیست که از ملکین بعمل میاید مثل زدن بگرز اتشین و توبیخ و ملامت میت و
امثال ان پس مؤمنان را باعتقاد ایشان منکر و نکیری نخواهد بود و نهایتش احادیث بسیاری
درین باب روایت شده است که صریح است در خلاف ان والله اعلم فالقها الکفانه وجه
تخصیص القاء و دور افکندن کفن بعد والله ظاهر است زیرا که در ان تشنیع و ناخوشی
هست که مناسب بحال او نیست بان یافوخه بمرزبه معها ضربه ما خلق الله عز
وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین یافوخ بیاء دو نقطه تحتانی و بعد از ان الف
و فاء و اخرش خاء نقطه دار موضعی است از سر که اطفال را وقتی که نزدیک بوقت ولادت
ان موضع حرکت میکند و جمع ان یافیخ میاید بوزن مصابیح و مرزبه بکسر میم و

بسکون

بسکون راء بی نقطه و فتح زاء نقطه دار و باء یک نقطه است بمعنی عصای اهنین
مشهور بتخفیف باست قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلبتها بالمیم
خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید باء ان چیزیست که کلوخ را بان میشکنند و هرگاه
همزه بمیم بکونی قلب کنی همزه را بمیم بتخفیف باء خواهی خواند و قاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح
که از مصنفات اوست میگوید در باب حدیث مرزبه را بتشدید باء خوانده اند و صواب
تخفیف باست و اگر اراده تشدید باء کنند باید خواند که بدل کنیم میم را بهمزه و لیکن صاحب قاموس
تصریح کرده است بانکه مرزبه بتشدید باء نیز امده است و انچه صاحب صحاح نقل کرده است
اصلا معترض نشده و تذعر بذال نقطه دار و عین بی نقطه از ذعر بضم ذال ماخوذ است
که مراد فزع است و مراد بثقلین جن و انس است و سبب انکه جن و انس را ثقلین گفته اند
زیادتی شان ایشان است نسبت بسایر انچه بر روی زمین است از حیوانات زیرا که عرب
گاهی که میخواهند که نفاست و شان چیزی را وانمایند اسم ثقل بر ان اطلاق میکنند چنانچه
در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی بنا بر انچه صاحب قاموس میگوید برین وجه
بعمل امده و معنی حدیث انست که بدرستیکه گذارنده ام در میان شما بعد از خود ثقلین
را که کتاب خدا و ذریت منست بعد از من با ایشان اقتدا کنید و ایشان را وسیله هدایت و نجات
خود سازید و بعضی گفته اند ثقلین نامیدن جن و انس بواسطه رزانت و گرانی برای
ایشانست نظر بسایر حیوانات و بعضی گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشانست بتکالیف
شرعی و کونا حکمت در انکه ایشان اواز عذاب قبر را نشنوند انست که اگر بشنوند احوال ان

نشاء مرایشانرا بدیهی خواهد بود شد و فایده تکلیف که امتحان وازمایش ایشانست در

بندکی و تکلیف ایشان مرتب نخواهد بود واحادیث بسیار بطریق شیعه واهل سنت

وارد است که اشعار بران دارد که حیوانات عجم اواز عذاب قبرها میشنوند واحساس

ان مینمایند از انجمله روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلام که انحضرت فرمودند

قال النبی صلی الله علیه واله انی کنت لانظر الی الابل والغنم وانا ارعاها ولیس من نبی

الا وقد رعی الغنم فکنت انظر الیها وهی متسلیة فی المکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر فتطیر

فاقول ما هذا واعجب حتی جائنی جبرئیل فقال ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیا الا

سمعها ویذعرها الا الثقلین یعنی پیغمبر صلی الله علیه واله فرمودند بدرستیکه بودم من

که میدیدم بسوی بعضی شتران وکوسفندان وحال انکه من شبانی ایشان میکردم ونبود است

هیچ پیغمبری که شبانی کوسفند نکرده باشد پس بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان وایشان

ممتلی ومجتمع بودند در مکانی که داشتند ودر حوالی ایشان چیزی نبود که باعث تفرقه ورم کردن

ایشان شود پس دیدم که ناکاه رم کردند ومتفرق شدند با خود کفتم اینها چه چیز است این وتعجب

میکردم تا انکه جبرئیل امین علیه السلام بر من نازل شد وکفت بدرستیکه کافر را در قبر ضربت

زدند که نیافریده است خدا تعالی چیزیرا مکر انکه اواز او را میشنوند سوای ثقلین یعنی

جن وانس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست وروایت شده است در کتاب کافی از

زید بن ثابت که کفت بینا رسول الله صلی الله علیه واله وروایت شده است از امام محمد

باقر علیه السلام که انحضرت فرمودند قال النبی صلی الله علیه واله فی حائط لبنی النجار علی ۲ از اینجا فسخ آ یا برود

بغلة

بغلة له ونحن معه اذ حادت به فکادت تلقیه واذا اقبر ستة او خمسة فقال صلی الله علیه

واله من یعرف اصحاب هذه القبر قال رجل انا قال متی قتلوا قال ماتوا فی الشرک فقال

ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب

القبر الذی اسمع منه یعنی وقتی رسول خدا صلی الله علیه واله در حوطه بنی نجار بر استر

خود سوار بودند وما با ان حضرت بودیم که ناکاه استر مذکور رم کرد ونزدیک بود که انحضرت

نزدیک بود که حضرت را بیندازد که در این اثنا نظر ما بر قبری چند افتاد که عدد او شش بود

یا پنج پس حضرت از اصحاب قبور مذکور استفسار کردند وفرمودند که میشناسید ایشانرا

مردی کفت که من میشناسم ایشانرا حضرت از وی پرسیدند که چه زمان مرده اند این جماعت

کفت در زمان شرک وکفر حضرت فرمودند بدرستیکه این کروه مبتلا اند در قبرهای

خود بعذاب اکر نمیبود خوف اینکه شما از دفن یکدیکر باز ایستاده در مقام سوختن و

بدریا انداختن یا بسباع وهوام دادن موتای خود در ایید از ترس انکه مبادا توبیخ و

سرزنش هم کرده شمات یکدیکر مینموده باشید که پدر فلان مثلا بفلان عذاب کرفتار

است یا خویش فلان در دنیا عمل این بوده که در قبر بدین وجه عذاب میکشد وامثال

اینها موده هر اینه دعا میکردم بدرکاه احدیت که بشنواند شما را از عذاب قبر و که من

میشنوم ازان ویسلط الله علیه حیات الارض وعقاربها روایت شده است در کتاب

کافی از امام جعفر صادق علیه السلام ان الله یسلط علیه تسعة وتسعین تنینا لو ان

تنینا واحدا منها نفخ علی الارض ما انبتت شجرا ابدا یعنی بدرستیکه خدا تعالی مسلط

میباشد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس بر زمین دمد دیگر هرگز
زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند همین عدد خاص را از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و بعضی از اصحاب حال گفته اند که نمیباید تعجب کند در تخصیص
ماران باین عدد خاص زیرا که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشد
مثل کبر و ریا و حسد و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسندیده زیرا که آن بانواع بسیار
منقسم میگردد پس میتواند بود که عدد انواع آن نود و نه باشد و هر یک از آن بعینه در آن
نشاء مبدل بمار میشود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور بنود
و نه وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که حاصل آن اینکه در حدیث وارد شده که ان الله
تعالی تسعة و تسعین اسما من احصیها دخل الجنة یعنی حضرت عزت را تعالی شأنه
نود و نه نام است که هر کس احصا کند و ضبط نماید از داخل میشود در بهشت و معنی
احصا و ضبط آن اینکه تصدیق نماید و اذعان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها
و نیز روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ان الله مائة رحمة انزل منها رحمة
واحدة بین الجن والانس والبهائم واخر تسعة و تسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت را
صد رحمت است که یکی را از آن نازل ساخته است در میان جن و انس و بهائم و نود و نه
رحمت دیگر را گذاشته است که در آخرت شامل بندگان خود سازد و ایشان را بآنها بیامرزد
پس از حدیث اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است برای بندگان خود مراتب معرفت
خود را بنود و نه نام مبارک خود و از حدیث دوم ظاهر شد که هر بندگان نزد خدای تعالی نود و نه

رحمت

نماینز اول

رحمت باقی است پس چون کافران را بهیچ یک از اسماء نود و نه گانه معرفت حاصل نیست
بازاء هر اسمی در مقابل هر رحمتی که بمقتضای حدیث دوم از برای مؤمن در آن
نشاء خواهد بود بجهة کافر ماری مخلوق شده است که آزار رساند باو و میگزیده باشد
این حاصل وجه مذکور و هو کما تری شاید که بخواطر خطور کند
که بسیار هست که بر سر قبر میایستیم بعد از دفن و گوش میاندازیم اصلا چیزی از
سوال و جواب مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمیشنویم و بسیار هست که قبر را میشکافیم
و می بینیم میت را در قبر همچنانچه گذاشته ایم بی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده اند
و از آن حال تغییر داده و اصلا ماری و عقربی نمی بینیم که در گرد و پیش او حاضر باشد جمع
چون تصدیق توانیم نمود امری را که مشاهده و عیان دلالت بر خلاف آن داشته
باشد پس بباید دانست که نشنیدن ما سوال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات
و عقارب مذکوره را در عالم ملک یعنی عالم مشاهده و عیان مانع نمیباید از تصدیق
بانچه تحقیق امور مذکوره در عالم ملکوت است یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را
قابلیت آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی نماید بلکه ادراک تحقیق
امور مذکوره بحس دیگر است غیر از این حواس نمی بینی که صحابه ما رضوان الله
علیهم که بسعادت خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله استسعاد داشته اند
ایمان آورده بودند بآنکه جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل میشود و اذعان کرده
بودند بآنکه حضرت مشاهده او میکند و باهم مکالمه مینمایند و حال آنکه ایشان با

انکه حاضر بودن او را نمی دیدند و از مکالمه ایشان را نمی شنیدند پس اگر ایمان
باین معنی نیاورده تصحیح اصل ایمان و تصدیق به ملکی و وحی و نزول جبرئیل هم
واوجب است از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که از دست ندهی و اگر
ایمان نیاورده و نگویی تا نکرده که انبیا علیهم السلم مشاهده چیزها می نمایند که دیده
امت را قابلیت مشاهده آن نباشد و چیزها را شنوند که امت از آن نتوانند شنید
ایمان بعذاب قبر نیز بیاورد و بگویی این نیز یکی که میت چیزها را ببیند و شنود که
ما نه بینیم و نشنویم و از جمله اموری که صورت استبعاد تو را در آن مدخلیت است
که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی نشسته اند می بیند که مار و
عقرب بسیار بگرد و پیش او بر آمده او را میگزند یا جمعی از اهل عذاب او را بعذاب و
عقاب بسیار مبتلی داشته میآزارند و فریادهای مهیب بر روی او میکنند و از آنها
نهایت الم و آزار می یابد چنانچه گاه هست که در اثنای خواب از شدت آن الم و ایذا
فریادهای مهیب از و بظهور میرسد و از دیدن او بدن او بلرزش در آمده عرق
بروی می نشیند و حال آنکه مردمی که در نزد او حاضرند نه او از او می شنوند و نه خبر از آن
مار و عقرب مذکور و نه کسانی که او را میآزارند می بینند پس قیاس مذکور کن برین
حالت عذاب قبر و مار و عقرب مذکور از او بان ایمان بیاور و عرض از این تمثیل مجرد
تشبیه این حالت است بان حالت و تنبیه بر امکان آن نه آنکه مار و عقرب قبر
مانند عقرب خواب که وجود آن در عالم خیال است و در خارج تحقق ندارد هیهات

هیهات چه جای انست زیرا که تحقق وجود آن در خارج بمراتب اشد و اتم
از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب بیداری نسبت
بانها از قبیل نسبت حیات و عقارب عالم خوابست بحیات و عقارب بیداری
فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا   مردمان غافلند از عقبی همه گویا
بخفتگان مانند صد و غفلتی که میورزند چون بمیرند آنگهی دانند
بیان دوم بباید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ مابین موت و قیامت
متفق علیه جمهور امت است و اکثر ملتها بان قایل اند و از اهل اسلام کسی انکار
آن نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا و اعتبار نیستند و اجماع امت بر خلاف
ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطریق مخالف و موالف درین باب متواتر
المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوز است و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی بسیاری از آنرا از طریق اهل البیت علیهم السلام روایت کرده است و
همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب مشکوة
و مصابیح از طریق اهل سنت نیز بر بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی نیز
معاضد است مثل قوله تعالی کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم ثم الیه ترجعون یعنی چگونه کافر میشوید بخدا تعالی و ایمان نمی آورید
بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسام که از اجزاء بود پس زنده
کردانید شما را به نفخ روح در بدنهای شما پس از این بمیراند شما را چون اجلهای

شما در رسد بعد از آن زنده کرداند شما را پس باز کردانیده بسوی او شوید برای مجازات
زیرا که خدا تعالی در بین آیات رجوع و بازکشت بسوی او را که عبارتست از برانگیخته شدن در
قیامت است عطف کرده است بثم ترد و زنده کردانیدن پیش یکی البته در قبر خواهد بود
چنانچه جمعی از مفسرین بران رفته اند که یکی از انجمله فخر رازی است در تفسیر کبیر و هر کس
که قایل شده است به زنده شدن در قبر قایل است بعذاب قبر پس مدلول آیت تحقق عذاب
قبر باشد و قوله تعالی حکایة عن آل فرعون النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم
الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب یعنی فرعون را آتش عرض کرده میشوند بران
بامداد و شبانگاه و روزی که قیامت قایم شود کویند فرشتگان ایشانرا که در آرید ای
کسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان
در آمدن ایشان باشد عذاب روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و شبانگاه
تقاضای آن میکند که عرض ایشان بر آتش مذکور غیر عذابی است که در قیامت باشد و آن
نخواهد بود مکر در قبر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است که آن
هذا فی نار البرزخ قبل القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد
و شبانگاه بر آتش در برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی
در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلم فرمودند که مکر نشنیده قول خدا تعالی که و یوم
تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب کنایه از آنکه عطف نیز تقاضای آن میکند
که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت و قوله تعالی و من اعرض عن ذکری فان

ه

له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسیکه اعراض کند و روی بکرداند از
یاد من پس بدرستیکه مر او راست زیستن تنک و زندکانی ناخوش و حشر میکنیم ما او را
روز قیامت نابینا که هیچ چیز را نبیند مکر جهنم و اصناف عقوبتهای او اکرچه اکثر
مفسرین کفته اند که مراد بزیستن تنک و زندکانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر
قیامت بعد از آن و میتواند بود که مراد بان زندکانی دنیا باشد بواسطه انکه بسیاری
از کفار از زندکانی دنیا خوشکوار است و ناخوشی و تنکی ندارد و مومنانرا برخلاف آن
زندکانی است در کمال ناخوشی و تنکی چنانچه حدیث الدنیا سجن المومن و جنة الکافر
ناظر بر آنست و قوله تعالی فی حق قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق شوید پس داخل
شوید آتش را زیرا که فا چنانچه کذشت از برای تعقیب بی تراخی است و ظاهر است که در آمدن
ایشان با آتش قیامت منفصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد و
اکر مراد حضرت عزت تعالی شانه در آمدن ایشان با آتش روز قیامت میبود مناسب این بود
که عطف آن بغرق شدن بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست اشتهار
یافته در کتب کلامی که استدلال بر وقوع عذاب قبر یا بر کرییه ربنا امتنا اثنتین
و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی میکویند کافران
روز قیامت کای پروردکار ما بمیرانیدی ما را دو بار و زنده کردانیدی ما را دو بار
پس اعتراف کردیم ما بکناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب پیغمبر بود در آن ایام هست
بسوی بیرون شدن از آن یا بسوی بیرون آمدن از آتش دوزخ که بسبب آن استحقاق

نا یشتهیم

یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ رهائی یابیم و تفسیر استدلال
مذکور برین وجه است که حضرت عزت حکایت کرده است درین آیات کلام ایشان بر وجهی
که مشعر است بر تصدیق و اعتراف ایشان بدو میرانیدن و بدو زنده گردانیدن پس
یک میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سؤال منکر و نکیر و یکی
زنده گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه سؤال مذکور و یکی روز قیامت بسبب جزا دادن
اعمال و سکوت نموده اند از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و نام آن نبرده اند بجهت آنست که غرض
ایشان ذکر زنده گردانیدنی است که ایشان را بسبب آن زیادتی معرفت الهی معلوم شد بر بعث
و برانگیختن ایشان و ازین جهت است که بعد از آن گفتند که فاعترفنا بذنوبنا اعتراف
کردیم بگناهانی که بسبب انکار بعث ما را حاصل است و زنده گردانیدن در دنیا ظاهر است
که بر وجهی نیست که ایشان را سبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بگناهان ایشان
از سبب مذکور بران متفرع تواند شد و میر سید شریف در شرح مواقف گفته است
که تفسیر این آیه برین وجه میانه مفسرین شیوع تمام دارد و همچنین از ایشان اشتهار
یافته است بعد از آن گفته است و اما الحمل بر میرانیدن اول بر مخلوق شدن ایشان
از اجسام بیحیات در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که
بعد از حیات دنیاست و حمل زنده گردانیدن اول بر حیوة دنیا که بعد از ممات است
و زنده گردانیدن دوم بر حیات قیامت مردود است و آنکه میرانیدن تحقق ندارد مگر
بعد از حیات و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است و با آنکه باین حمل

قایل

قایل نشده اند مگر گروهی که اندک اند از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا بود ترجمه
کلام او در شرح مواقف و ازان معلوم شد که تفسیر بوجه اول را مشهور و قول اکثر دانسته
و تفسیر بوجه دوم را شاذ و بخاطر میرسد که قضیه بر عکس اینست چه بعد تتبع کلام
اعاظم مفسرین ظاهر میشود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته میان ایشان مشهورتر است
و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته شاذ است و قول اقل و گویا این حکم
او از سهوی است که در قلم او در رفته است زیرا که از تفاسیر مشهوری که در میان است
و مدار علمای عصر بر آنست کشاف علامه زمخشری و مفاتیح الغیب امام فخر رازی
که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان اهل عربیت بغایت مشهور
است و مجمع البیان و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله علیه تفسیر
و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچ یک از مفسرین مذکور تفسیر این آیت
را بوجه اول مرضی ندانسته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار کرده اند و تفسیر
بوجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده اند و بعضی بر مجرد نقل آن اقتصار
نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور میبود میان ایشان
چنانچه میر سید شریف دعوی کرده برین وجه مسلوک نمیشد و ما بواسطه توضیح
مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آمده میگوییم صاحب کشاف نیز در
تفسیر آیه مذکوره گفته است که اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم
عند انقضاء آجالهم و بالاحیائتین الاحیاء الاولی و احیاء البعث یعنی اراده کرده است

خدای تعالی اید و میرانیدن و آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و میرانیدن
ایشان را هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بعد زنده کردانیدن زنده کردانیدن در دنیا
در دنیا را بعضیشان روح بر اجسام مذکور و زنده کردانیدن در آخرت قیامت بر نفخ اسرافیل
و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه‌اش اینست اگر گویند چگونه صحیح باشد
که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه اماتت و میرانیدن گویند و حال
آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات جوابش اینست که چنانچه صحیح است
که بگوئی سبحان من صغر جسم البعوضة و کبر جسم الفیل یعنی پاکی یاد میکنم کسی را
که خورد کردانید جسم پشه را و بزرگ کردانید جسم فیل را و چنانچه میگوئی بگو که مباشر
چاه کندن میشود تنگ ساز دهن چاه را و فراخ کردان پایانش را و حال آنکه در مثال اول
نقل از بزرگی بخوردی و از خوردی به بزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی
و از فراخی بتنگی نه بلکه مراد تو آفریدن و ساختن بران وجه است و وجه صحت این قول
آنست که خوردی و بزرگی جایز است که هر دو بر یک چیز وارد شود یعنی جایز است که یک چیز
خورد ساخته شود و جایز است که بزرگ بعمل آید بی آنکه هر یکی را رجحانی و اولویتی باشد بر
یکدیگری و بر این قیاس تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن یکی را از آن دو امر
خاص اختیار کند با آنکه قدرت بر ایجاد وجه دیگر نیز داشته باشد صادق است بروی که
کردانیده است آن را از وجهی که روا بود که بران وجه ساخته شود بوجهی که اختیار کرده است
پس بر کردانیدن آن را از آن وجه که جایز بود که بر آن وجه باشد و اختیار این وجه را بمنزله

نقل

نقل است از آن حال با این حال ساخته با این عبارتها ادا میکند و کسی که دو میرانیدن را بر
میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات قبر حمل کرده بروی لازم است که قایل
شود بسه حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت و این خلاف منطوق قرآنست
که ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین مگر آنکه متحمل تکلف شود و بگوید چون حیات
قبر حیات مستقله نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتب است بران ترتب ندارد و از
معرض اعتبار ساقط است تا آنکه گمان برده باشد که بعد از زنده شدن در قبر دیگر مردنی
نخواهد بود و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت و شمرده باشد ایشان را
در سلک جمعی که استثنا شده اند از صعقه یعنی از هوش رفتگان در قول الهی الا من
شاء الله و آن جاییست که میفرماید فاذا نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض
الا من شاء الله یعنی پس چون دردمند در صور یعنی در بوق اسرافیل یا صورها اموات
علی اختلاف التفسیرین پس بیهوش میشود و میمیرد هر کو که در آسمانهاست و زمینهاست
مگر کسی که مشیت الهی تعلق بزنده بودن او گرفته باشد پس اگر گویند که بنابرین چگونه
این معنی سبب آن میشود که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند فاعترفنا
بذنوبنا میگوییم بدرستیکه ایشان منکر بودند بعث و زنده شدن در قیامت را و
بان ایمان نداشتند و بسبب این گناه بسیار و ایشان را حاصل شده بود زیرا اگر هر که عاقبت
اندیش نباشد و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشد لاجرم در فراخی مبادات معاصی
خواهد کوشید پس چون دیدند که مرده و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است

دانند که خدای تعالی قادر است بر اعاده حیات در ایشان روز قیامت مثل قدرتی
که بر آفریدن ایشان از اول فطرت داشت و اعتراف کردند بگناهان خود که آن کرده
بودند از انکار قیامت و معاد جسمانی و گناهانی که بسبب انکار مذکور از ایشان بعمل
آمده بود تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی
رحمه الله در تفسیر جوامع الجامع میگوید اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم
عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین الاحیاء الاولی و احیاء البعث و قیل الاماتتان
هما التی فی الدنیا بعد الحیوة و التی فی القبر قبل البعث و الاحیائان هما التی فی
القبر للمسائلة و التی فی البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن
آفریدن ایشان را در اول فطرت اجسام بی حیات و میرانیدن ایشان را بعد از منقضی
شدن اجلهای ایشان و بدو زنده کردانیدن زنده کردانیدن اول را در دنیا و زنده
کردانیدن قیامت را و بعضی گفته اند که دو میرانیدن عبارت از میرانیدن در دنیا است
بعد از حیات و میرانیدنی که در قبر باشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات و دو زنده
کردانیدن که عبارت است از زنده کردن در قبر است بواسطه سؤال منکر و نکیر و زنده کردانیدن
در وقت بعث بواسطه مجازات و مکافات است در افاده مقصود کلام این دو بزرگوار
فاضل والله الهادی شاید که بخاطر خطور کند که تفسیر آیت مذکوره بر وجهی
که شایع و مشهور است چنانچه مذکور شد تقاضای سکوت از ذکر زنده کردانیدن
و میرانیدن در قبر میکند با آنکه آن باتفاق واقع است اما سبب سکوت از آن و عدم

ذکران

ذکران چه باشد و چرا آیت برین وجه نازل شده ربنا احییتنا اثنتین و امتّنا اثنتین
تا شامل آن نیز باشد پس باید دانست که حیاتی که در قبر است حیاتی است برزخی یعنی امری
است میانه موت و حیوة و حیات کامل نیست زیرا که چیزی از آثار حیات بر آن ترتب
ندارد سوای احساس بالم و لذت چنانچه بعض امت توقف کرده اند در آنکه حکم کنند
باینکه در قبر اعاده روح ببدن میت متحقق است و گفته اند که میت را در قبر حالتی
بهم میرسد که ادراک الم عذاب و لذت رحمت مینماید بی آنکه روح ببدن او عود نماید
پس از اینجهت حیات مذکور را در معرض اعتنا در نیاورده اند و در جنب آن دو حیات
دیگر حیات ندانسته چنانکه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید اتفاق کرده اند اهل
حق بر آنکه خدای تعالی باز میگرداند بمیت در قبر نوع حیاتی که تواند با آن ادراک الم و
لذت نمود و لیکن توقف کرده اند در اینکه آیا روح در آنحالت ببدن میت تعلق میگیرد
یا نه و آنچه بوهم در میاید که نمیتواند بود که حیات بهم رسد بی آنکه روح ببدن تعلق
گیرد در معرض منع است زیرا که آن در حیوة کامل مسلم است که مایه قدرت بر جمیع
افعال اختیاری بهم میرسد نه در مطلق حیات انتهی کلامه و حق اینست که روح
نیز ببدن میت تعلق میگیرد و الا ادراک اقتدار بر جواب منکر و نکیر نمیبود نهایتش
تعلق مذکور تعلقی است ضعیف چنانچه اشعاری بر آن دارد آنچه روایت شده است
در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث برزخی که یدخل علیه فی
قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه یعنی در میایند بر او در

قبر او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میافکند در بدن او روح را تا نیمه گاه و چون
این حکم نسبت بجمیع اموات عموم دارد بعضی استبعاد کرده اند و دور دانسته
اند تعلق روح را ببدنی که طعمه حیوانات درنده شده باشد یا سوخته باشد و
خاکستر او بر باد رفته و حق آنست که هیچ استبعادی در آن نیست نظر بقدرت الهی
بر آنکه بگذارد که اجزاء اصلیه منویه بدن از هم پاشیده باشد یا متفرق شود یا آنکه بعد
از هم پاشیدن و متفرق شدن تقدیر کند که فراهم آید و روح بآن تعلق گیرد و از
امامان ما علیهم السلام احادیث بسیار وارد شده است که دلالت دارد بر آنکه
اجزاء اصلیه منویه برقرار میمانند از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است از احمد
بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که از آن حضرت
سؤال کردند از حالت میت در قبر که آیا جسد او بعد از مردن او از هم میپاشد حضرت
حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا
تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی از هم میپاشد
و چنان میشود که نه گوشتی باقی میماند و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او یعنی اجزای
اجزای اصلیه که از آن مخلوق شده که از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او
گرد شده تا وقتی که خدا تعالی جسد را باز از آن بیافریند چنانچه اول بقدرت او آفریده شده بود
بباید دانست که اینچه این حدیث دلالت بر آن دارد که عملها در آن نشأه بصورت جسم
درمیایند در قبر حشر جلیس و قرین صاحبان خود میباشند در بسیاری از احادیث وارد است

از طرفین

از طرفین مخالف و موافق از آنجمله حدیثی است که اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت
کرده اند از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی از طایفه بنی تمیم بر پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله در آمدیم بخدمت آنحضرت و صلصال بن دلهمس در خدمت آنحضرت
بود پس گفتیم ای پیغمبر خدا وعظی کن ما را و پندی ده که از آن نفع یابیم چه ما جماعتیم بادیه نشین
که در بیابانها بسر میبریم و همیشه نمیتوانیم در خدمت تو استسعاد یافت پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند یا قیس ان مع العزة ذلا وان مع الحیوة موتا وان مع الدنیا
آخرة وان لکل شیء رقیبا وعلی کل شیء حسیبا وان لکل اجل کتابا وانه لا بد لک یا قیس من
قرین یدفن معک وهو حی وتدفن معه وانت میت فان کان کریما اکرمک وان کان
لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک ولا تحشر الا معه ولا تسأل الا عنه فلا تجعله الا صالحا
فانه ان صلح انست به وان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلک یعنی ای قیس بدرستی
با هر عزتی خواری هست و با هر زیستنی مردنی و بدرستی که دنیا را آخرتی در پی است و بدرستی
که هر چیزی را که خدا تعالی آفریده است نگاهبانی مقرر است و بر هر چیزی بزرگواری موکل
و بدرستیکه هر اجلی را که از برای امری مقرر شده نوشته هست بر طبق آن در لوح محفوظ
که تغییری بران راه نمی یابد و بدرستی که ناچار است ترا ای قیس از مصاحبی که با تو بزیر
خاک در آید در حال آنکه او زنده باشد و تو با او بزیر خاک در آئی در حال آنکه تو مرده باشی پس اگر
آن مصاحب بزرگوار باشد بزرگوار میکند ترا و اگر ناکس باشد ناکس میسازد ترا و او محشور
نمیشود روز قیامت مگر با تو و تو نیز محشور نمیشوی مگر با او و از تو سؤال نمیکنند مگر از نیکی

کتابخانه آستان قدس

ودرشتی او لیس مکر دان او را مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او موانست
خواهی کرد و از صحبت او محفوظ خواهی شد و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت و دهشت که
تو بخواهد بود مگر اینکه او کردار تو است در دنیا داوری کوید پس گفتم ای پیغمبر خدا دوست میدارم
که این کلام در ضمن بعضی ابیات بنظم در آید که فخر میکرده باشیم بخواندن آن بر جمعی از
عرب که بنزدیک ما میباشند و ذخیره گذاریم از برای خودمان خود پس حضرت باحضار
حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بود فرمان دادند و هنوز نیامده بود که مرا بوقوف باین
نظم روزی شد و مضمون کلام حضرت را در ضمن این ابیات بنظم در آوردم پس گفتم ای
رسول خدا مرا بیتی چند دراین معنی روی داده است که گمان من اینست که موافق باشد با انچه
اراده شماست و این ابیات را که گفته بودم بر آنحضرت خواندم

نظم
تخیر خلیطا من فعالك انما
قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل ولا بد بعد الموت من ان تعده لیوم ینادی المرء فیه فیقبل
فان تک مشغولا بشیء فلا تکن بغیر الذی یرضی به الله تشغل فلن یصحب الانسان من بعد موته
ومن قبله الا الذی کان یعمل الا انما الانسان ضیف لاهله یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

و چون ترجمه ابیات مذکور در لباس نظم خوشتر بود در ضمن این ابیات ایراد یافت

مثنوی
ز فعل خویشتن بگزین انیسی که باشد قبر را نیکو جلیسی جلیس قبر بود جز فعالت که آن
ظاهر شود حال مآلت بود ناچار بعد از مرگ یاری که باشد روز حشر غمگساری پس از کاری
کنی باید چنان کرد که راضی باشد از تو ایزد فرد مکن خود را بشغلی در جهان بند بجز آن کش
رضا داده خداوند که بعد از مرگ و پیش از مرگ یارش نباشد مرد را جز فعل و کارش و در

ضمن

ضمن شرح بعض احادیث سابقه نیز در باب مجسم شدن اعمال در آن نشاء سخنان مذکور
شد که تذکر آن در این مقام نافع است و بعض از اصحاب قلوب و ارباب حال گفته اند که
مار و عقرب و آتشی که در قبر و قیامت ظاهر میشود بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته
ذمیمه و اعتقادات باطله و آرای فاسده است که در آن نشاء بآن صورت در می آید و بان لباس
متلبس میشود هم چنانچه روح و ریحان و حور عین و میوههای بهشتی که مر نیکوکاران را
خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده ایشان
است که در آن نشاء بان هیئت در می آیند و مسمی بان اسامی میگردند زیرا که حقیقت واحده گاه
هست که بسبب اختلاف مواطن و تغییر مکان بصور مختلفه و هیئت متغایره میگردد چنانچه
در حدیث نهم بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند که اسم فاعل در آیه کریمه و یستعجلونک
بالعذاب و ان جهنم لمحیطة بالکافرین بمعنی مستقبل نیست که مراد این باشد که بعد از این
که جهنم محیط خواهد شد در نشاء اخروی بر کافران چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند
بلکه بر حقیقت خود واقع است بمعنی حال زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و اعتقادات
باطله که در این نشاء بایشان محیط شده و بدو و ایشان در آمده بعینه جهنم است که ظاهر
خواهد شد بر ایشان در آن نشاء بصورت آتش و حیات و عقارب و از این قیاس کن کلام
حضرت عزت را جایی که میفرماید الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی
بطونهم نارا اگر ترجمه اش در حدیث سی ام سبق ذکر یافت و جای دیگر میفرماید یوم
تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا یعنی روزی که می یابد هر نفس آنچه بعمل آورده است

از خیر حاضر کرده شده چه مراد نه این است که جزای عمل خود را نزد خود حاضر می‌یابد بلکه
مراد این است که بعینه عمل خود را حاضر می‌یابد در لباسی دیگر و هم چنین این آیه کریمه فالیوم
لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون نیز صریح در این معنی چه معنی آن والله
والله اعلم آنست که پس امروز یعنی روز بعث ستم یافته نمیشود هیچ نفس چیزی را یعنی
در هیچ چیزی بر او ستم نمیکنند و جزا داده نمیشود مگر آنچه که بعمل می‌آوردند یعنی جزای عمل
شما همان عمل شما خواهد بود بلباسی دیگر و صورتی جز آن صورت و مانند این آیه کریمه در کلام
مجید بسیار واقع است و در احادیث نبوی نیز این معنی بسیار وارد شده مثل قول پیغمبر
صلی الله علیه و آله که الذی یشرب فی آنیة الذهب و الفضة یجرجر فی جوفه نار جهنم
یعنی کسی که بیاشامد چیزی را در ظرف طلا و نقره آیینست و جز این نیست که حرکت میکند و
بجنبش در می‌آید در درون او آتش دوزخ و قول او صلی الله علیه و آله که الظلم ظلمات
یوم القیمة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلمیست که در دار دنیا بر کسی واقع
میشود و قول او صلی الله علیه و آله که الجنة قیعان و ان غراسها سبحان الله و بحمده
یعنی بهشت زمینی است هموار و درختان او سبحان الله و بحمده است کنایه از آنکه
گفتن این کلمه در آن نشاء درخت بهشت خواهد شد و امثال این احادیث والله الهادی
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار ابی جعفر حدیث ۲۰
طوسی قدس الله روحه از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمة از ابو القاسم جعفر بن
محمد قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابرهیم از پدر او ابرهیم بن هاشم

از محمد بن

از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر که سالت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم
عن ارواح المؤمنین فقال فی الجنة علی صور ابدانهم لو رایته لقلت فلان او لقلت یا فلان
آغاز شرح کلام راوی و امام علیه السلم در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه کلام راوی آنکه سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم
از ارواح مؤمنان حضرت فرمودند در بهشتند بصورت بدنهای ایشان که اگر ببینی آنها را هر آینه
خواهی شناخت و خواهی گفت این فلان است یا بنامی که داشته باشد خواهی خواند و خواهی
بینش دوم گفت ای فلان علی الاحتمالین عن ارواح المؤمنین یعنی از احوال ارواح
ایشان مآل ایشان میشود بعد از گذاشتن بدنها و بسیار هست که اطلاق میکنند روح را بر
جسم بخاری که بوجود می‌آید از خون لطیف بخار آمده و کشیده میشود بسوی تجویفی که
در جانب چپ دل واقع است و مراد اینجا آن چیز نیست که انسان که میگوید من اشارت بآن
میکند یعنی نفس ناطقه و این معنی از روح اراده شده است هر جا در قرآن و حدیث
وارد است و عقلا را در حقیقت آن حیرت تمام واقع است چنانچه بسیاری از ایشان
اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
که من عرف نفسه فقد عرف ربه با این معنی است که آنچنانچه ممکن نیست راه بردن بشناخت
نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت کنه پروردگار و قول الهی در قرآن مجید که و
یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا نیز معاضد
این معنی است چه معنی این آیه کریمه والله اعلم آنست که سوال میکنند از تو ای محمد از روح و

حقیقتشان بگوی با ایشان که روح از امر پروردگار من مخلوق شده است و بشما داده
نشده است از علم مگر اندکی یعنی علمیکه بشما اعطا شده وفا بدانستن حقیقت
این روح و امثال آن نمیکند مترجم گوید   ترا از بهر دانش چون ندادند از این ظرف
دانش تنگ دادند   نسازد با عروست زنده پیلی   ندادندت ز علم الا قلیلی   با این علم قلیل
این پردلی چیست   دلی از کلاف دانش ممتلی چیست   خداوندا بعجزم راهبر کن   غرور دانشم
را بی سپر کن   دلی ده محرم راز الهی   زبان شکرهایش بی کناهی   کزان جز نزد خود بینی نیاید
و زین جز عجز و مسکینی نیاید   و بالجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیار است و اشهر از
انجمله مشهور شده است چهارده قول است که ما در جلد چهارم از مجموعه که مسمی بکشکول
است ذکر آن کرده ایم و آنچه از انجمله رای ارباب تحقیق بران قرار گرفته است آنست که روح
داخل بدن نیست در این وجه که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهری
است مجرد و از صفاتی که لازم جسمیت بری و از عوارض مادیه عاری و تعلقی که ببدن
دارد همین تعلق تدبیر و تصرفست و بس و این قول مختار اعاظم حکمای الهی و پسندیده اکابر
صوفیه و اشراقیین است و اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن قرار گرفته مثل شیخ مفید
و بنی نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره نیز
جمعی از ایشان در اختیار این قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی
و امام فخر رازی و این مذهبیست پسندیده و راهی است شایسته که کتب آسمانی با آن
ناطق است و احادیث مصطفوی بر آن ناظر و بدلایل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات

خفیه

دو فیه معاضد فقال فی الجنة ظرفیه در اینجا بطریق مجاز است باعتبار شبحی که روح
بان تعلق گرفته و الا چنانچه مذکور شد روح مجرد است و احتیاج بمکان ندارد علی
سرر ابدانهم خبر ثانی مبتداء محذوفست که خبر اولش فی الجنة است و کلام در آن تقدیر
است که ارواح المومنین فی الجنة علی سرر ابدانهم یا حال است از ضمیر مستتر در ظرف که
فاعل ظرفست و کلام باین بالکه هم فی الجنة حال کونهم علی سرر ابدانهم و مراد این است
که قرار گرفته اند و قیام دارند بران سرر و محتمل است که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد
چنانچه در آیه کریمه و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و مصدوقه و اتبعوا ما
تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان بر این وجه واقع است بنا بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند
و گفته اند که تشبیه شده است درین باب ملابست تعلقی که میان ایشان هست
بملابست ظرفی و استعمال شده است علی که از برای ملابست تعلقی موضوع است
در ملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه لو رایته لقلت فلان ضمیر مذکر که
در آیه راجع است بصورت که در ضمن صور مذکور است و چون صورت اینجا بمعنی
شبح و مثال است صحیح است که ضمیر که راجع است باو مذکر واقع شود و الا
لفظ صورت مونث است و ضمیر که راجع باشد باو میباید ضمیر مونث باشد
یعنی اگر به بینی آن شبح و مثال را هر آینه میگوئی این فلان است تا باو ندا میکنی
و میگوئی یا فلان چنانچه در بیت اول مذکور شد و بر تقدیر اول تا جار است و بر تقدیر
مبتدا و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام درین تقدیر باشد که لقلت هذا

نامتن اول

تلان با لقلت با فلان زیرا که اگر تقدیر نکنیم لفظ فلان مفرد خواهد ماند و مفرد
نزد اهل عربیت صلاحیت آن ندارد که محکی قول واقع شود ظاهر
قول امام علیه السلام درین حدیث که علی صور ابدانهم دلالت دارد بر انکه بهشت الان
مخلوق و موجود است و هر کسی که بموجود بودن بهشت الان قایل شده است بموجود
بودن دوزخ نیز قایل است پس بظاهر این حدیث بموجود بودن آن نیز استدلال
توان کرد و این معنی یعنی موجود بودن بهشت و دوزخ الان مذهب اکثر اهل اسلام
است و خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است
و بعضی آیات قرآنی را شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی اعدت للمتقین که در باب بهشت
نازل است و قوله تعالی اعدت للکافرین در شان دوزخ یعنی بهشت اماده و مهیا شده
از برای پرهیزکاران و خدا ترسان و دوزخ مهیا و اماده شده است از برای کافران
و مشرکان پس خبر داده است حضرت عزت از اماده شدن هر دوی ایشان بصیغه ماضی
و این دلالت میکند بر انکه پیشتر از آن مخلوق و اماده بوده اند و الا لازم میاید
که کلام الهی بر دروغ و کذب محمول شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و حمل کردن
آن بر انکه تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقیق
وقوع آن برگردانیدن کلام است از ظاهر خود بی آنکه ضرورتی باعث باشد برین
وجه استدلال کرده اند جمهور اشاعره بر مطلب مذکور و والد بزرگوارم قدس سره درین
مقام کلامیست که حاصل آن اینست که این دلیل بر مدعی بمذهب معتزله که قایل شده اند

بانکه قرآن

بانکه قرآن حادث است نبود و نباشد بحسب ظاهر صورتی دارد اما بر مذهب اشاعره که کلام
نفسی را قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی مدلول کلام لفظی است مشکل است زیرا که
بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادث است پس ناچار است که ایشان را که هر صیغه ماضی
که در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقع است بر معنی مستقبل حمل کنند تا بر خدای تعالی
دروغ لازم نیاید پس استدلال مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام
اشاعره را برین وجه توجیه توان کرد که مراد ایشان ازین کلام بحث الزامی است با اکثر
معتزله مثل عباد و ابی هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ را الان
مخلوق نمیدانند و میگویند روز قیامت مخلوق خواهند شد با آنکه قرآن پیش ایشان
حادث است و بنا باشد که استدلال کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصه آدم
و حوا علی نبینا و علیهما السلام بانکه ایشان ساکن بهشت بودند و باغوای شیطان ایشان را در خوردن
گندم مستحق خروج از آن شدند و بامر الهی بیرون آمدند برین وجه که اگر بهشت مخلوق
نباشد لازم میاید که اخبار مذکور از جانب خدا تعالی مقرون بصدق نباشد تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و این استدلال نیز ضعیف است بانچه بعضی مفسرین ذکر
کرده اند که جنتی که خدا تعالی از خروج آدم و حوا خبر داده است باغی است از باغهای
دنیا که با ایشان ارزانی داشته بود و ایشان قدر نعمت ندانسته خود را مستحق خروج
از آن ساختند و مؤید حرف ایشان است حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از حسن بن بشیر که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام

از حقیقت بهشت آدم علیه السلام حضرت فرمودند که جنة من جنان الدنیا فیها الشمس
والقمر ولو کانت من جنان الاخرة ما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود از باغهای
دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت میبود هرگز از آن بیرون
نمی‌آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید مذکور است که قایل شدن
بآنکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا متضمن تلاعب و بازی کردن در امور
دینی است و مخالف اجماع مسلمین از جملهٔ استقامت عاری است زیرا که تلاعب و
بازی باموردین گاهی لازم آید که اعاظم مفسرین نقل آن نکرده باشند و احادیث نبوی بر
طبق آن وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر مفسرین نقل آن کرده باشند و از ائمهٔ اطهار نیز احادیث
آن بصحت رسیده باشد ظاهر است که از قبیل تلاعب و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین
که ایشان دعوی آن کرده‌اند ثابت بودن آن در معرض منع است و قول الهی که قلنا
اهبطوا منها جمیعا یعنی گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود آیید
از بهشت همه شما اصلا دلالتی بر آن نیست که بهشت مذکور در روی زمین نبوده است
زیرا که نقل کردن از زمین بر زمین دیگر را هبوط مینامند چنانچه بعد از آنکه قوم موسی
علیه السلام او را تکلیف کردند که از پروردگار خود برای ما درخواه که بدل منّ و سلوی که از
عطایای آسمانی بود سبزی و تره و عدس و خرما از زمین برویاند بایشان خطاب رسید
که اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم
یعنی آیا بدل میکنید آن چیزی را که بحسب واقع زبون‌تر و خوارتر است بآن چیزی که در نفس الامر

بهتر

بهتر و نیکوتر است فرود آیید بشهری از شهرهای ارض مقدسه که بدرستی که مر شما راست
در آن شهر آنچه خواستید از آنچه ظاهر است که مراد بهبوط در این آیه انتقال از آن
زمین است بشهری از شهرهای نه فرود آمدن از غیر زمین بر زمین پس نهایتش ظاهر
است قول خدای تعالی جائی که میفرماید قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی
الارض مستقر و متاع الی حین بسا باشد که دلالت کند بر آنکه هبوط ایشان از غیر
زمین باشد بر زمین زیرا که معنی آیه این باشد والله اعلم آنست که گفتیم ما آدم و
حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود آیید از بهشت بدنیا بعضی از شما مر بعضی را
دشمن و مر شما راست در زمین قرارگاه و متاع زندگانی و برخورداری تا هنگام رسیدن
مترجم گوید آجال و بسر آمدن اعمار فلیتأمل . وجه تأمل بر حاشیه بر این دو جا مذکور است
که میتواند بود که الف و لام الارض الف و لام عهد باشد نه الف و لام جنس و مراد
بهبوط همچنانچه در ترجمهٔ آیات سابقه سبق ذکر یافت و معوایت والله اعلم این باشد
که انتقال شما باید از این باغ بر زمین دیگر که شما راست در آن زمین قرارگاه و متاع زندگانی
تا وقت رسیدن اجلهای شما پس این آیه را نیز دلالت بر مدعی مذکور نباشد والله اعلم
تاویل دوم بباید دانست که از این حدیث دوام مستفاد میشود اول باقی ماندن
نفس ناطقهٔ انسانی بعد از خرابی و از هم پاشیدن بدن و این امریست که اکثر علمای ملل
و حکمای فلاسفه بر آن رفته‌اند و انکار آن نکرده‌اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا
که قایل شده‌اند بآنکه نفس مزاج انسانیست و امثال ایشان از جماعتی که چندان اعتباری

با ایشان وسخنان ایشان هست وشواهد عقلی ونقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت
بدن بسیار است وکتاب مطالب العالیه که از مصنفات امام فخر رازی است ودلایل بسیاری
از ان اشتمال دارد وکافیست درین باب مدلول آیهٔ کریمه ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله
ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی مپندار
ای محمد آنان را که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای تعالی که ایشان مردگانند
بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از میوه های بهشت در حالتی
که شادمان وفرحناکند بآنچه عطا کرده است خدای تعالی بایشان از فضل خویش وشادمان
میشوند ببشارت بآنانکه هنوز در نرسیده اند بایشان از پس ایشان وامیدوارند
که بدیشان رسند ودر کرامت با ایشان شریک شوند یا شادمان میشوند بآنکه بر احوال
اخرویه واخلاق اطلاع یافته بیقین میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه از پیش
ایشان خواهد آمد ونخواهد بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا وآنچه در ان
گذارند نقل است از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه واله صحابه را گفت چون
برادران شما روز احد شهید شدند حضرت عزت جانهای ایشان را در اجواف مرغان
سبز بالهای داد که در هوای بهشت طیران کنند وبر شاخهای طوبی آشیانه
سازند واز جویبار فردوس آب خورند وبوقت استراحت بر حاشیه خوابگاه ایشان
قنادیل زرین باشد ودر سایه پایه عرش او بخسپند وایشان میگویند که خبر دهد

برادران

برادران ویاران ما را ازین سعادت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد واجتهاد زیاده گردد
وحق سبحانه وتعالی برای تعریض حال ایشان تعریف این آیات نازل فرمودند وبعضی گفته اند
پدر جابر انصاری که از شهدا بود از حق سبحانه وتعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست
تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از
ان رجوع ممنوع باشد گفت بار خدایا از سعادت حال ونعمت بی زوال که مرا داده یاران
مرا خبر کن این آیت نازل شد والله اعلم امر دوم آنکه بعد از مفارقت بدن تعلق میگیرند
بشبحهای مثالی که در هیئت وصورت مشابه بدنهای اصلی باشد چنانچه صوفیه و
حکمای اشراق بران رفته اند ودر حدیث سابق نیز اشعاری بران بوده وآنچه از احادیث
که از ائمه اهل بیت علیهم السلم منقول است مستفاد میشود آنست که تعلق نفوس باشباح
مذکور در عالم برزخ که ما بین موت وقیامتست خواهد بود ودر صورت اشباح مذکور
تنعم خواهند داشت واحساس الم ولذت خواهند نمود تا قیام قیامت بعد از آن از اشباح
مذکور ببدنهای اصلی عود خواهند کرد وهمچنانچه در دنیا بودند جلوه گر خواهند شد و
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در اخر کتاب جنایز از کتاب کافی از
امام جعفر صادق علیه السلم که ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجرة فی الجنة تتعارف و
تتسائل فاذا قدمت الروح علی تلک الارواح تقول دعوها فانها قد افلتت من هول عظیم
ثم یسئلونها ما فعل فلان وما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه وان قالت لهم قد
هلک قالوا قد هوی هوی یعنی بدرستیکه روحهای انسانی بصفت جسدهای ایشان در

ددر شق اند در بهشت یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر چیزها میپرسند پس چون روحی از بدن
مفارقت کرده بر ایشان وارد شده میگویند یکی از ایشان که بگذارید لحظه او را که دل با خود دارد چرا
که از هول عظیمی خلاص شده بعد از آن از وی میپرسند که فلانی چه کرد و فلانی چه عمل اقدام
نمود پس اگر در جواب ایشان گوید او را زنده گذاشتم امید بامدن او میبندند و اگر گوید هلاک
شد میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت فرو رفت کنایه از آنکه بجهنم واصل شد اگرچه از اهل بهشت
میبود بما ملحق میشد و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده است که ان ارواح
المؤمنین فی حجرات فی الجنة یاکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا الساعة
وانجز لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا یعنی بدرستی که روحهای مؤمنان در حجرهای بهشتند
و از طعامهای بهشت میاشامند و میگویند پروردگارا قائم ساز بواسطه ما قیامت را و وفا کن
بوعده که بما کرده و ملحق ساز آخر ما را باول ما و در ارواح کافران برخلاف این روایت شده است
بعضی روایت شده است که آنها در حجرهای دوزخ خواهند بود و خورش ایشان طعام و شراب دوزخ
خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب الاخبار
از امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت فرمودند بیونس بن ظبیان که ما یقول الناس فی ارواح
المؤمنین یعنی مردمان چه میگویند در باب ارواح مؤمنان و حقیقت حال آن بعد از مفارقت
بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان سبز خواهند بود در میان قندیلهایی که در زیر عرش او بحبه آ
پس حضرت علیه السلم فرمودند سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة
طایر اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه الله تعالی صیر الله روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون

ویشربون

ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا یعنی یا یونس
باکی از جمیع نقایص خدا را اگر بدرستی که مؤمن بزرگوارتر است نزد خدای تعالی از آنکه
روح او را در چینه دان مرغ سبزی جای دهد ای یونس چون مومن را قبض روح میکند
حضرت عزت روح او را در قالبی مانند قالبی که در دار دنیا در آن جای داشت پس در آن
قالبها میخورند و میاشامند و چون روحی از بدنی مفارقت کرده بر ایشان وارد شد او را
میشناسند بهمان صورتی که در دنیا بر آن صورت بوده و امثال این احادیث که درین
معنی باین احادیث نزدیک است نقل شده است والله اعلم بحقیقة الامر
بعضی را توهم شده است که قایل شدن بانکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنها از اصلی
بشبحهای مثالی تعلق میگیرند چنانچه از احادیث مذکوره فهم میشود آن شد قایل شدن
بتناسخ است و این توهمی است بیجا زیرا که آنچه باطل است تناسخی که جمیع فرق اهل اسلام
بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت بدنهای اصلی باجسام
دیگر در همین عالم کون و فساد با اجسام عنصری که ترکیب یافته باشد از عناصر اربع که عبارت
از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی حکما گمان برده اند و قسمت کرده اند آنرا بر نسخ
و مسخ و فسخ و رسخ برین وجه که اگر انتقال مذکور با بدن انسانی است نسخ است
و اگر ببدن حیوان دیگر است از بهایم و سباع مسخ و اگر بقالب نباتات است مثل ریاحین
و اشجار فسخ و اگر بصورت جمادات است مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیلی و بیانی
که در شرح تجرید و بعضی دیگر کتب کلامی مذکور است یا باجرام فلکی که عبارت از افلاک است

تناسخ

تا اینجه در اوست از کواکب و امثال آن تا بندا تا بعد از آنکه به بعضی اجسام عنصری تعلق گرفته
باشد اختلاف مذاهب و آراء باطله ایشان که در محل خود تفصیل یافته اما قایل شدن بانکه در
عالم دیگر بعد از این نشاء تعلق ببدنهای مثالی میگیرند و در مدت برزخ که از وقت مردنست
تا قیام قیامت در آن بدنها بعبادت پروردگار قیام مینمایند و بعد از قایم شدن قیامت باز
ببدنهای اول بقدرت الهی عود میکنند برین وجه که اجزاء بدن اصلی اگر متفرق شده اند
از هم باشد جمع مینمایند و بهم ترکیب میدهند یا برین وجه که از کتم عدم باز بمثل بدن
اول بدنی خلق میکنند علی اختلاف المذهبین و نزد محققین ملت هیچکس را قول بتناسخ نیست
و اگر اصطلاح تازه وضع کند و این تعلق را نیز بتناسخ نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح
و میباید دانست که اینکه ارباب تناسخ در معرض انکار اصحاب حق اند و محققین ملت همه حکم
بکفر ایشان کرده اند نه بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند بانکه روح از بدن اصلی ببدن دیگر
انتقال مییابد و الا لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلام است تناسخ باشد چه
آن نزد بسیاری از اهل اسلام برآن وجه است بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس انسانی را
قدیم دانند و میگویند که روح در همین عالم کون و فساد از بدن اول ببدنهاء دیگر عنصری
یا فلکی انتقال مییابد و بمعاد جسمانی آخرت که از ضروریات دین است و مخبر صادق بان
خبر داده قایل نیستند چنانچه امام فخر رازی در کتاب نهایة العقول تصریح باین معنی کرده است
و هذه عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها الی الابدان لا فی هذا العالم
و التناسخیة یقولون بقدمها و ردها الیها فی هذا العالم و ینکرون الاخرة و الجنة و النار و انما

کفروا

کفروا من اجل هذا الانکار و بعضی اهل اسلام میگویند ارواح همه حادث شده و بعد از مفارقت
بدنها باز تعلق ببدنی خواهند گرفت اما هم در این عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم میدانند
و میگویند باز در همین عالم نقل ببدنهاء دیگر خواهند نمود و منکر دار آخرت و بهشت و دوزخ اند
و اینکه اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه این است پس ظاهر شد که فرق بسیار است
میان تناسخی که سبب کفر ایشان شده و میان آنچه اهل اسلام بان قایل شده اند و الله الهادی
و میباید دانست که آنچه در بعضی احادیث ائمه ما رضوان الله علیهم وارد شده است که شبحهائی
که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم برزخند بانها تعلق میگیرند اجسام
نیستند و بر صورت بدنهای عنصری که گذاشته اند حلقه حلقه مینشینند و با یکدیگر سخن میکنند
و از اکل و شرب لذت مییابند و بسیار هست که در هوا میباشند میان آسمان و زمین و در
روی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را میشناسند و امثال این امور که دلالت دارد
بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات لوازم جسمیت از برای ایشان بنا بر آنچه در کلینی و غیره
از امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد اطهار آنحضرت که بمرتبه عصمت و امامت فایزند روایت
ان بثبوت پیوسته اعطاء ان میکند که اشباح مذکور از کثافت جسمانیات مبرا گشته
اند و بلطافت مجردات نرسیده بلکه ایشان دو جهة اند و واسطه میان جسمانیات و مجردات
و موید این معنی است آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم مقداری هست غیر
عالم حسی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات نه بان لطافت و نه بان کثافت
در ان عالم مر اجسام و انواع اعراض را از حرکات و سکنات و اوازها و طعمها و بوبها و غیر ان

انجام

کتابخانه آستانه قدس

شبحها مثالی هست که بذات خود قایمند و تعلق بجایی ندارند به ماده و آن عالمیست
وسیع و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات مختلف و مراتب متفاوت‌اند در
لطافت و کثافت و خوشی صورتی و زشتی صورتی و مراتب نازادران بدنهاء مثالی
جمیع حواس ظاهری و حواس باطنی موجود است که بآنها ادراک لذت را مینمایند
و از نعم جسمانی و روحانی انتفاع مییابند و مولانا قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت
اشراق قول بوجود این عالم را بانبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است و بالجمله
اگرچه برهانی از براهین عقلی بر وجود آن قایم نیست ولیکن بعضی ظواهر نقلی
تایید آن فرموده است و ارباب عرفان و اصحاب حال دعوی دریافتن آن بمجاهدات ذوقیه
نموده اند و بمشاهدات کشفیه اثبات آن کرده اند و ظاهر است که ارباب ارصاد
روحانی در درک مطالب و دریافت حقیقت آنها بلند پایه‌ترند از اصحاب ارصاد
جسمانی پس چنانچه تصدیق مینمائی این جماعت را در آنچه دعوی دریافتن آن مینمایند
از مخفیات عالم فلکی سزاوار آنست که تصدیق نمائی آن جماعت را نیز در آنچه خبر میدهند
از اسرار عالم قدسی و ملکوتی تا اینجا بود کلام و تحقیقات شیخ [illegible]

بازبینی شد ۱۳۷۱ش

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بازبینی شد
۱۳۴۲

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد